

چرا مصری‌ها...



نقش اعداد وار قام در پروگرامهای انکشافی کشور

شماره ۴۱



Ketabton.com

بناغلی محمد داود رئیس دولت دیپلوم‌های فارغان حربی پوهنتون را توزیع فرمودند



بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم در محفل توزیع دیپلوم‌های فارغان حربی پوهنتون بیانیه شانرا ایراد میفرمایند.

بناغلی محمد داود گفتند:

امیدوارم مردم نجیب افغانستان با درک حقایق تاریخی و ایجابات عصری که دران زیست میکنیم با تصمیم کامل و عزم خلل ناپذیر بر سرای سعادت آیندۀ خویش و وطن خویش با قدم‌های سنجیده، متین و استوار به پیش روند. خداوند توانا در این راه مددگار ما باشد.

رهبر بزرگ ما افزودند:

ماجز سعادت افغانستان عزیز و خدمت با صداقت به هموطنان خود آرزویی نداریم، اما اگر بعضی از عناصر فاسد خود غرض و وطن فروش به تحریک و تشویق دشمنان افغانستان تصور کرده باشند ما را از این هدف مقدس ملی مامتصرف خواهند ساخت. مرتکب اشتباه بزرگ می‌خواهند شد.

رئیس دولت و صدر اعظم گفتند:

آنها بیکه برای اهداف مقدس ملی خود از همه چیز گذشته و با قبول هرگونه قربانی و ایثار انقلابی را بوجود آوردند و نظام نوینی را بنا نهادند. کردند امیدوار اند به لطف خداوند بزرگ و پشتیبانی مردم، منو دین و جوانان وطنپرست و اردوی فداکار افغانستان با همان روحیه انقلابی از نظام نوین و اهداف مقدس انقلاب دفاع نمایند.

علم دانش زحمت و فداکاری ایشار و از خود گذری تقوا و پایداری بوظایف دسیلین و مقدسات ملی کلید و اساس آن موفقیت خواهد بود مشروط بر اینکه قلباً قبول و عملاً تطبیق گردد.

مردد مگر اینکه برای رسیدن به آن کاملاً مصمم باشد.

رئیس دولت و صدر اعظم علاوه کردند:

تصمیم شرط اول موفقیت است

قایدملی ما اظهار داشتند:

وظیفه خود میدانم برای شما خاطرنشان سازم که هیچ ملتی در هیچ عصر و زمان نتوانسته و نمیتواند به آرزوها و تمنیات ملی خویش نایل

بناغلی محمد داود رئیس دولت عصر چهارشنبه هجری دیپلوم‌های فارغان حربی پوهنتون را در محفل بزرگی که باین مناسبت در آن پوهنتون ترتیب شده بود توزیع فرمودند.

هنگام ورود رهبر ملی ماند مدخل پوهنتون از طرف کوماندا نل، استادان و محصلان پوهنتون استقبال شدند.

موقعیکه رئیس دولت و صدر اعظم به تالار ادیتوریوم پوهنتون تشریف آوردند تمام حضار بیا ایستاده با ابراز احساسات و تک زدن‌های مبتد از ایشان استقبال کردند.

بناغلی رئیس دولت بعد از توزیع دیپلوم‌ها به او لاین دسته از فارغان جوان اردوی جمهوریت افغانستان خطاب فرمودند:

شما که کوماندا نل فردای اردوی جمهوریت نوین افغانستان خوا هید بود وظایف و مسؤولیت‌های بس بزرگ و سنگین در پیش دارید.

امیدوارم که ایمان تان بخدا عشق تان به سعادت و تعالی وطن و خدمت به هموطنان عزیز و علاقه و پایداری تان بوظایف مقدس عسکری و قوانین مملکت را همتای شما باشد و بتوانید در پر تو آن وظیفه اصلی تان را که حفظ استقلال و حاکمیت ملی و استحکام نظام جمهوریت و بر آوردن آمال ملی افغانستان است بر آورده سازید.



رهبر بزرگ ما موقعیکه دیپلوم و جایزه بیک تن از فارغان را اعطا میفرمایند.

رئیس دولت و صدراعظم معین وزارت

خارجہ یوگوسلاویا را بحضور پذیرفتند



ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم هنگامیکه ښاغلی پتريچ معین وزارت خارجہ یوگوسلاویا را بحضور پذیرفتند.

ښاغلی پتريچ تمنيات گرم ښاغلی تیتو رئیس دولت یوگوسلاویا رابه ښاغلی محمد داؤد رسانید. ښاغلی محمد داؤد از ښاغلی پتريچ خواهش کردند آرزوهای صمیمانه ایشان رابه ښاغلی تیتو پرسیاند. ښاغلی یاکشا پتريچ با دوکتور محمد حسن شرق معاون صدراعظم افغانستان نیز ملاقات بعمل آورد. بقیه در صفحه ۶۳

معین وزارت امور خارجہ یوگوسلاویا ښاغلی یاکشا پتريچ بنا بدعوت ښاغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجہ دولت جمهوری افغانستان از تاریخ ۳۰ قوس تا ۳۱ جدی ۱۳۵۲ از افغانستان باز دیدرسمی بعمل آورد. ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم افغانستان ښاغلی یاکشا پتريچ را پذیرفته و باوای صحبت دوستانه کردند.

ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ساعت یازده قبل از ظهر ۲ جدی ښاغلی یاکشا پتريچ معین وزارت خارجہ یوگوسلاویا را در قصر گلخانه ریاست جمهوری بحضور پذیرفتند. درین موقع ښاغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه و ښاغلی سوباجیک سفیر کبیر یوگوسلاوی در کابل نیز حاضر بودند.

قایم ملی ما در ختم بیانات شان خطاب بجوانان گفتند.

جوانان عزیز یک بار دیگر ایمن موفقیت رابه همه شما تبریک میگویم و از قوماندانان و استادان محترم تا ان اظهار تشکر مینمایم.

پایته باد افغانستان

جاوید باد جمهوریت

کامیاب و سر فراز باد اردوی فدا کار افغانستان

در این مراسم بزرگ اعضای کمیته مرکزی، اعضای کابینه، جنرال ها و صاحب منصبان اردوی جمهوری اشتراک ورزیده بودند.

قبل از توزیع دیپلوم ها دگروال ارکان حرب خلیل الله امین معا و ن حربی بوختون تشریف آوری مؤسس و رئیس دولت جمهوری افغانستان را درین محفل بزرگ خیر مقدم گفته اظهار داشت:

جوانان فارغ التحصیل بار و حیه فطری عالی وطنپرستی و جمهوری خواهی تربیه شده اند و این جوانان ما نند هر عضو دیگر اردو با عشق سرشاری که بوطن مقدس ورزیم دلخواه شان دارند به مو فقت و متانت میتوانند این مکلفیت های عظیم تاریخی را در پرتو ارزشهای نظام جدید و برای بقای انقلاب سترگ جمهوریت مادر روشنی رهنمائی های رهبر بزرگ ملی بوجه احسن ایفا نمایند.

وی گفت: ایشان با فهم کامل و ادراک تمام مسؤولیت های خویش در مقابل مادر وطن طی مراسم تحلیفی که همین دیروز بجا آوردند سوگند یاد کردند تا در راه بر آورده شدن این نوع مامول مقدس از هر نوع فداکاری و ایثار دریغ نکنند.

متعاقب ختم بیانات ښاغلی رئیس دولت سرود ملی جدید جمهوری و ترانه افغانستان بر آید نخستین بار نواخته شد.

فیصله دیوان حرب بالای یک عده خاینین ملی عملی گردید

همچنان اشخاص آتی به مدت های مختلف حبس محکوم گردیده اند:

- ۱- غلام حیدر به پانزده سال.
- ۲- تورن جنرال نیک محمد به ده سال.
- ۳- جگرن سیف الرحمن به ده سال.
- ۴- تورن جنرال محمد رحیم به هشت سال.
- ۵- دگروال متقاعد گلشاه علی به هفت سال.
- ۶- تورن نقیب الله به هفت سال.
- ۷- دگروال نور احمد به پنج سال.
- ۸- محمد اکبر جگرن به چهار سال.

آنها یی را که دیوان حرب محکوم به حبس دوام نموده است قرار ذیل اند:

- ۱- دگر جنرال متقاعد عبد الرزاق.
- ۲- دگروال کوها.
- ۳- دگروال متقاعد امین الله.
- ۴- دگروال ممتاز.
- ۵- جگرن سید هاشم.
- ۶- تورن محمد اکرم.
- ۷- حاجی فقیر محمد.

آنانیکه به جرم خیانت ملی به استناد اصول نامه جزای عسکری محکوم به اعدام شده اند عبارتند:

- ۱- محمد هاشم میوند وال که قبل از انتحار کرده.
- ۲- تورن جنرال متقاعد خان محمد.
- ۳- سیف الرحمن وکیل.
- ۴- محمد عارف تاجر.
- ۵- دگروال زرغون شاه.
- ۶- دگر وال سید امیر.

طوری که همو طنان گرامی خبر دارند قبلا برای بر انداختن نظام جمهوری یک عده خاینین ملی دسیسه ای ترتیب داده بودند

که از طرف حکومت جمهوری کشف و بعد از نشر بعضی از آثار ایشان درجراید و رادیو

دوسه نسبتی آنها تکمیل و به دیوان حرب جهت محاکمه سپرده شده بود.

دیوان حرب در باره یکمده آنها فیصله و فیصله آنها روز اول جدی عملی گردید.

متن بیانیه پوهاند دوکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور دولت جمهوری افغانستان

در کنفرانس بین الحکوماتی

در مورد پالیسی های کلتوری در آسیا

بنیادلی رئیس

جلالتیابان ، خانمبا ، آقایان !

بنیادلی رئیس نخست اجازه می خواهم انتخاب شمارا بچیت رئیس این اجتماع بزرگ که در نوع خود بینظیر میباشد تبریک بگویم. لیاقت و کفایت عالی شما و کریر ممتازتان موجب گردید که شما بریاست این اجتماع انتخاب گردید .

من از طرف هیات افغانستان موفقیت شما را در این امر مهم خواهانم و از همکاری هیات افغانی در ایفای وظایف مهم ثان اطمینان میدهم . انعقاد اولین کنفرانس بین الحکوماتی درباره پالیسی های کلتوری در اندونیزیا که جمهوری افغانستان به آن روابط دوستانه دارد خیلی مناسب میباشد . ثقافت و کلتور اندونیزیا بذات خود یک غنای بزرگ آسیایی و جزء لاینفک کلتور آسیایی میباشد اگر ناجاییکه به کلتور و ثقافت مربوط است این گفته صدق پیدا بتواند که در اتحاد تنوع موجود شده میتواند . پس مصداق آن قاره آسیا است که مهد غنی ترین و مولدترین کلتور های جهان است .

ولی یک نگاه مختصر بر گذشته آسیا و سمت کلتور های واثقان میدهد که بسا هم دیگر آمیخته شده اند . ثقافت آسیامانند بحر بزرگی است که محل تلاقی و امتزاج کلتور های مهم میباشد . این مدنیت های بزرگ همه درین بحر بزرگ ریخته و هر کدام در عین حال منبع و اصل خود را حفظ نموده است و اگر اجازه داشته باشم میتوانم هر کدام از نمایندگان محترم که در اینجا حضور پهرساییده اند خود نمایند و معتدل شعبات کلتور آسیایی اند و این خودشان میدهند که جهان مایه حقایق این عصر علاقه میگیرد و این علاقه متبادرا رو با افزایش است . در افغانستان که بتاريخ ۱۷ جولای امسال توسط زعيم بزرگ ما بنیادلی محمد داود رژیم جمهوری اعلام گردید در ثقافت آسیایی مقام خاصی را دارا میباشد .

مبالغه نخواهد بود اگر بگوئیم که نقطه آغاز افغانستان بذات خود در آغاز تاریخ نوگر و بزرگ شدو محل تقاطع و ملاقات مدنیت ها گردید . از می کیدام این مدنیت ها مستفید شد . آنرا جذب کرد و انبایای را که توانست حفظ نمود و نقش سرزمینی را داشته است که در ثقافت آسیایی تما یلات جدیدی را متمر کمر ساخته است . نتیجه این اشتراك فعال در واقعات تاریخی آنست که امروز کشور من افتخار دارد که بقایای تما می مراحل تاریخی ثقافتی در آن موجود باشد .

بشر شنا سان می گویند که او لین نقاشی بشر بالای یک پارچه سنگ که در آن کبرک واقع در حصص شمالی افغانستان پیدا شده بیست هزار سال قبل صورت گرفته است . این سنگ از تخم مرغابی اندکی کلانتر است و چهره مردی را بوضاحت تمام نشان میدهد که بر آن حک گردید .

اولین و بزرگترین معبد آتش که از طرف زردشتی ها تقریباً شش هزار سال قبل ساخته شده آتشکده نوبهار است که در نزدیک بلخ یعنی شهریکه در تاریخ آسیایام البلاد خوانده

میشود موجود میباشد .

مورخین آسیایی عقیده دارند که در آسیا شهری بمثل بلخ وجود داشته اگر چنگیز خان تولد نمیشد و یاسینر تجاوزات او تغییر مییافت امکان داشت بسیاری از آثار تاریخی بلخ تاحال محفوظ میماند همین امروز آنچه باقی مانده شکوه گذشته و تاریخی بلخ را نشان میدهد .

رفیع ترین مجسمه های جهان که پنجاه و سه سی و هفت متر بلندی دارند و از گچ ساخته شده است ، در بامیان واقع افغانستان موجود اند . آنها داستان بودیزم را پس از موجودیت یک اندازه خلا های بزرگ مرادات

سید جمال الدین افغانی ، مولانا جلال الدین بلخی ، سنایی غزنوی ابو نصر فارابی و غیره . مثالهای محدودی اند از رجال مصر و ف کشور من .

بنیادلی رئیس !

در حالیکه تاریخ کشور من از نگاه غنای آثار ، آیدات و ریالی که در تاریخ سهم فراوان داشته اند یک تاریخ زنده و فعال میباشد . دیگر ممالک آسیایی از دوران گذشته وطن ما چند و اطلاع دارند .

من از جبهی این سوال را طرح میکنم که از پس از موجودیت یک اندازه خلا های بزرگ مرادات



پوهاند دوکتور نوین در کنفرانس بین الحکوماتی

و مخابرات مبادله اطلاعات بین ممالک آسیایی اندیشه دارم . قلت تماس هابین ممالک آسیایی که تاحال موجود است سبب گردیده که مبادلات ثقافتی بین این ممالک چندان سریع نباشد .

کلتور های اصیل ممالک آسیایی تحت تهدید قرار گرفته اند . زیرا از یک طرف جهان و مخصوصا کلتور غربی برین ممالک فشار زیاد وارد مینمایند تا ثقافت خود را فراموش کنیم . و از جانب دیگر سرعت انکشاف تکنالوجی ، مخصوصا مدرسه مطبوعات و اطلاعات ، بصورت روز افزون ارزش های کلتوری ما را تهدید مینماید . بعبارت دیگر جهان ما ، متأسفانه امانتدانه به چا لب

میگویند صدها مغاره که در اطراف این مجسمه موجود است طرز زندگی بر همین ها را مینمایاند . در گلدره ، در نزدیکی کابل یک معبد بودایی وجود دارد که در نوع خود اولین معبد است . افغانستان از حیث داشتن آثار تاریخی دوره اسلامی نیز غنی میباشد .

این مسجد اسلامی در آسیای میا نسه مسجد نه گنبد در شمال افغانستان موجود است . مسجد جا مع هرات و رو ضه شهاب ولایت ماب در مزار شریف دوشبکار یست که از هنر و معماری آسیا حکایت مینماید ، بعضی از دانشمندان معروف جهان مثل فیلسوف شپیر ابن سینا ، البیرونی ، آن هیات شناس دا کشور به سزاد مینا تور یست معروف ،

توحید شکل روانست تنوع ثقافتی که اسامیر زیبا شناسی است بصورت روز افزون و از نظر دور میروند .

چون جلو این تمایل گرفته شده نمیتواند ضرورت محافظه مشخصات و معیارات هر یک مامتل یک چیلنج مقابل ما میا یستید که باید در این باره مساعی زیاد مینول کنیم و در عین حال مبادلات کلتوری را همیشه به نظر اهمیت بنگریم .

بنیادلی رئیس !

جمهوریت افغانستان باور نظر داشت اهمیت ثقافت ملی از همان آغاز تاسیس خود د برای حفاظت و حراست مواریت ملی تو جه عمیقی مینول نموده است . جمهوریت افغانستان باینصورت فی الواقع متعهد شده تا مواریت چندین مدنیتی را حفظ کند که میراث مشترک آسیا و جهان شمر ده میشود .

بنیادلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم دولت جمهوری افغانستان در بیانیه خطاب بملت که بتاريخ اول سنبله سال جاری ایراد کردند گفتند :

« دولت جمهوری افغانستان بر پروگرامهای معارف تجدید نظر نموده و آنها را اصلاح خواهد کرد برای اعطای بیسودی عمو می و ایجاد تحول فرهنگی در مملکت بر اساس فرهنگ ملی و متر فی مبارزه خواهد نمود و نسل جوان را با تقوی و با روحیه وطن پرستی و خدمت به مردم پرورش خواهد داد .

دولت تعلیمات ابتدایی عمو می و معانی را برای تمام کودکان اعم از دختر و پسر از طریق بسط و توسعه مکاتب دولتی تا میسن خواهد کرد همچنان زمینه های تعلیمات متوسط و عالی را بمنظور پرورش کادر علمی آماده خواهد ساخت .

دولت جمهوری برای بسط و توسعه مطبوعات و انتشارات ریمو گرا تیک بمنظور بیداری مردم کمک موثر خواهد کرد و هنر های ملی تیاتر ، سینما ها و رادیو را تقویه و توسعه خواهد بخشید و همچنان برای ایجاد شبکه تلویزیون در مملکت عنداللزوم اقدام خواهد کرد .

دولت بمنظور توسعه تحقیقات علمی و تاریخی درباره مدنیت گذشته مملکت برای حفظ آثار باستانی و تحقیقات باستان شناسی و تاسیس موزیم های ملی اقدام لازم را مر عی خواهد داشت .

دولت در ایجاد کتابخانه ها بسویه های مختلف و در نقاط مختلف کشور سعی بعمل خواهد آورد . »

دانستن این امر برای ما ، در افغانستان و نیز برای این اجتماع خیلی مهمست که یکی از اولین اقدامات رژیم جمهوری افغانستان تصویب پالیسی کلتوری بود .

متن پالیسی کلتوری افغانستان قر ار آتیبست :

حفظ و انتقال میراث فرهنگی جامعه با توجه به ارزش های مثبت کلتوری که تحولات علمی و تخنیکی در روحیه همزیستی مسالمت آمیز ساز گار باشد .

آماده ساختن مردم برای سهم گیری از آزا دانسه و دار طلبانه و حیات کلتوری جامعه .

مساعده بنا ختن ذهنیت مردم برای پذیرش تحول مثبت سیر تکامل بشری .

پروراندن ذوق بدیع مردم تا بدین وسیله از بدیده های هنری و جنبه های زیبایی شناسی حیات کلتوری لذت ببرند .

آماده ساختن ذهنیت مردم برای احترام و پذیرش غنای ملی و معیارات کلتوری دیگر جوامع بو جود آوردن رابطه مستقیم بین زندگی کلتوری و شرایط اقتصادی و اجتماعی .

مبارزه بیکبکی برای تعمیم سواد حیاتی بمنظور درک اهداف و فعالیت های کلتوری ملی .

آشنا ساختن مردم با رموز زندگی عصری و انکشافات علمی و هنری آماده ساختن زمینه فعالیت برای متفکرین هنرمندان و نویسندگان تا

اسلام و زندگی

تتبع ع ، هبا

بر نامه تعاونی اسلام

توانگران میخواهند تا دست ایشان را بگیرند و آنها را در سویه بالا تی زندگی برسانند و در صورتیکه در آنان قدرت و استعداد کار سراغ شود بپردازند قرضه های حسنه مشروط بر اینکه خالی از سود و ربا باشد زندگی این طبقه رونق و صورت آبرومندی بدهند و بدین وسیله احتیاج آنها را از خویشین بدور سازند و این نکته را هیچ گاه از خاطر خویش دور ننمایند که موقع دستگیری محتاجان بخود حق ندهند تا احساس عجب و شرور نموده شخصیت انسانی ایشان را پائین و کمتر از خویش پندارند .

رهبر عالم مقام اسلام حضرت محمد ص در باره دستگیری از همسایگان آن قدر ارشاد جدی میدهد که میگوید : (در مورد همسایه و همسایه باوی بحدی بمن توصیه و سفارشی میشود که خوف مینمایم همسایه وار ت اموال همسایه شده دارائی او را بحیث برود)

اسلام گوئی افراد اسلامی را علاوه گذاری کرده اخلاق ، کرکتر و شخصیت فرد مسلمان را مثل فلسفه واقعی اسلام می شمارد ازینرو اجتماع و افراد اسلامی را با ساس اعمال و کردار اسلام ایشان مورد قضا و قرار داده و آنها را در شمار مسلمانان واقعی و دارای شخصیت حقیقی اسلام قلمداد میکند ، چنانچه میگوید :

«آنکه شب باشکم سیر به خواب رود و همسایه اش در پهلوی وی گرسنه بماند ، در زمره مسلمانان کامل حساب نمیشود »

اسلام با وسعت نگاه بیشتر ساحت تعاون و امداد را در مورد افراد اسلامی منحصر نساخته بلکه تا سرحد افراد غیراسلامی نیز گسترش میدهد و انسانها را به منظور فراهم آوری زمینه مساعدت بخش زندگی ، به دستگیری همسایگان غیر مسلمان تو صیه و هدایت می فرماید ، روی همین وسعت نظر و بینش انسانی است که اسلام همسایه و حقوق آنها به سه نوع منقسم ساخته و هر نوع را به ترتیب آتی الذکر درجه جداگانه ای داده است : «همسایه غیر اسلامی ، همسایه مسلمان و همسایه مسلمانی که دارای قرابت و خویشاوندی نیز باشد .»

ازین سه نوع همسایه ، نوع اول يك حق دارد که عبارت از حق همسایه داری محض است ، نوع دو می داری دو حق است که عبارت از حق همسایه داری و حق

کوچک مخصوص بخودش زندگی می نماید .

پروگرام های تعاونی اسلام درین حد نمی ایستد و تعاون باین سویه ها را مرز اساسی خویش قرار نمیدهد بلکه در مجال وسیعی پیش میرود و بروی فلسفه عالی انسانی عمق نگاه خود را متوجه سطح زندگی طبقه پائین و گروه محتاج اجتماع نموده آنقدر آنها مورد عنایت و اهتمام می گیرد که حتی بر خلاف کشور های امپیر یالسی کنونی به نگاه داشتن مستمندان در سطح حداقل زندگی راضی نمیشود و از

(خیلی شگفت آور است اگر آن فرد بیچاره که شب را در گرسنگی و فاقه بشر برده ، فردا بگریبان گروتمندان نیاورد و حق خویش را باخشم از آنها نستاند). اسلام وقتی يك فرد مسلمان را در ردیف مسلمانان واقعی و کامل قرار میدهد و صاحب شخصیت و کرکتر اسلامی می شمارد که وی آنچه را که بر خود می خواهد در مورد برادر اسلامی اش نیز روا دار شده و برای او هم بخواند و چنان فکری نکند که انسان تنها و تنها برای خود و بخاطر تنظیم بخشیدن به محیط

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

بقلم : قاری عینی

حضرت معاذ بن جبل (رض)

میکند تا خطانگرم که متعجب ساخت. هنگام خلافت حضرت ابوبکر صدیق رض عهده دار افتاء مردم مدینه بود . حضرت عمر رض او را بعد از در گذشت ابوعبیده بن جراح به حیث والی شام مقرر نمود .

حضرت عمر رض در باره معاذ رض میگوید : - زنبا در مقابل جواب معاذ رض عاجز می آمدند و نمی توانستند دو باره از آن سوالی نمایند . گفتار خود را دوام داده میگوید : اگر در باره فقه سوالی داشته باشید باید نزد معاذ ابن جبل مراجعه نمایید. حضرت عمر رض او را با سه نفر اصحاب در ولایات شام جهت تعلیم فقه اسلامی فرستاد و بعد از آن عهده دار ولایت آنجا نیز گردید. در آنوقت طاعون دامن گیر مردم شام گردید و معاذ رض نیز از جنگال ش نجات نیافت و هنوز عمرش به چهل سالگی نرسیده بود که در سال ۷۹ هجری توسط همان طاعون داعی اجل والیک گفت : انا لله و انا الیه راجعون .

حضرت معاذ بن جبل رض از جمله اصحاب آزاد فکر فقهی بشمار میرود چنانچه صراحت آن عزگا میکه پیغمبر اسلام ص اورا بحیث والی و قاضی بمن فرستادند بصراحت لایحه گفت : بعد از کتاب و سنت از عقل خود کار می گیرم و اجتهد می کنم واضح میشد . پیغمبر اسلام ص ازین حاضر جوابی او اظهار امتنان نمودند.

این شخصیت اسلامی بنام معاذ بن جبل معروف بوده کنیه اش ابو عبدالله انصاری از قوم خزاج است و یکی از هفتاد تن انصار است که عقبه دوم رادیده از بزرگترین اصحاب رسول الله ص بشمار میرود .

پیغمبر اسلام ص میان او و عبدالله بن مسعود رض عقد برادری را قائم نمودند ، هنگامیکه بدین اسلام مشرف گردید سنش به ۱۲ سال رسیده بود.

بعد از جنگ بدر در تمامی غزوات با پیغمبر اسلام اشتراک ورزیده به فضیلت و شخصیت آن احادیث زیادی وارد شده است از آنجمله یکی هم اینست که پیغمبر اسلام فرمودند : اعلم امتی بالحلل والحرام معاذ بن جبل . یعنی داناترین امت من بحلال و حرام معاذ بن جبل است.

پیغمبر اسلام ص در هنگام دعوت خود اورا حامل نامه برای اهل یمن تعیین نموده و گفته بودند که من به شما داناترین و بهترین و متدین ترین امت خود را فرستادم ، سپس وظیفه ولایت ، قضاوت و معلمی اهل یمن را به عهده گرفت و در آنجا به تعلیم قرآن و توسعه شریعت اسلامی و جمع آوری ذکات اشتغال ورزید ، حاضر جوابی او هنگامیکه پیغمبر اسلام ویرابه حیث قاضی می فرستادند برسیدند : به چه حکم میکنی ؟ جواب داد که بکتاب خدا ، بعدا بسنت رسولش ، سپس از نظریه خود کار میگیرم و سعی

مطلبی را که هم اکنون عنوان کرده ایم مجال آن نیست تا در سطرهای چند بتوان حق آنرا ادا نمود ، از نیسو شمه ای از برجستگی های تعاونی اسلام را بصورت اندک شماری تقدیم خواهیم کرد .

ساز مان تعاونی اسلام بمنظور جلب کمکهای مالی گروتمندان بنفع فقرا همواره از حسن ایمان داری مردم استفاده نموده و با تحریک شریفترین و عالیترین غرائز اجتماع یعنی غریزه مذهبی و عواطف انسانی و بشر دوستی در ایشان از آنها استعداد میکند و اسلام شئون تعاونی خود را بر پایه فضیلت و بزرگی می نهد و مردم را بدستگیری مستمندان دعوت میفرماید : اسلام خاطر نشان میکند که خداوند در کمک بنده خود است مادامیکه بنده در کمک و یاری برادر خویش بوده و برادر اسلامی خود را در دشواری های زندگی تنها نگذارد و همچنان اگر کسی با پیروی از حسن نوع دوستی مشکلی از مشکلات زندگی مسلمانی را رفع مینماید ، خداوند (ج) در پاداش این عمل وی گوشه ای از ناگواری های روز باز پرسی را از او مرفوع میسازد .

این نکته در خود توجه است که از چه چیز و چگونه چیزی بنام کمک بدیگران باید پر داخت ، خداوند درین باره فرموده : کمال نیکی را نصیب نمیشود مگر هنگامیکه از بهترین و دوست داشتنی ترین چیزی که در دست دارید برای واماندگان و نیازمندان کمک نمائید ، یعنی از محبوب ترین غذای خود بایشان بدهید و بهترین لباس خود را مورد استفاده آنها قرار بدهید .

بر نامه تعاونی اسلام در جوامع اسلامی طوری تنظیم یافته که در مال و دارائی گروتمندان حق و سهمی برای نیازمندان و بیچارگان قایل گردیده که بایستی گروتمندان ، آن حق را برای افراد محتاج و تنی دست اجتماع خویش بپردازند و به این ترتیب در بالا بردن سطح زندگی طبقات پائین اجتماع نقش موثر خود را مجذانه ایفا نماید تا بدین وسیله خشم و نفرت طبقات نیازمند نسبت به قشرهای بالا تر و پردرآمد تر ، جای خود را به محبت و خوشبینی بگذارد .

ابو ذر غفاری که یکی از یاران برگزیده و روشن بین پیامبر اسلام است در زمینه چنین می افزاید :

بقیه در صفحه ۶۳

چرا مصری ها خواستند بار دیگر نبود در ابا اسرا ئیل آغاز کنند

اما عامر می گفت میتوانند ، جنگ را با اسرا ئیل از سر گیرد و پلان های دارد که میتواند اراضی از دست رفته مصر را دوباره آزاد سازد اما سخن های وی کاملا میان تپی بود بالاخره سکوت خود را شکستم و به رئیس جمهور ، گفتم در صورتی که دو وظیفه طرف دلخواه عامر را به او دو باره تفویض نمی کنید بهتر است هیچ کدام آنرا بوی ندعید و این کار را بخاطر بهبود وطن نما نید .

بالاخره عامر اقا متگاه رئیس جمهور را ترك گفت در حالیکه هیچ وظیفه یی ، نه در حکومت و نه در قوای نظامی بوی داده شده بود . هیچکس نمیدانست که وی چه خواهد کرد منم به تعقیب وی رفتم و در خانه اش در گیزه چند ساعتی با وی بودم . حامیا نش در خانه وی آمدو رفت داشتند و چند روز بعد خانه اش به يك قرار گاه نظامی تبدیل شد .

عامر از قریه اش که در قسمت علیای مصر واقع است چندین نفر گارد را برای خود فراخواند و آنها را با تفنگ و ماشیندار مسلح ساخت .

منزل وی در قاهره مرکز قدرت سیاسی و نظامی شد . وضع خطرناک بود یکی از قدیمی ترین دوستان رئیس جمهور که در دریایی از نا کامی

غوطه می زدند هنوز هم در قوه عسکری حامیانی دارد ، برای خود در مرکز مصر يك اردوی خصوصی تهیه دیده است سه ماه بعد عامر در توطئه یی برای از پا در آوردن ناصر شرکت کرد اما ناکام ماند و دستگیر شد دو بار سعی ورزید انتهار کند در مرتبه دوم موفق شد که پوتاسیم لیاناید را که نزدش مخفی نگهداشته بود بخورد ، و بزندگی خود خاتمه دهد .

ملت مصر به تدریج و اما با دردهای فراوان از ور شکستگی ها بلند میشد کماندوهای مصری در امتداد کانال حمله بردند و در اطراف پورت فواد موافقا نه دفاع نمودند در آنجا عساکر مصری يك سلسله حملات را علیه اسرا ئیل براه انداختند و تا وقتی که اسرا ئیلی ها مجبور به عقب نشینی شدند بجنگ شان بقیه در صفحه ۵۶

اما فلید مارشال هر دو وظیفه را میخواست و در صورتیکه این دو وظیفه برایش داده نمی شد از قبولی یکی آن امتناع می ورزید . وضع وخیم بود .

وی میدانست که حامیا نش طرفدار ادامه کار وی بودند و در آن وقت هیچکس نمی دانست که در مصر صلاحیت در کجا تمرکز یافته است . هیکل میگوید وقتی از نزد عامر بیرون رفتم به رئیس جمهور تلفونی گفتم که آنها بین شان یکبار ببینند . ساعت ۳ همان روز من و عامر بخانه رئیس جمهور رفتیم پیشنهاد کردم که آنها دوباره ملاقات نمایند ، اما هر دوی شان اصرار نمودند تا من نیز با آنها بمانم .

ناصر ، پیشنهادش را به عامر تکرار کرد که بحیث معاون رئیس جمهور باقی بماند و اما قوما ندانی عسکری به شخص دیگری تفویض خواهد شد ، ولی عامر جواب رد داد و ناصر کوشش می کرد وی را قانع سازد و او را متهم به سبب شکست مصر در جنگ با اسرا ئیل کرد و

ترین وظیفه را بدوش داشت ؟ وقتی که فوزی وظیفه را اشغال کرد یگانه قوه ای که وی تدارك توا نیست ناز قاهره دفاع کند ، مشتمل بر سه موتر مسلح بود سه روز را در بر گرفت که يك گروپ شصت تانك ، نوع تی - ۴۵ را گرد آورد ؟

مشکلات در این بحران با روش عامر شدت یافت . عامر قبل از آنکه استعفا یش قبول شود ؟ از طریق رادیو استعفا یش را اعلام نمود . عامر برای ۲۴ ساعت ، ناپدید شد و شب را با برخی از رفقاییش در منزلی در ناحیه زاما لك قا هرم گذشتند .

هیکل میتو سید که عا مرا ز وی خواهش کرد ، تا بدیدنش به آن خانه برود . هیکل موافقه کرد ، و وقتی از این توافق ناصر گفت : وی علاقه نشان داد تا با عامر بيك مصالحه برسد .

هیکل میگوید ، ناصر من دستور داد که به عامر بگویم ، که وی بحیث معاون اول رئیس جمهور باقی خواهد ماند و اما بیش از این نمی تواند قوماندان اردو باشد .



ناصر نجات زخمی ها و دستگیری از آنها را وظیفه اول خود قرار داد ، اما هیچکس نمی که در منطقه کانال سويز بلدیت کامل داشتند تجهیز کرده شدند تا دسته های نجات را در بدست آوردن زخمی ها رهنمائی کند .

کسانی که از صحرای سینا مراجعت می کردند نه تنها جسمی زخمی بودند بلکه اعصاب خود را نیز از دست داده بودند . اسرا ئیلی ها بم های بطرولی نا پالم را به مقدار زیاد استعمال کرده بودند و برخی از زخمی ها باشند سوخته بودند اما برخی از کسانیکه در دماغ خود صدمه دیده بودند حال شان بدتر از زخمی های دیگر بود که آنها احساس میکردند که بدست دشمن سپرده شده بودند و شك دیده بودند و نمی دانستند بر آنها چه واقع شده است .

خانم انورا لسادات همسر رئیس جمهور فعلی مصر که عضو صلیب احمر بود اکنون بخاطر می آورد که چطور در پهلوی بستر يك صاحب منصبی که در اثر بم های نا پالم شدیداً سوخته بود پنج ساعت را سپری کرد و کوشش نمود تا وی را از سکوت بکشد و وادار به حرف زدن کند .

یکی از اقدامات نخستین ناصر بعد از این فاجعه ، بر طرفی ، جنرال های مصر به استثنای قوماندانهای قوای هوایی ، زمینی و قوای بحری آنکشور بود ؟ یگانه کسی که در اردو باقی ماند ، لوی درستیز ، یعنی فوزی بود که بحیث قوما ندان عمومی ، مقرر شد . وی بعد از ناصر مشکل



شنبه ۸ جدی ۱۳۵۲ برابر به ذیحجه الحرام مطابق ۲۹ د سمبر ۱۹۷۳

تصمیم شرط اول موفقیت است

ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم در محفل با شکو هسی که به مناسبت تو ذیع دیلوم های نارغان حربی پوهنتون تر تیب یافته بود خطاب به نارغان حربی پوهنتون اساسات و فکور های مهم ترقی و تعالی کشور را تحت لوای جمهوریت ارشاد فر مو دند .

قائد ملی ما با ارتباط به این اساسات گفتند : (تصمیم شرط اول موفقیت است . علم ، دانش ، زحمت و فدا کاری ، ایثار و از خود گذری تقوا و پابندی بو ظایف ، تسلیس و مقدسات ملی کلید و اساس آن موفقیت خواهد بود ، مشرو ط بر اینکه قلبا قبول و عملا تطبیق گردد .) مردم نجیب و وطنپر ست افغانستان از همان آغاز استقرار جمهوریت در کشور پشتیبان نی نهوده و با عزم و اراده خلل نا پذیر برای حفظ و نگهداری آن از هیچگونه ایثار و فدا کاری دریغ نخواهد کرد . اردوی فدا کار جمهور ر یست افغانستان هما نظور یکه بر ای

پیروز گردا نیلن انقلاب با تصمیم راسخ و عزم متین شمشیر بر کمر بستند و برای هر گونه ایثار و از خود گذری در مقابل ار تجاع چون کوهی به پا ایستادند ، بهمین ترتیب چون قلعه مستحکم بر ای

حفظ و حراست نظام نوین مصمم اند . زیرا اردوی جوان ما با علم با ین موضوع که تصمیم درست از قضا و تصحیح وضع مو جود ناشی میشود راه خود را در جهت ارتقا با سعی و تلاش فراوان هموار خوا هند ساخت . و درین راه همه مردم ترقی خواه افغانستان و جهان با آنها همراه خوا هند بود .

از همان هنگامیکه طلیعه جمهوریت افق کشور را رو شنی بخشید ، تمام وطنپر ستان بر مبنای سنجش و اتصال به اطلاعاتیکه از جامعه خود داشتند ، بر ای بر آوردن مقاصد و اهدا فیکه در بر تو آن افغانستان عزیز بسوی ترقی ، آبادی و عمران رهنمون گرد د ، تصمیم خود را گرفته اند .

آنانیکه برای تحقق تو قعات و خواسته های ملی تلاش میکنند و برای به ثمر رساندن آرزو های انقلاب از هیچگونه ایثار و قربانی باکی ندارند ، مردم و تاریخ رد پای شانرا تعقیب خوا هند کرد .

جوانان از دوی فدا کار افغانستان باشناخت که از جافعه خویش دارند ، با بصیرت و وسعت نظر عملا با آرزو هاییکه نظام نو ین در قبال دارد همدر ش و همراه بوده و با صفای نیت و سر سپردگی تمام ، از نظام نوین دفاع خوا هند کرد .

جمهوریت وظیفه و مسئولیت بزرگ تاریخی را بدوش جوانان روشنفکر ، منورین و تمام مردم ترقی خواه افغانستان گذاشته است . این وظیفه ستر گت تاریخی گه که از مکلفیت هر فرد مترقی است ، باید با آگاهی کامل ، اراده مستحکم ، دانش و وسیع و شناخت منطقی به منصفه اجراء و عمل گذارده شود .

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خویش را تحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی و اجتماعی گام نهد .

محمد داؤد

رئیس دولت و صدراعظم افغانستان

در دفتر مدیر

این دومین باریست که وارد دفتر مجله میشود . ولی این بار سخت عصبانی و آشفته بنظر میرسد . بعد از احوال پرسشی مختصر بالای چوکی آرام میگردد . بسویم نگاه میکند و زهر خندی در لبهایش می شکند . چهره اش آهسته آهسته گردیده است . و این آشفتگی گونه ها و اطراف دهش را بیشتر ورم کرده مینمایاند .

مثل اینکه چیزی را به یاد است و تسمخه قرار دهد بلند بلند میخندد و بعد میگوید : من از یک موضوع بسیار بدم می آید و آن حس بدینی است که بعضی ها در مقابل دیگران دارند . اینها همیشه سعی میکنند منفی بافی کنند و بد بگویند ، بدون اینکه درک و شناسایی درستی از یک نفر داشته باشند .

او در حالیکه میخواهد جلو احساساتش را بگیرد و آهسته تر صحبت کند ، میگوید : بنظر من اینها آدمهای پر عقده ای هستند و با کوبیدن باصطلاح رقیب میخواهند خوشتن را تثبیت نمایند و بدینتر تیب ابراز شخصیت کنند . متأسفانه این نوع بدینی هادر برخی از روشنفکران و کسانی که از نظر ذهنی در سطح بالا تری قرار دارند نیز بمشاهده میرسد .

انتقاد کردن ، گویی باینندار شان عجیب است . آنها انتقاد نه بمفهوم قضاوت بلکه برای تخریب کردن و بد جلوه دادن ، مثلاً من اشخاصی را میشناسم که از آدمهای صاحب استعداد و خوب انتقاد کرده و روی کارش انگشت گذاشته اند . بدون اینکه خود در زمینه ابراز نظر نموده و پیشنهادی عرضه کرده باشند .

کاملاً حق با شماست . راستی تبارز دادن خود در بد گفتن از دیگران بین آواز خوانها ، مثلاً و در یک کلام بین هنر مندان ما تیز دیده میشود . مافلا در شرایطی قرار داریم که بیشتر از هر کار دیگر به تعمیر کردن ضرورت داریم تا به تخریب نمودن .

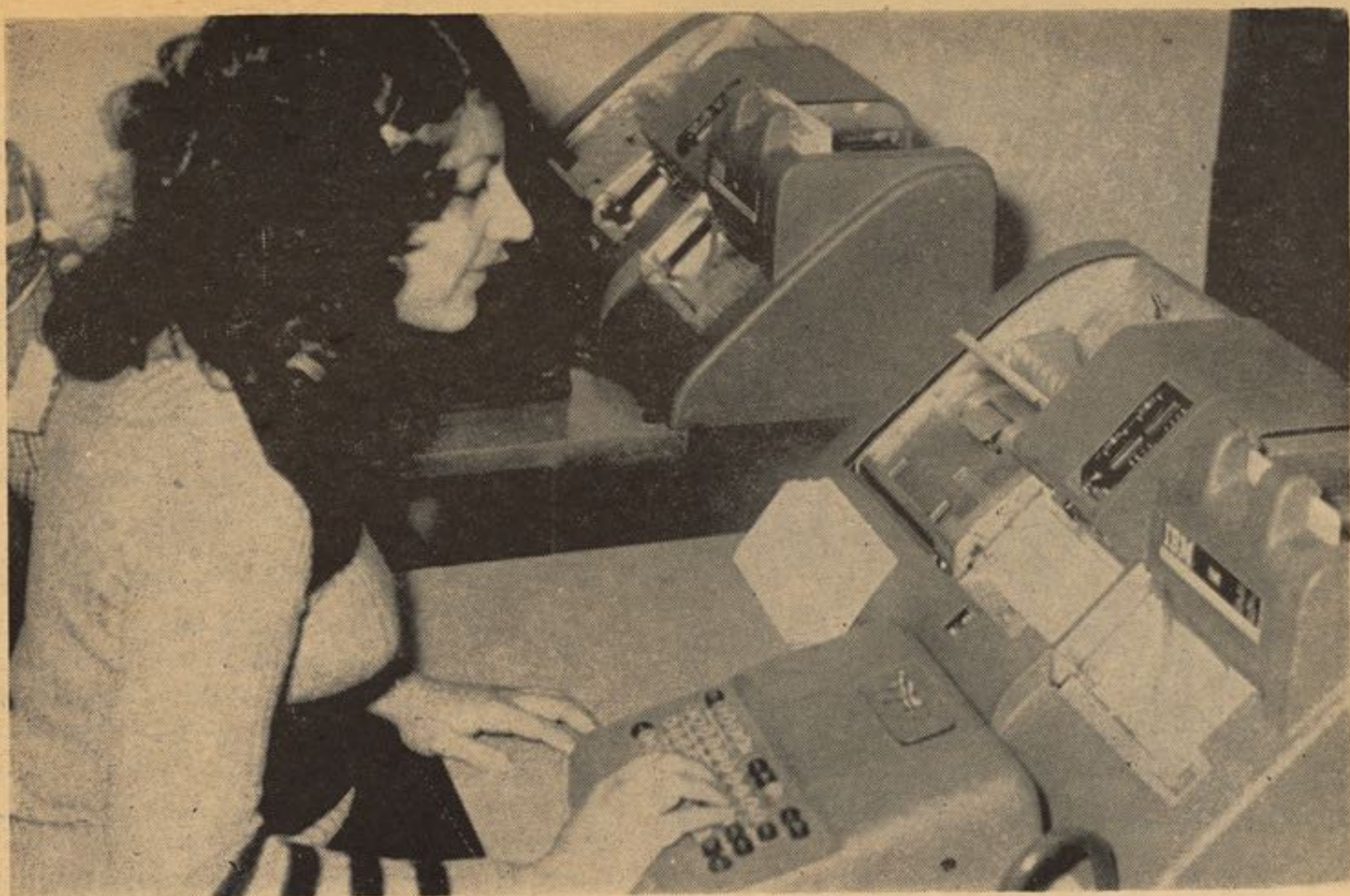
برای آباد کردن و به هدف رسیدن ، کار جمعی و تفاهم شرط اصلی و درجه اول است . ولی چطور شد اینهمه شکوه و شکایت امروز بیاد آمد ؟

بغایر اینکه ، وقتی از زینه های مطبوعه پائین میشدم با شخصی بر خوردم ، پس از آنکه یکی دو کلمه مپ تحویل هم دادیم و به اصطلاح از ین و آن قصه گفتیم . طرف شروع کرد به انتقاد و بد گویی .

میگفت : ای بابا به او ره میشناسم . چندان آدمی خویش . سر شما خنده یک چیزی تیر کده و غیره و غیره ...

خوب ، بعضی ها عادت دارند فقط بد بگویند . بالاخره متوجه میشوند و می فهمند که واقعیت چیز دیگر است . پس این موضوع جای اینهمه بر آشفتگی را ندارد .

میدانم ولی در بعضی موارد خوش آیند نیست و اما عرض کنم که همین حالا اعصابم خوب ، خوب است .



از: گل احمدزهاب نوری

نقش اعداد و ارقام در پروگرام‌های انکشافی کشور

* احصاییه های مقدماتی ساحات زراعتی،
تعداد دهقانان مامورین، اجیران، کارخانجات
صنعتی و سطح تولیدات کشور تهیه گردیده
است.

* پلان گذاری بدون موجودیت احصاییه های
علمی کاریست مشکل

افغانستان از لحاظ اقتصادی کشور یست در حال رشد و رفیع
این عقب ماندگی مستلزم آن است که گام های سریع و وسیعی، در این
زمینه برداشته شود و تحولات بنیانی درین مورد اجرا گردد و یک اقتصاد
ملی، مستقله، مترقی و هماهنگ برا ساس پلان و تکنولوژی معاصر
باید ایجاد شود. «از بیانیه خطاب بمردم»

صورت مستقیم و غیر مستقیم در
رشته های مختلف اقتصادی و اجتماعی
فعالیت دارند، با ارز یابی نتیجه
کار سیستم ملی احصاییه در کشور
از نظر کیفیت، دوام و سرعت و
متناسب بودن با نیازمندی های
کشور نیز بدوش اداره مرکز
احصاییه میباید شد.

منبع افزود:

وظایف دیگر این اداره را تمرکز
و توحید پروگرام ها و فعالیت های
ژوندون

- جمع آوری، ترکیب، تحلیل و
نشر کلیه ارقام احصاییه به
شمول احصاییه های قوای بشری
زراعتی، صنعتی مالی، پولی و بانکی
تجارتی، حمل و نقل، معادن و معارف
صحت عامه و احصاییه های خدمات
اجتماعی و اداری، قیم سطح
استخدام و عواید خانواده ها،
توسط این اداره صورت میگیرد.

همچنان توحید و تنظیم فعالیت های
احصاییه دوایر و موسسات تیکه به

وزارت ها، فعالیت میگردند، که
اخیرا این شعب شکل یک اداره
مرکزی را گرفت.

منظور از تاسیس این اداره جمع
آوری، توحید، ترکیب، تجزیه و
تحلیل، اعمال، توزیع و انکشاف
فعالیت های احصاییه در
افغانستان میباشند.

یک منبع اداره مرکز احصاییه
پیرامون وظایف آن، چنین توضیح
داد:

اعداد و ارقام در جهان امر و
نقش بس مهمی دارد، چه از طرح
و تنظیم پلان های اساسی یک
مملکت، تا مطالعات علمی، تحقیقاتی
و فرهنگی، بالاخره همه امور یک
مملکت، بدون تحلیل و تجزیه احصاییه
های مربوط، امکان پذیر نبوده و یا
اگر صورت بگیرد، طبعا در حین
تطبيق به موازات بر خواهد خورد.
برای این منظور در کشور ما،
کمیته دوایری در چوکات بعضی



احصائیه دقیق موسسات مختلف دولتی را برای پلان های انکشافی آینده شان کومک میکند

ساینس و تکنالوژی معا صر باید رئیس دولت و صدر اعظم افغانستان ایجاد شود.

این اظهارات رئیس دولت و صدرا عظم دولت جمهوری افغانستان نشان دهنده واقعیت های ذیل است.

۱- نظام پلان گذاری ملی، بحیث وسیله منظم تحولات بنیادی در حیات اقتصادی و اجتماعی کشور به مقصد نایل شدن به اهداف اقتصادی و اجتماعی در نظام نوین جمهوریست پذیرفته شده است.

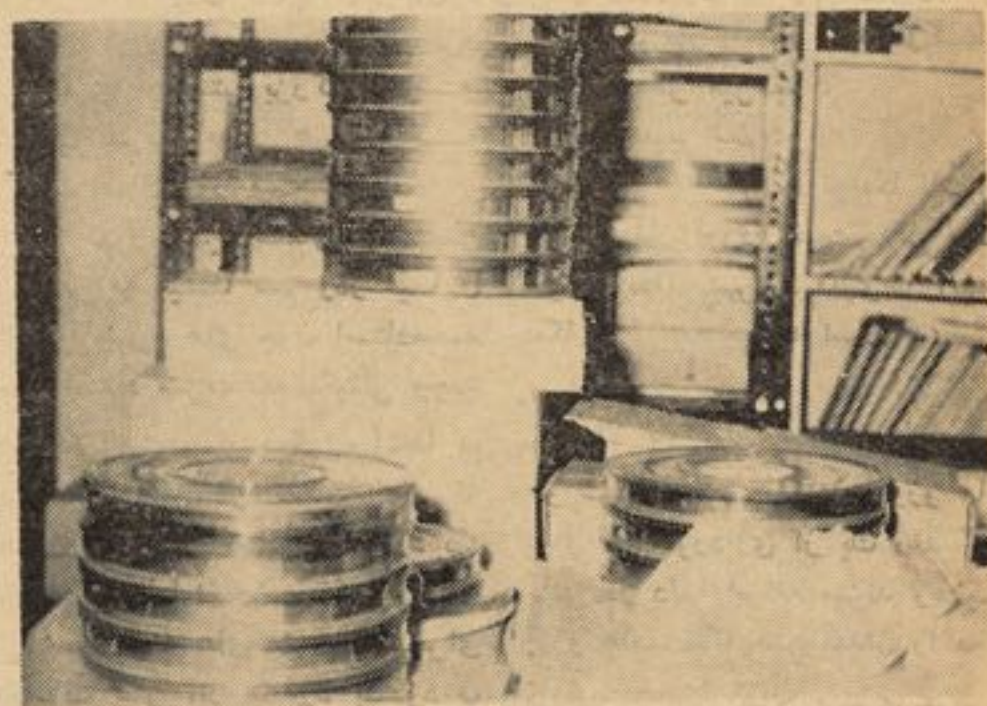
۲- از طرف موسس جمهوری

۳- موسس ورعبر نظام جمهوری پایه های اساسی ایجاد اقتصاد ملی مستقل، متمرکز و هماهنگ را پلان ساینس و تکنالوژی معرفی نموده اند.

متبع ادا می دهد:

۲- از طرف موسس جمهوری

تعلیمی و تدریسی پرسوئل مسلکی احصائیه و انکشاف و ترویج اصلاحات، تعریف ها و سیستم های تصنیف احصائیه تشکیل میدهند. علاوه تا تاسیس و تدویر مرکز اعمال (براساس اعداد و ارقام) و ارزیابی نیازمندی های دولت به تجهیزات تکنیکی و الکترونیکی، با تاسیس و انکشاف مرکز اطلاعات ملی و بانک احصائیوی، جهت ذخیره و توزیع معلومات احصائیوی، انجام



وظایف مربوط به تحقیقات و ارزیابی اعداد و ارقام احصائیوی و نشر نتایج آن برای اطلاع عامه نیز به عهده اداره مرکز احصائییه گذاشته شده است.

البته نشر سالنامه احصائیوی و تبادل نشرات احصائیوی با مراکز احصائییه دیگر کشورهای جهان و سازمان های بین المللی نیز جزو وظایف ما می باشد.

می پرسیم: بعد از استقرار رژیم جمهوری در کشور تحولی که در ساحه امور احصائیوی پیش بینی می شود چیست و چه اقداماتی تا حال صورت گرفته؟ منبع چنین پاسخ میدهد:

زعیم و موسس نظام مترقی جمهوری در کشور، بشا غلی محمد داؤد در بیانیه تاریخی خطاب به مردم که روز اول سنبله ایراد کردند اظهار نظر فرمودند که: «ما مطابق به شرایط و قانون تکامل جامعه علما و عملا برحسب پلان و بیاری

خداوند بزرگ و همکار مردم خویش قدم بقدم برای اجرای تحولات بنیادی در حیات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جامعه اقدام



با حفظ و جمع آوری آهنگهای محلی میتوان آرشیف فرهنگ مردمی را غنی ساخت

چرا خوانندگان رادیو شعر و تصنیف را
غلط میخوانند؟

...

خوانندگان گروههای جاز، باموسیقی درست
آشنایی ندارند.

...

دپارتمنت موسیقی باید کنسرت هایی برابر
با اقتصاد مردم ترتیب دهد.

...

آهنگسازان ما چرا آهنگهای خارجی را کاپی
میکند؟

این هفته هم قرار بود بر وال
گذشته گفتگوی دو ستانه ای بایکی
از هنرمندان آوازخوان داشته باشیم
اما شخص مورد نظر ما که میبایست
پای صحبت مابنشیند و از اوچ و فرو
های زندگی اش قصه ساز کند
ناگهان راهی مسافرت پیش بینی
نشده ای گشت و من که با دست
خالی و لب و لوله آویزان خدمت مدیر
مسؤل مجله رسیدم، با خشم پیش
بینی شده او روبرو شدم و ناچار
بعد از تحمیل نگاههای ملامتباروی
قول دادم بجای مصاحبه اختصاصی
راپورت گونه از موسیقی کشور تهیه
نمایم که هم بکر باشد و هم تازه، و
اینک آنچه از نظر کیمیا اثر شما

میگذرد، مطلبی است در همین زمینه
که اگر بکر و تازه نیست لاقلاً شما
را با چگونگی و دور نمای موسیقی
رادیو آشنا میسازد.

در استودیوی شماره چهل و
هشت رادیو افغانستان گروه سید و
پنج نفری آرکستر بزرگ رادیو
مشغول تمرین آهنگی هستند که
بایست همان روز ثبت گردد.

من کم و بیش اعضای این
آرکستر را میشناختم و در میان
آنان با چهره های چون استاد محمد
عمر، استاد سرمست ننگیالی و چند
تن دیگر بیشتر از دیگران آشنا یم

این هنرمندان در گذشته های نه
چندان دور و در گفتگوها و درد دل
های خود غالباً از وضع زندگی شان
از عدم زمینه های مثبت برای
انکشاف هنر، از محدود بودن
امکانات مساعد برای تبارز استعداد
ها و از مزد کم و کار زیاد شکایتی
داشتند که منطقی بنظر میرسید و
به همین علت نیز اکنون که باز هم
یکبار دیگر با آنها روبرو شده ام می
خواهم بدانم در پرتو شرایط جدید

حالا بدبینی هاجا ایشان را با
خوشبینی عوض میکنند، آرزو هایی
برای بر خورداری از يك زندگي
بهتر در دلها جوانه میزند و همین
آرزو هاست که هنرمندان را مجال
میدهد که کارهای بهتری عرضه
نمایند و از حال رکود نبیسی قبلی
بدر آیند.

می خواهم با او بیشتر صحبت
ولی و خنده میکند و میگوید: من
دارم حرفهای کمی که
نمیتوانم در یکی دو جمله خلاصه



استاد سلیم سرمست در حال رهبری ارکستر بزرگ رادیو افغانستان

نمایم و از من میخواهد که درآیند و صاحب اختصای او داشته باشم که می‌پذیرم، چند لحظه بعد خلاند وارد اتاق کنترل استودیو می‌گردد، از او میخواهم نیستم ساعتی از وقتش را بمن دهد تا پیرامون طرح‌های تازه مدیریت موسیقی مطلبی تهیه نمایم، قبول میکند و به صحبت می‌نشینم.

خلاند در پاسخ این پرسش که رادیو برای جمع آوری و انگشتری موسیقی اصیل افغانی چه طرحها و پروگرام‌هایی دارد، میگوید: شکی نیست که در کشور ما استعداد ها و ظرفیت های هنری زیادی وجود دارد که کمتر مجال اظهار

را یافته اند و آهنگهایی که اگر جمع آوری و حفظ گردد آرشیف فرهنگ مردمی ما را غنی تر میسازد و به همین اساس است که رادیو تصمیم دارد در نخستین حلقه عده‌ای

از هنرمندان آما تور ولایات را به مصرف رادیو افغانستان بمرکز دعوت نماید و با آواز شان آهنگهای محلی را به ثبت برسانند این اقدام هم آوازهای نورا در اختیار ما می‌گذارد و هم آهنگهای نو را، و هم زمینه را برای تحقیق روی موسیقی محلی مساعد می‌گرداند. خلاند میافزاید: هم چنین رادیو برای

اینکه از آهنگ قبل از ثبت آن از نظر فنی مطالعه صورت گرفته بتواند شورای موسیقی را که در آن عده‌ای از بهترین استادان موسیقی عضویت دارند تاسیس نمود، این شورای تمام آهنگهایی را که در رادیو ثبت می‌گردد از نظر کیفیت هنری ارزیابی میکند و در صورتیکه از نظر فنی کاملاً بی‌عیب باشد با آن اجازه نشر میدهد.

تا جائیکه من متوجه شده‌ام غالباً خوانندگان رادیو یا شعر و تصنیف را غلط می‌خوانند و یا اینکه اصلاً این شعر ها و تصنیف ها تا سر حد ابتذال از هنر فاصله می‌گیرند، چرا اینطور است، نظر شما در این مورد چیست؟

قبول دارم، خوانندگان رادیو بعضاً بخوبی تلفظ کردن کلمات عادت نگرفته اند و به همین علت شعر و تصنیف را غلط می‌خوانند، من امیدوارم کمیته ادبی در پهلوی کمیته موسیقی در رادیو تاسیس گردد و بعد از این شعر خوب، آهنگ خوب و آواز خوب از رادیو پخش گردد.

آقای خلاند عده‌ای معتقدند که سوای آهنگهای آرمو نیزه شده محلی بیشترین آهنگهایی که باواز خوانندگان آما تور و یا جاز از رادیو پخش می‌گردد، کاپی‌های است از آهنگهای هندی عربی ایرانی و... به نظر شما این نقیصه چرا دیر دوام آورده است و کمیته موسیقی رادیو

در این مورد چه تصمیمی دارد؟ متأسفانه تا کنون در این مورد کمتر توجه گردیده و بعد از این البته کوششهایی صورت می‌گیرد که چنین نباشد، من شخصاً کاپی خوانی را جدا رد میکنم و معتقدم که کاپی يك آهنگ از روی آهنگ دیگر قوه ابتکار را تصنیف مینماید، البته در این زمینه باید جاز راستشنا قرار داد، چه جاز از مغانی است از غرب به شرق و طبعاً آهنگ ها و کمپوز هایش هم همین طور.

صحبت از جاز بمیان آمد، راستی از نظر شما جاز چیست های وطنی؟ جقدر در کار خود موفق میباشند؟ میتوانم بگویم که هیچ و یا خیلی کم فرا موش نکنید که جاز در کشور ما عمری کوتاه دارد و به نسبت شنوندگان رادیو طرفداران و علاقمندان کم، با آن هم در چند سال گذشته عده‌ای از جوانان گروههایی را تشکیل دادند که «پیام» «برا دران» «پرسنتو» و... از آن جمله اند و اقدام این جوانان در شرایط فعلی از نظر من قابل پاداش است، گرچه...

گرچه، چي؟ از نظر کیفیت هنری پیشرفت یافته اند، تا جائیکه ما بارها در رادیو دعوتشان نمودیم تا پارچه‌هایی را باواز خوانندگان شان ثبت نمایم ولی صدای این آواز خوانان آنقدر بی‌سر بود که موفق به پخش آن نشدیم.

بیشتر هنرمندان موسیقیدانان ما اعم از خواننده، نوآرنده و آهنگساز وضع اقتصادی رضایت بخشی ندارند و از کمی حق الزحمه در مقابل کار شان ناراضی اند، در شرایط کنونی چه امکان‌هایی برای تامین بهتر زندگی هنرمندان وجود دارد؟

حق الزحمه خوانندگان و نوآرندگان به نسبت معاش مامورین و وضع اقتصادی عمومی کم نیست، اگر هنرمندان غالباً ادعاهایی دارند، برای اینست که وضع خود را به نسبت هنرمندان خارجی مقایسه میکنند درست است که هنرمندان خارجی ثروتمند است، رفاه اجتماعی دارد و شرایط او اصلاً با شرایط هنرمند ما قابل مقایسه نیست، ولی نباید تصور نمود که هنرمند خارجی این همه پول را از موسسات دولتی کمایی میکند، هرگز، در همه جای دنیا نیز مانند کشور ما حق الزحمه های دولتی با سانس معاشات مامورین عیار می‌گردد، ولی شرایط محیطی هنرمند خارجی با شرایط ما فرق میکند، هنرمند خارجی در کا، باره، سینما، تلو یزیون جشنها و مجالس مردم اشتراك میکنند و ساحه فعالیت وسیع دارد و از همه این فعالیت ها پول می‌گیرد در حالی که در محیط ما هنوز تعصبات فامیلی و اجتماعی بیشمار فعالیت خواننده و نوآرنده را در دایره رادیو محدود

بقیه در صفحه ۶۱



ننگیالی در حال رهبری ارکستر بزرگ رادیو افغانستان

هغه هو اچمه و نړی تنفس کوو او ژوند

موږ پوری تړلی دی



سره څخه کړېده چه د هغی به راز
پوه شی او تر خاص نظم لاندی یی
راوړی .

په دی ډول په نژدی راتلونکی
وخت کښی به نه یوازی غره ختونکی
بلکه ناروغان هم د هوا څرنګوالی له
هوا پیژندونکی څخه وپوښتی او
ډاکتران بهو کولای شې چه له زیاتو
ناروغیو څخه مختیوی وکړی .

د طب د علم دغه نوی څانګه چه
پوهان په بېړه د هغی په بشپړولو
لګیا دی ، (حیاتی هوا پیژندنه)
نومیری او هغه علم دی چه دانسان
د ژوند سره د هوا او د هوا د حالاتو
د بدلون ارتباط تر څپر نی لاندی
نیسی .

ایا ککړه هوادرز راز ناروغیو د پیداکیدو
سبب کیزی او ایا طوفانونه دانسان روغتیا
په خطر کښی اچوی؟

هغه کسان چه په نړی رنځ (سل) اخته دی
باید د لمر له وړانګو څخه زیاته استفاده وکړی

پېښیری . دا موضوع یعنی د انسان
دروغتیا او خوښی سره د هوا ارتباط
هغه موضوع ده چه خلک تل ورته
پاملرنه لری خو د هغی د علمی دلیل
په موندلو نه دی بریالی شوی
خو کلو راهیسی ، پوهانو د هوا د
غیر تردید وړ اغیزو ته په پاملرنی

د انسان په روغتیا باندی د هوا
اغیزه له هیچا څخه پته نه ده .
کله چه هوا صافه او روښانه وی ،
مونږ خپل ځان روغ او خوښ احساسوو
او بالعکس کله چه هوا تیاره او بد
لیدونکې وی ، مونږ ته روحی ستړیا
او اندېښنه او جسمی ستړی یا

په صنعتی ښارونو کی له فابریکو
څخه پیدا شوی لږګی ، د هوا په
ککړتیا او دخلکو دروغتیا د خرابوالی
سبب ګرځی .

پنځه وشت پېړی پخوا ، (هیپو
کرات) چه د طب د علم پلاریسی
ملګرتیا او دخلکو دروغتیا
د خرابوالی سبب ګرځی
ګڼلای شو ، د ناروغی علت په دریو
شیانو کښی پیل : هوا ، اوبه ، ځای
او د هر ناروغ د پاره یی د هغه
ناروغی په پاملرنی سره د مخصوص
ځای ، ته اوبه او هوا سپارښتنه کوله
د یوی اوږدی مودی د پاره د
ده دغه سپارښت هیر شو او
مکروبونه او توارنی ناروغی ، د
ناروغیو اصلی علتو نه وپېژندل
شول . مګر د ۲۵۰۰ کالو په تیریدو
سره ، د هوا مساله یو ځل بیا د
ورځی موضوع ګرځیدلی ده اودغه
فرضیه له سره ژوندی شویده .

ډاکتر (ریولیه) چه د دغی فرضیې
له کلکو طرفدارانو څخه دی ، وایی
(یوه شپه د فرانسې په یوه ښار
کښی د زړه ټول متخصصین د
ناروغانو د کټ د پاسه راوبلل
شول ، ځکه د هغو ناروغانو څخه



په غرنیو سیمو کی استو ګنه اود لمر له وړانګو څخه استفاده انسا ن روغ او خوښ ساتی او هغه ته جسمی
اوروحی انډول ور ښی



کله چه تالنده او برېښنا پېښه شي
دهوادبر ښنا اندازه زيا تيزي
ماشومان ته اړي او خلک د نا رامي
احساس کوي

سره همدغه ايونو نه منځ ته راوړي او د انسان په بدن باندې يې د هغو اغيزي تر څپرې لاندې نيولي دي او دې نتيجه ته رسيدلې چې مثبت (ايون) ناوړه اغيزه لري او کله چه د سيملي او غبار په اثر مثبت ايونونه متراکم کيږي او هوا ور څخه ککړه شي، ځيني اختلالو نه لکه د تنفس د دستگاه تحريك او غروي او د زړه پېښې منځ ته راځي. ځيني ډاکتران د سړي د سرطان علت همدغه مثبت ايوان بولي او بيا لعکس منفي (ايون) د انسان پر بدن ښه اغيزه لري او له زياتو تجربو څخه وروسته چه په حيواناتو کښې شويدي. هغه د انسان په برخه کښې هم کړيدي اونن ورځ درماتيزم او عضلاتي ناروغيو د تداوي کښې استفاده ور څخه کوي.

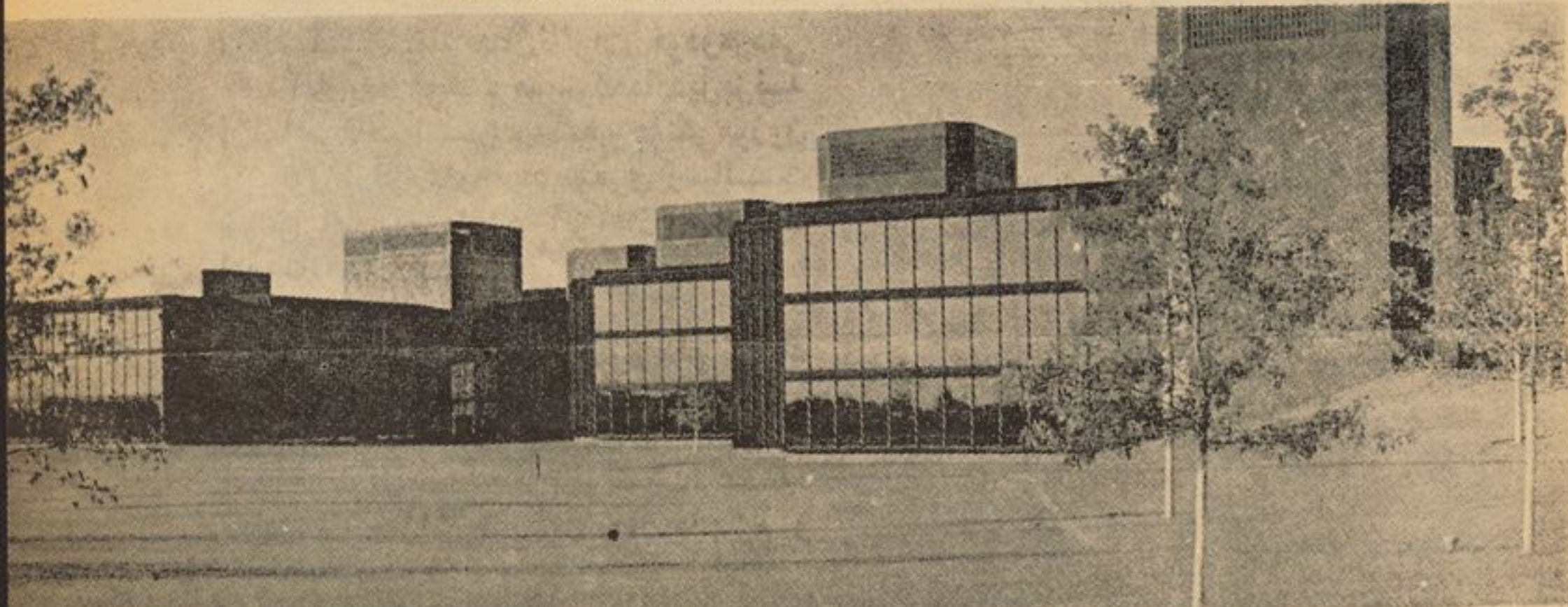
هوا، د ښار د پاسه د ککړو موادو د توليدو سبب گرځي، سختي شيلې (ميگرن) زياتو او اوږدو سرخوږيو يې خوږيو او عصبي دردونو سبب کيږي، طوفان دويري او عاطفسي احساساتو د بدلون سبب کيږي او په عمومي صورت سره د هوا د حالاتو بدلون د هاضمې د گډوډي، د تنفسي ناروغيو، يې خو بيو او کمزوريو، د زړه د ناروغيو، روحي بحرانو نو لکه ځان وژلو او د روحي ناروغيو د بيا پيدا کيدو سره مل دي. کله چه تالنده او برېښنا پېښه شي، دهوا د بريښنا اندازه زياتيږي حيوانات نارامه او عصبي کيږي، ماشومان ژاړي او ځوان گسان د فشار او نا رامي احساس کوي. د دغو ټولو ناراميو علت د هوا د الکتریکي وضع گډوډي او د (ايون) بدلون دي. يو هېرو چه اتوم په عادي حالت کښې خنثي دي يعنې د هستي الکتریکي بار او د هغه د شاوخوا الکترونو نه يو دي. که اتوم يو الکترون له لاسه ورکړي او يا يوه زياتي الکترون واخلي، له دغه حالت څخه وځي او په اصطلاح (ايونيزه) کيږي چه (ايون) يا مثبت دي يا منفي. دغه پېښه په لوړه فضا کښې دلمريزو وړانگو او د کيسهاني ذراتو د توغيدو له امله منځ ته راځي. نن ورځ په لويو هيوادو کښې د (بيو کليماتو لوژي) په لويو دستگاؤو

نقرس اخته شوي ناروغان د هوا د بدلون په وخت کښې د خپلو پښو په گوټو کښې د سختو دردونو د پيدا کيدو څخه شکايتو نه کړيدي. د هوا بدلون د دوی مختلفي هوا، يوه د قطب او دهغه دنږدي سيموله خوا او بله د استوا له سيمي څخه د ټکر په اثر پيدا کيږي، د غه دوه هوا چه په اصطلاح ورته سره او توده څپه وايي، يو د بل سره ټکر کړي او په جگړه سره نېسلي که توده هوا بريالي شي، د ښار له پاسه به توده هوا تيره شي او که سره هوا بريالي شي، هوا به سره شي. دغه ټکر يوازي په فضا کښې نه دي بلکه د هغه سره يو ځای د انسان په وجود کښې هم گډوډي راځي، د بدن حياتي اعمال د بدلون سره مخا مخ کيږي او دغه بدلون زياتره د وينو په ترکيب او مترشحه داخلي غدو کښې ليدل کيږي. دغه اختلال د انسان د بدن د داخلي برخې انقلاب سبب کيږي چه نتيجه يې د مزمنو ناروغانو د ناروغي بيرته پيدا کيدل، د نوو عمليات شوو ناروغانو د ونیو توييدل، په مزمن رماتيزم باندې د اخته شوو ناروغانو د ناروغي شدت او د گريپ او ذات الری په شان د سختو ناروغتو پيدا کيدل ده. د انسان په وجود باندې د هوا د حالاتو د بدلون زياتره عوارض څرگند دي، مثلا د غبار نه ډکه

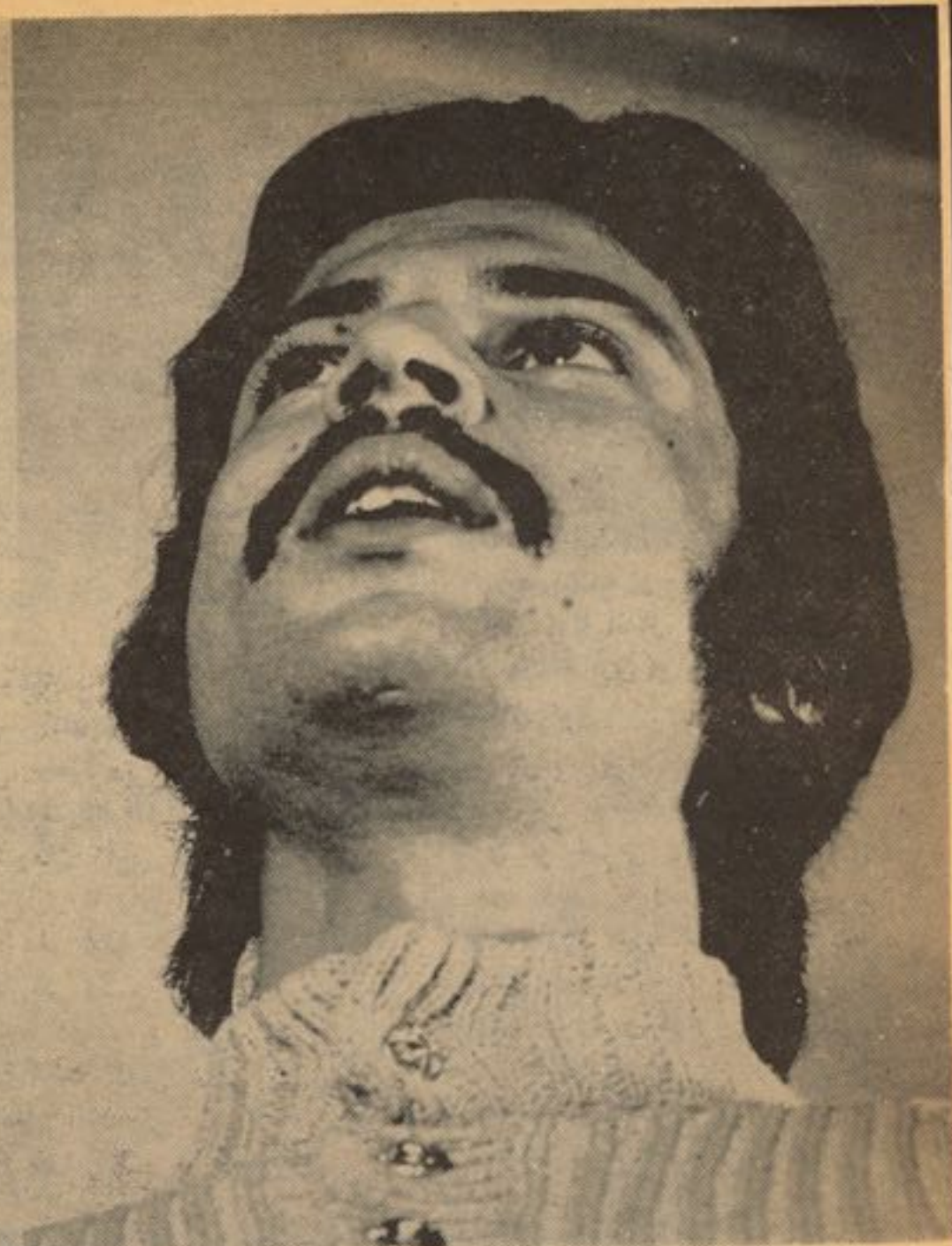
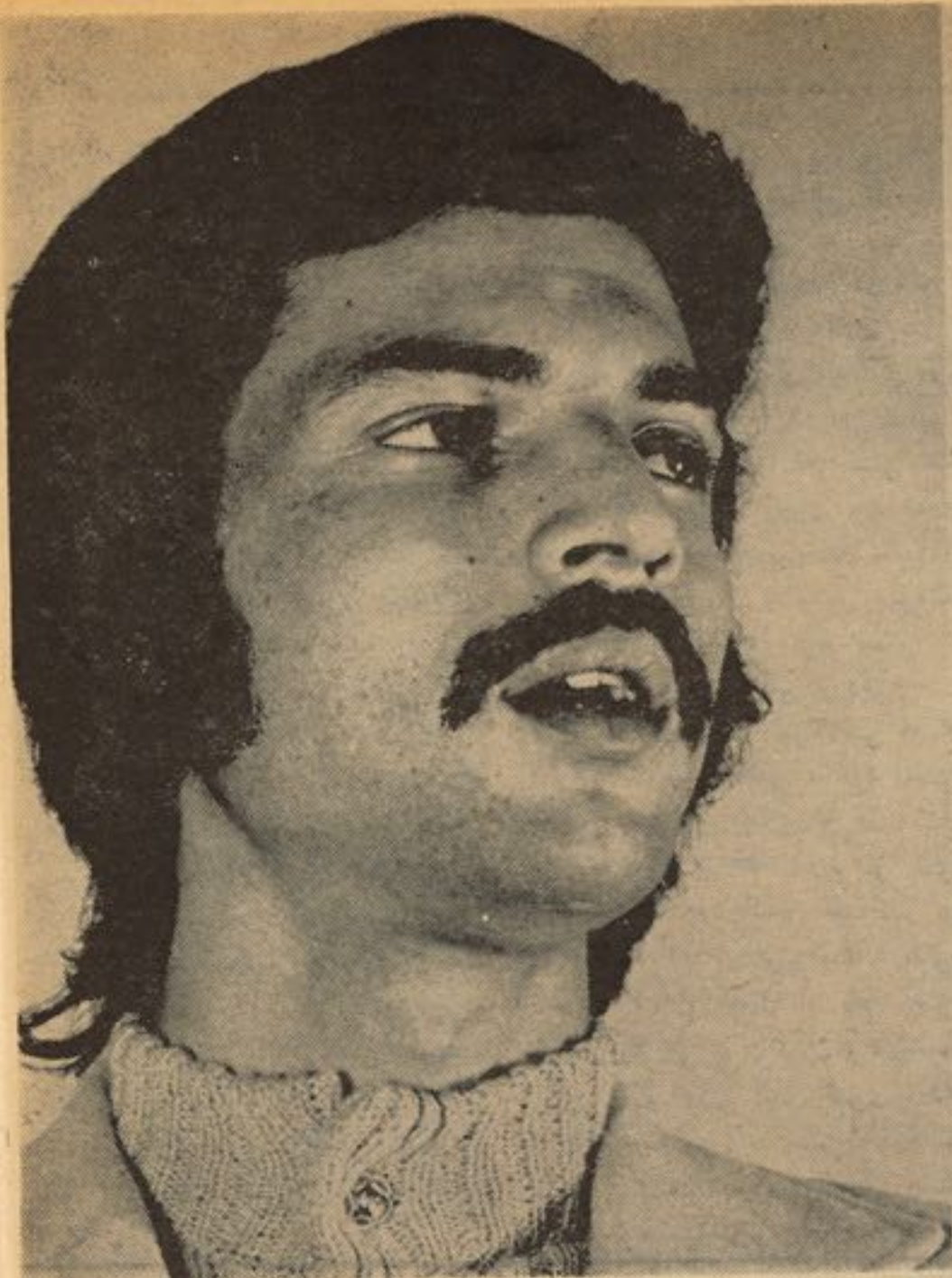
برته چه د زړه په حمله اخته شوي او وضع يې ډيره ناوړه وه، يو زيات شمير نور گسان هم د زړه د حملې سره مخا مخ شوي وو چه علت يې البته تصادفي نه وو گڼل شوي.

د دغه راز احصائي مثالونه د زياترو روغتونو نو له خوا رپوټ ورکړ شويدي، لکه په زيرنټو نوونو کښې د (فلبيت) او (ريوي آمبولونو) ناڅاپي او بي له علت څخه زياتوالي، فلبيت په رگونو کښې وينو دځای په ځای کيدو څخه عبارت دي او آمبولي د دغو وينو له خوشا کيدو او د وينو په جريان کښې د هغه د حرکت او سږو ته درسيډو او ددغو سږو د کوم لوی ياوړو کي شريان له بنديدو څخه عبارت دي چه د مړينې سبب کيږي او دغه ناروغي په لنکه شوو وينو کښې ليدل کيږي او يوه عارضه ده.

او يا په هغو ناروغانو کښې يې له کوم علت څخه د ونیو توييدل چه نوی عمليات شوي وي. (ميشل کو کلن) د حياتي هوا پيژندنې د بين المللي ټولنې غړي وايي: (د ناروغي په پيدا کيدو يا زياتوالي باندې د هوا اغيزه دليل راوړل وته اړنه دي. په رماتيزم باندې ټول اخته شوي ناروغان پوهيږي چه د هوا د حالاتو ناڅاپي بدلون د ناروغي د شدت او يابيرته پيدا کيدو سره ارتباط لري او په



له ښارو نو څخه دباندې په صافه هوا کښې دمنفي «ريون» اندازه زياته ده او په دغو سيمو کښې ژوند د انسان روغتيا تايمينوي



هیچ انسانی نیست که در لحظات خصوصی
از زندگی خودش باغز نبوده باشد.

شعر احساس انسان است که با سنگریزه
های کلمات بخاطر فرار، از فرار در بی نهایت
زمان معجز میشود.

اگر شاعر نتواند میان تأثرات خود و مردمی
که با آنان سر نوشت مشترک دارد پل بزند
آن شاعر ناظم است و آن شعر جفگی موزون
با پیروی از فرم های آزاد شعری رسالت
شاعر پایان نمی پذیرد، این آغاز رسالت
اوست.

شعر خوانی هنر نیست، اما بهر ز هنر نزدیک
است.

التزام هنری يك اصطلاح نویسیست، عده
زیادی از شاعران مادر طول زمان ملتزم و
متعهد بوده اند.

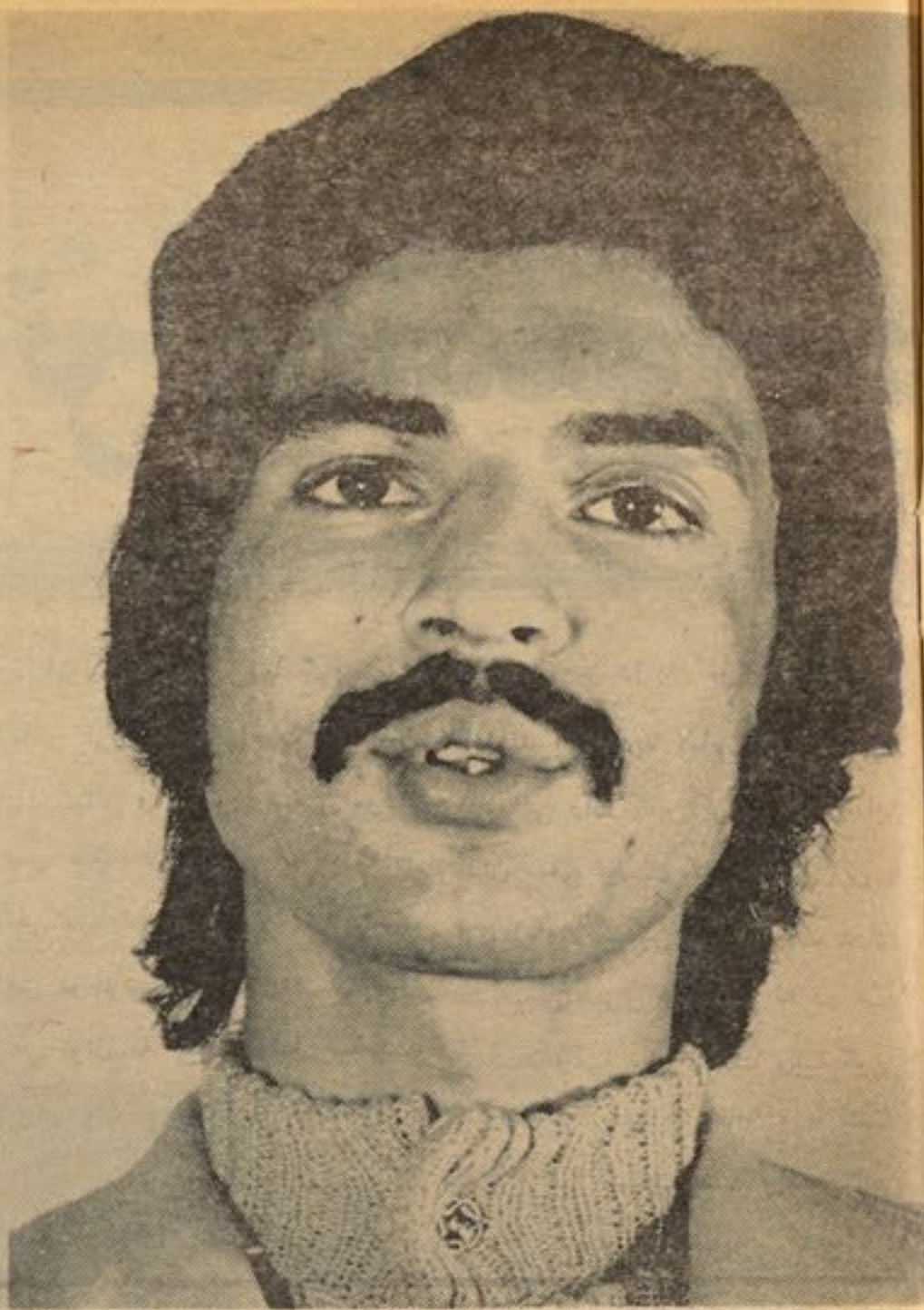
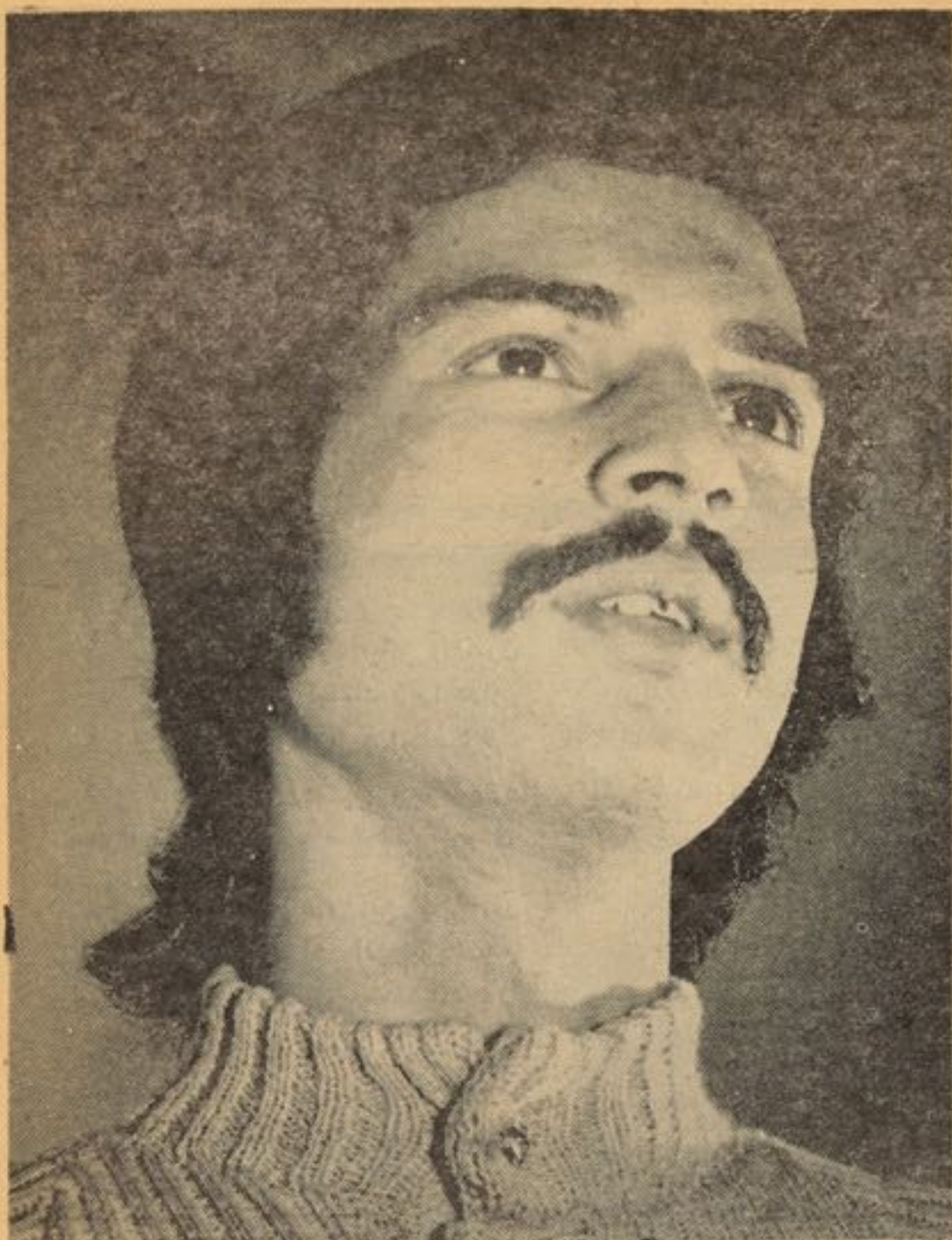
بای صحبت

وقتی شعری را زمزمه میکند، انگار احساس
لطیف يك شاعر وشکوه بزرگ يك عشق
در صدای بم و مردانه او جاری میشود و او را
تا مرز بی خودی به خلسه می برد، انگار
زمان مفهوم خودش را می بازد و او به سبکی
يك ابر و سرعت يك اندیشه با نسوی
سالمها و قرن ها گره می خورد تا بتواند عصیان
حافظ را در مقابل اندیشه هایی که به لجن
ریا و تزویر غوطه خورده است از انجماد
کلمات بیرون بکشد، تا با باز آفرینی جاودانه
شعر مولوی شور بیا کند و مستی بخشد،
انگار وقتی او شعر می خواند کلمات در دهان
او جان می گیرند، و هر مصرعای با بازتابی
از احساس و اندیشه شاعر گریه های او را،
خنده های او را و شناخت و بر داشت
او را از زندگی در يك لحظه به ما
انتقال میدهند و انگار این خود شاعر است
که با مجموع لحظاتی که هستی او را رنگ
زده است با همه قصه ها و غصه هایش در
مقابل ما قرا می گیرد و با زبان کلمات از دهان
او با ما صحبت میکند.

میدانم بیتابانه می خواهید بدانید این
باز آفریننده کیست؟ عجله نکنید بدون
شک او در این سیر و سفر بهر زهای زمان
تنها نبوده است وجهی بهما شبها و روزها
آنگاه که اندوهی گنگ و نا شناس اندیشه
شمارا بر ساخته بوده است و شما برای نجات
از تنهایی بیخ را دیو را چرخانیده اید با
صدای جا دویی و دکلمه مسحور کننده او با
او همسر شده اید و از غصه هایتان بیگانه.
حتما او را شناختید، شادان را میگویم،
نظاتی که بیش از خیلی از همکاران خود
مایه دارد و کمتر ادعا و برای همین است که
هر وقت خواسته ام با گفتگویی خویشتر
بخوانندگان ژوندون بشناسانمش با توضیحی
دور از تظاهر خواهش را رد نموده و باخته
دوستانه دست خالی روانه ام نموده است ولی
این بار در مقابل اصرار من راه گریز نمی یابد
و مصاحبه را قبول میکند.

شادان تنها يك نطق و شعر خوان خوب
و محبوب نیست، شاعر، نویسنده و شعر
شناس خوبی هم هست و به همین علت
نظرش را در باره شعر می خواهم.
خوب شادان اجازه بده از تو ببر سیم
شناخت و برداشت تو از شعر و شاعری
چگونه است، از نظر تو شعر چیست و
شاعر کیست؟

من دریکی از روز نامه ها پیرامون شعر
نوشته ای داشتم که قسمتی از آن نوشته را
مرچه نارسا، در برابر پرسش تان ارائه
میکم:



عبدالله شادان

پرده از روی زهدهای مصلحتی برداشت و چهره
های ریا و رز را آشکار نمود.

و به همین ترتیب جاودانه مردافغانستان و
جهان مولانای بلغ که التزام را در خدمت
تصوف آورد و به همه اندیشه های نادرست
فلسفی حاکم بر اجتماع وقت خود لجام زد و
ناصر و خسرو و... که همه ملتزم بودند و
همه خوب تشخیص دادند که این التزام
درجه مورد و یا مواردی باید ریخته شود که مفید

تر، موثر تر و همگانی تر باشد و به همین
علت نیز شعر شان از زندگی مایه گرفت
بازندگی عجیب گردید و تداوم زندگی نیز
زنده است. و همین است که شاعر امروز

رانیز ملتزم میسازد و متعهد، ملتزم در اینکه
شعر و انعکاس زندگی باشد و متعهد که
این انعکاس باز تابنده ای باشد از نیازها
و ضرورت های مردمش و باز هم طبیعی که اگر
شاعر زمان درد مردم زمانرا نفهمد، اگر
دیدش ژرف و عمیق و عینی نباشد، تصویری

که با شعر خود ارائه میدهد و در آن می خواهد
یک لحظه زندگی را و یا یک حادثه و منظره
طبیعی را با همه زشتی ها و زیبایی هایش
ثبت نماید، بازتابی او واقعیت نمی باشد
بلکی آنچه ارائه داشته است تصویری مسخ
شده از یک واقعیت زندگی بشمار میرود،

اشتباه نکرد من با آنکه متیقنم که در طول
تاریخ همیشه هنر با سیاست های روز عجب
بوده است دوست ندارم التزام را، که شاعر
و یا هر هنرمند دیگری را در چوگان تنگ
و فشرده یک عقید خاص سیاسی، اجتماعی
و یا فلسفی بشمارد و شا عر و هنرمند مدحیه
سرای باشد برای آن سیاست و فلسفه خاص
اما اگر بخواهیم در مورد یک حادثه همگانی

بقی در صفحه ۶۱

صفحه ۱۵

فایلم، من میگویم نه شاعر امروز نه شاعر
هر عصر دیگری حق ندارد شعرا وقت ترسیم
زیبایی های بیگانه معشوقه اش نماید و در
محتوی خواستها و تمایلات تنی و جسمی
ای را به خواننده القاء نماید که از امیال
سرکوب شده و آرزوهای بر باد رفته فردی او
مایه و الهام گرفته باشد، اگر شعر فاقد جهان
بینی شاعر باشد و در آن لحظه ای از لحظات
زندگی انسان به صورت یک کل ارائه نکند
و اگر شاعر نتواند میان تأثیرات خود و مردمی
که با آنان سرزشت مشترک دارد پل بزند
و ارتباط قایم نماید، درد شانرا بشناسد،
درد شان را باز گوید و علیه آن برخاست کند،
آن شاعر ناظم است و آن شعر چیزی در
ردیف جفگیات و اراجیف منظوم که فقط ببرد
لحظات تنهایی سراییده و اطلای غرور معشوقه
او می خورد و بس. و طبیعی که چنین شعری
عمری کوتاه تر از عمر شاعر دارد.

به تاریخ می بینم و به شخصیت های
ادبی ای که تاریخ را از آن خود نموده اند
فردوسی چرا جاویدان ماند؟ او شا عری
ملتزم بود که با شناخت عینی اش از اجتماعی
که در آن زیست می گردید و به هر چه ملیت
خواهی مردم او در زیر سایه نفوذ بیگانه ها
با آرامی تضعیف می گرد و این در زمانی که
هر روز شیور جنگ نواخته میشد اعلام
خطری بود که در صورت دوام ملت را بنا بودی
میکشید، پس او شاهنامه را آفرید و با نقل
قصص و روایات واقعی از زندگی رزمی پدران
همان مردم روح سلحشوری را در ملت
برانگیخت و بر سالت خود پایان بخشید و یا
حافظ که در عصر او ریا، دروغ، تزویر و
زهد های دروغین، اخلاق معنوی اجتماع را
با همه صداقت آن در خود حل و هضم نموده
بود، شاعری ملتزم بود که در شعر خود

که در یک نیمه شب با خوابی پسریشان از
بستر گرمش می چید و وقتی کودکش را آرام
در کنارش می یابد صبر مادری اش را از عمیق
ترین زوایای عاطفه اش میگیرد و آنرا بشکل
لبخندی رضایت آمیز در چهره کودکش
می باشد در حقیقت در همان لحظه شاعر است
و لبخند از شعر او ست، آنمرد بار بار
هم که قامت پیرش در زیر باری گران خمیده
است و تصاویری از کودک بیمار وزن
در جورش در جلو چشمش نش میرقصد و قفسی
احساس میکند باید برود باید ببرد و نمی
تواند نگاهی به آن بالا به آسمان نیلگون
می اندازد، با همان یک نگاه
که همه تا تر او را و همه حالات
عاطفی و رنجهای درونی او را در خود نهفته
دارد در حقیقت شعری سراییده است فرق
آن مادر و تفاوت آن بار بر خیلی از انسان
های دیگر با شاعر واقعی در این است که
آنها نمی توانند تأثیر خود را یعنی شعر خود
را با سنگریزه کلمات متحجر سازند و جاودانگی
بخشند اما شاعر میتواند، همین و بس.
"شکر آقای شادان با شناختی که شما از
شعر و شاعر دارید شعر خوب یعنی چه و
شاعر خوب یعنی کی؟"

- واقعیت اینست که من با التزام و تعهد
هنری در کار شاعر و هر هنرمند دیگر احترام

- بنظر من شعر احساس انسان است که با
سنگریزه های کلمات بغاظر فرار از فرادردی
نهایت زمان مجر میشود و یا اینکه شعر
آینه است درون نما و نهان نما که پوشیده
ترین زاده های ذهن آدمی در آن رویت
می یابد.

یک سخن شعر آلبومی است از همگوز
و ناهمگون، خواستها، آرزوها، آرمانها
و حرمانهای انسان. فی المثل:

آن هنگام که شاعر فریاد زد:
"این جهان نیست جز فسانه و باد"
در حقیقت ژرفترین دریافتش را از جهان
و زندگی بیان کرد و جاودانگی بخشید و آن
مصرع تابلوی شد از حسرت انسان،
حسرت و دریغ انسان به خاطر گذر بودن
جهان.

و زمانی که گفت:
"از نخستین نگاهش رنگ در چهره ام
شکست و ریشه برپاهایم افتاد."

در واقع زیباترین و ظریفترین احساس
انسان را پودر تر ساخت و شعر تابلو
گرانیهایی شد از عشق.

و اما اینکه شاعر کیست؟
می توان گفت همه کس. از نظر من
هیچ انسانی نیست که در لحظات بخصوصی
از زندگی خود شاعر نبوده باشد، آن مادری

تئاتر و انیميون

مجرد و معین را به تماشاخانه تئاتر
کشاند بلکه دید تمام گروه های
اجتماعی را در نظر گرفت البته، این
بدان معنی نیست که پیروزی این یا
آن نمایش تضمین شده است درک و
تشخیص هنری يك مسأله در هم
پیچیده و غامض است و پیشگویی
پیروزی فلان نمایش نامه، باله
او پراونیز مشکل است و خطراتی
در پی دارد. هنگام تجلیل از صدمین
سالگرد آغاز تئاتر که در آن اپرا
«قمار باز» اثر داستایووسکی به کار
گردانی پرو کو فیف روی صحنه آمد
این مسأله بررسی همه جا نبه شد.
نتیجه این بررسی نشان داد که اپرا
های شناخته شده از نویسندگان
کلاسیک چون: وردی، چایکوفسکی
بیتزبرو دین علاقمندان زیاد و
تماشاگران فراوان دارد. برای
جلب و جذب تماشاگران این شهر
باید آن نمایش های را روی صحنه
آورد که نتوانند جای دیگر آنها
را تماشا کنند. پس به این ترتیب
تئاتر وظیفه فقط زنده ساختن
احساس را نداشته بلکه وظیفه
سنگین آگاهی بخشیدن اجتماعی
را دارد.

سالهای پیش، تئاتر و انیميون
فضل نوی در تاریخ تئاتری اش،
فعلی که می توان آن را «تئاتر و

مورد قبول شاگردان و یا گروه معین
اجتماعی قرار گرفته است به این
ترتیب تئاتر و انیميون سعی نمود تا
بررسی سؤالاتی از تماشا-
گرانش بنماید و اکنون بقدر کافی
آگاهی موجود است که در پر تو
آن می توان نه تنها تماشاگران



چیز نو شدن در باره تئاتر و انیميون
کار ساده و آسان نیست زیرا در این
جای چیزهای دلچسپ،
غیر قابل توقع واصل وجود دارد
می توان در بنمورد صفحات متعددی
در مورد نمایش های این تئاتر، در
باره تجارب جرأت آفرین آن و
جستجو برای نوآوری های آن و
یافتن شکل های جدید کارگردانی
پر نمود ولی، خیلی پر اهمیت است
تأثیر یخی، سخنی و چیزی در مورد
معنی زندگی آن بمیان آورد.

شهر تار تو خیلی کوچک بوده و
نفوس آن از ۹۰ هزار تجاوز نمی
کند. ولی در شهر چهل فیصد کاوش
گران دانش جمع شده اند در این
جا پوهنتون دولتی که یکی از
قدیمترین پوهنتون های کشور
است، برپاست.

و انیميون تئاتر در هم پیچیده
است. روی سن و استیژ آن می توان
نمایش نامه، اپرا و پریت، باله
و محافل ساز را تماشا نمود. این
تئاتر شامل گروه های موسیقی، باله
و درام و غز است تعمیر آن دارای
دو ادیتو ایم است که گنجایش
۵۰۰ تا ۷۰۰ نفر را داشته و سالون
کنسرت آن میتواند ۸۰۰ نفر را در
خود به گنجاند.

اولین هدف تئاتر در این حقیقت
نهفته است که باید همیشه چوکی
های تئاتر تماشاگران داشته باشد
برای بر آورده ساختن این هدف نه
تنها نمایش های بسیار عالی طرف
ضرورت است بلکه باید دید تماشا
گران و ذوق هنری آنان را

تماشاگران افش



اطفال خواند، باز نمود، زما نیکه تعمیر جدید ساخته شد سا لونی که در آن ۵۰۰ طفل گنجایش دارد برای نمایش های تیاتری اطفال اختصاص یافت. بر خورد در مورد نمایش تیاتری اطفال در بین هنر مندان تیاتر وانمیون یک مساله اضطرار آور است: تیاتر خودش تماشاگران آینده اش را می آموزاند روی همین دلیل است که بهترین نمایش ها هنری این گروه را داستان های فلکور یک یا مرد می می سازد که بخش زیاد آن توسط هنر مند جوان اوالد هرما کول ترتیب می گردد. این نمایش ها مملو از پاکی، دانش فکاهی و آموزشی است. زبان تیاتر جدید بوده و هنر مندان چنان هنر نمایی میکنند که در آخر خود کودک کان بازی می کنند. بعد از اینکه نمایش بپایان میرسد از آنان دعوت میشود که روی سن بیایند و هنگامیکه مادر و پدرشان اعلام رفتن به خانه را می نمایند،

کارل ایرد، تنظیم کننده صحنه و کارگردان این تیاتر وانمیون گفته است که کسی که برای بار اول یک نمایش را می بیند با آن فرد یکصد ها نمایش را دیده است بر داشت واحد و یگانه ندارد. پس تیاتر باید سطح دید عمومی و تیاتری تماشاگر را در نظر داشته باشند در تیاتر وانمیون آنان تماشاگرانی را دوست



و هم تحلیلی از تماشاگران آینده اش (اطفال) نموده است معلمان این نمایش را پسندیدند و در تمام فصل تیاتر روی صحنه بودند.

از طرف دیگر، وانمیون سعی می نماید نمایش های با سطح بلند برای تماشاگردان و محصلان روی صحنه بیاورید. کارگردانان اکثر اینگونه نمایش نامه ها جان تو متیک و اوالد هرما کول اند. همچنان سعی میشود تا هر گروه معین اجتماعی امکان آن را بیابند تا نمایش نامه خاص خودشان را روی صحنه ببینند. و بعد تیاتر از همین گروه ها میخواهد تا نظرشان را بر روشنی ابراز کنند. این شهر دارای نهاد های زیاد فرهنگی، مکتب ها، و خانه های فرهنگ سینما کافی های متعدد است.

این را نباید فراموش کرد که فعالیت های این تیاتر در مرز های شهر تارتو در بند می ماند. این تیاتر در شهر های دیگر چون: مسکو، لنینگراد، بوداپست و غیره شهرت دارد. تماشاگران هنگری سال گذشته نمایش نامه «تر اژیدی انسان» اثر امر ماواچ را دیدند. هم چنان در بهار گذشته تیاتر وانمیون نمایش های در آلمان دموکراتیک در شهر پوتسدام روی صحنه آورد.

دارند که ذوق هنری شان سیراب نشدنی باشد.

تیاتر وانمیون با علاقمندی، اصرار و فشار سعی می کند پیوند های با تماشاگران بیابد. و در نتیجه تماشاگران اکنون حالت ثابت تر دارند. این جا همه چیز نقش با روی می نماید: انتخاب نمایش نامه ها برای شان در فصل تیاتری گذشته وانمیون کمیدی را توسط درام نویس جورجیایی او، او شیا لیانی بنام (زمانیکه گادی بر نمی گرد) در روی صحنه آورد. این کمیدی در مورد مهاجرت مردمان جوان است که از ده به شهر کوچ میکنند کرکتر اصلی یک دهقان زن است که سعی می نماید پیوند بین کودک کان و زمین که آنان را نان میدهد، حفظ نمایند در تیاتر بخوبی برای تماشاگران دلایل گزینش این نمایش نامه تشریح میشود نمونه دیگر، معلمان شهر تارتو به نمایش «للو لولو» که توسط اچ، گبلیس نمایش نامه نویس لاتو یایی برشته تحریر در آمده بود، دعوت شدند تم و در نمایش این نمایش در اطراف تماشاگردان مکتب و پیوندهای آنان با معلمان دور می زند. برای تیاتر خوش بختی بود که میدید چگونه معلمان از آن استقبال نموده



دکتر طاهر صدیق

آیا کنفرانس ژنیو موفق بود؟

خواسته اش در حصره آغاز مذاکرات مستقیم
با قاهره برآورده شد و مصر و اردن حاضر شدند
در یک اجتماع با آن سهم گیرند - ایمن

وقتی کنفرانس دوازده اما بسیار مختصر
ژنیو روز شنبه گذشته بدون اشتراك تمام
جوانب دیدار بحران شرقیانه پایان یافت.
این سوال در حلقه های سیاسی و مطبوعاتی
کشور های علاقه مند مطرح شد که آیا این
اجتماع موفقانه پایان یافت یا خیر؟

آنها که در دو جلسه مختصر این کنفرانس
اشتراك کرده بودند، پایان این اجتماع را
موفقانه خواندند، موفقانه هم ازدوجیت،
اول اینکه بسوی یک کنفرانس عالی مذاکره
در باره حل مشکل شرقیانه آغاز یافت،
دوم اینکه این کنفرانس راه را برای آغاز
مذاکراتی منظم بین نمایندگان نظامی مصر و
اسرائیل جهت بررسی جوانب بحران شرق
میانه و مطالعه امکانات عقب کشیدن قسوی
اسرائیلی باز نمود. از همین جهت سرمنشی
ملل متحد و وزرای خارجه مصر، اردن،
شوروی، امریکا و اسرائیل بحت شامین این
کنفرانس، تشکیل این اجتماع و نتیجه
حاصله از آنرا سرآغاز حل مشکل شرقیانه
خواندند، تعجب بیشتر هم از این جهت بود
که حتی اباییان وزیر خارجه اسرائیل از
نتایج این کنفرانس بیشتر خوشحال میبود
آنهم از این جهت که این اجتماع در قدم اول
راه را برای عقب کشیدن قوای مصر و اسرائیل
در عقب خطوط متارکه پیش از جنگ میا
اکتوبر هموار میسازد.

چرا این مذاکرات را موفقانه خواندند؟

وقتی جریان بحران شرقیانه را عمیقانه
مطالعه نماییم و تمایل قدرت های علاقه مند را
در حصره حل این مشکل بررسی کنیم واضح
میشود که ایالات متحده امریکا از آغاز و اتحاد
شوروی در این اواخر میخواستند جوانب
دیدار این بحران، رو بروی هم نقشه
حضور و بوساطت آنها چاره برای پایان
معضله شرقیانه دریافت کنند، اسرائیل
بعد از پیروزی جنگ شش روزه جون ۱۹۶۷
همیشه از این ضرورت یاد میکرد که تماس
مستقیم آن با عربها بالاخره این مشکل را
پایان خواهد داد. با ملاحظه این سفارش
ها قاهره بالاخره در پایان جنگ هفده روزه
اخیر عربها و اسرائیل تصمیم گرفت موقف
اسرائیل را آزمایش کرده بمطالعه و بوساطت
دوقدرت بزرگ امریکا و شوروی درین حصره
جواب مثبت دهد. همان بود که دیدیم در
پایان جنگ اخیر در کلبه مترا ۱۰۱ جاده قاهره
سویز نمایندگان مصر و اسرائیل در حضور
نمایندگان ملل متحد در قبال مساعی امریکا و
شوروی با هم دیدند و بالاخره کنفرانس صلح
ژنیو اساس آغاز مذاکرات منظم مصر و
اسرائیل را در همان شهر گذاشت.

بنابراین قدرتهای بزرگ امریکا و شوروی
راضی اند از اینکه می بینند بالاخره قسم
اولی در راه مصالحه بین دو جانب مصر و
اسرائیل وارد و اسرائیل از جانب دیگر باز
شد و دنبال این راه بالاخره بیابان بحران
شرقیانه خواهد انجامید.
اسرائیل خوش است از اینکه بالاخره

موضوع از آرزو های بسیار دیرین تل ابیب
بود تا وجود قدرت خود را بر عربها بقبولاند
و باینصورت راه برای شناختن وجود آن در
شرقیانه باز گردد. تل ابیب اکنون خود را
بسیار راضی میباشد که می بیند در برابرش
هات های دو کشور عربی، مصر و اردن
نشسته اند و از اسرائیل درین اجتماع
مطالباتی بعمل میاید و آن نظر خود را در زمینه
ایران میدارد و چنین نشان میدهد که حاضری
است در حل مشکل شرقیانه کمک کند.

در حالیکه همین خود اسرائیل بود که بر قلمرو
های عربی چندین بار حمله کرد، از زمین های
عربی را اشغال نمود، در حل این مشکل
کوچکترین کمکی نکرد، فیصله نامه های
ملل متحد را در زمینه نادیده گرفت، تا بالاخره
به آرزوی خود رسید که آن نشستن در یک
اجتماع عالی با نمایندگان عربی و دادن وعده
های همکاری (؟) در زمینه میباشد.

اردن هم خوش است که در چنین اجتماعی
راه برای آغاز تماسها و مذاکره در مورد
عقب نشینی قوای اسرائیل از قلمرو های
عربی باز میشود زیرا برای اردن کسبه در

بقیه در صفحه ۵۲



در مسیر تاریخ

نویسنده غ فاروق نیلاب رحیمی

داسولک نیمروز

وجه تسمیه نیمروز

در تاریخ کشور ما نیمروز شهرت فراوانی داشته و از آن بوفرت یا د شده است که ماذیلا پیرا مون وجهه تسمیه آن از خلال اسناد مؤلف تاریخی بحث خود را دنبال میکنیم اما نادیده نباید بگذریم که مورخان عرب و جغرافیه نو یسان قرون وسطی این منطقه باستانی را بنام سیستان خوانده اند، لیکن جان مطلب درین جاست که سیستان تنها نامی نیست که در بدو مر حله تاریخی باین ناحیه گذاشته شده باشد، بلکه این نام نتیجه نهایی تحولات چندین اسم ناحیه در سیر تاریخ و گذشت زمان است.

نام باستانی سیستان در آثار قدیم (زرنگیا نا) قید شده است که تا امروز نیز در نام شهر (زرنگ) که معرب آن «زرنج» است مورد استعمال دارد، اسم «زرنگ» در فرس قدیم بر سیستان و زابلستان اطلاق شده که کتیبه دار یوش مبین آنست. و بنا بحقیقکه در این مورد مرحوم ملک الشعرا بهار (ص ۲۳) با ورقی تاریخ سیستان «کرده است، چنین استنباط میشود که زرنگ یا (زریه) در اوستا بمعنی دریا آمده است، که در قدیم (دریه) و در «زریا» خوانده میشود که با دریای امروز یکسان است و مسلما اطلاق این نام بر سیستان بمنظور دریای «رزه» یا هامون هلمند، صورت گرفته است. نام زرنگیا نا در اثر هجوم قبایل آریین نژادی بنام «سکها» در سال ۱۳۰ ق م به (سکستان) مبدل شد که بیانگر اقامت اقوام سکی میا شد اعراب در بدو ورود خود باین سر زمین نام آنرا به «سجستان» عوض

کردند که بالا خره سیستان جانشین آنگردید. مولف گمنام تاریخ سیستان درین مورد به نهج دیگری سخن می راند که در حلقه های علمی جهان از تعداد طرفداران آن کاسته شده است. مو صوف مینگارد که ضحاک زبانیکه مهمان گر شاسب بود. جرو

بحثی بین آنها صورت گرفت که در خلال آن سیستان را «سیو ستان» خواندند (تاریخ سیستان ص ۲۲) یعنی جانیکه «مردان مرد» از آنجا بر میخزد، نام دیگر این خطه بقول تاریخ مزبور «زاول» است. ودلیلی که در تائید این نام در تاریخ

مردان نامور تاریخ

ابومعشر بلخی (۸۷۶-۸۸۶ میلادی)

فرزانه ای که مشعل دانش او صد ها سال در اروپا روشنی افکند

ابومعشر جعفر بن محمد بن عمر بلخی، دانشمند فلکی و منجم شهرت از فرزندان برومند ام البلاد بلخ است که از تحول علمای متبعر عصر خویش و از پیشوایان اصحاب نجوم بود. این فرزندان بلخ که در اروپا به اسم الیوم سر شهرت دارند، علم تاریخ و مسلم نیز از اساتید مسلم شمرده میشد و در فلسفه نیز صاحب رای و نظریه بودند. اما در علوم ریاضی و نجوم بخصوص در «احکام نجوم» (آسترو لوجی) صیت شهرت و لیاقتش در اقصی نقاط جهان آفرور رسیده و برخی از دانشمندان اسلامی رادر قلمرو اسلامی فرزانه ترین شخص اندرین دانش میخوانند.

آنچه در مورد این استاد بزرگ مسلم است اینست که حتی در محافل علمی اروپائی از استادان عالیه مقام ریاضی و از ستاره شناسان بزرگ شرق شناخته شده و اغلب تالیفاتش در این دوساحت علوم، مورد استفاده و ستایش اروپائیان قرار داشته و دوازده جلد از آثار او در کتابخانه های آن سامان نگه داری میشوند.

چون مطالعات دانشوران کشور ما نظیر سایر علمای اسلامی در رشته نجوم نیز مانند دیگر شب علوم طبیعی مبتنی بر تجربه و مشاهد بود، لاجرم به اعمار رصدخانه ها و تنظیم زیجات (جدول حساب نجوم) پرداختند که تا امروز در مآخذ علوم از آنها با ستایش نامبرده میشود و یکی ازین زیجهای منجمان اسلامی، زیج اختراعی ابو معشر بلخی به اسم «سنی العالم» است که دارای صحیح ترین اوزار میباشد.

ابو معشر در سال ۱۷۲ هجری (مطابق ۷۸۶ میلادی) در دماغان فامیل تازه مسلمان در شهر تاریخی بلخ چشم جهان گشود و در نزد دانشمندان پرهیزگار «مدرسه طاهریه

بلخ» به تحصیل فقه و حدیث مشغول شد و زود به زود به درج و زهد معروف گردید. استاد در همین مدرسه مقدمات لسان و ادبیات عربی و مبادی ریاضیات را فرا گرفت. معروف است که حکیم بزرگ بلخ در آغاز به ابویوسف یعقوب الکندی (متوفی ۸۷۱ م) فیلسوف نامی اسلام، و به طرز تفکر وی بدین بود و با و مواضع میوزید و حتی به بدگویی او میپرداخت و مردم را بر او می شورانید تا اینکه کندی شخصی را محرمانه بگماشت تا او را به آموختن علوم عقلی و تحصیل حساب و هندسه ترغیب کند.

بنابر آن در حالیکه از عمر ابومعشر چهل و هفت سال میگذشت، چون کودکی نو آموز به تحصیل ریاضیات پرداخت و بزودی قبل از اینکه در این رشته کامل گردد در پی تحصیل علم «احکام نجوم» برآمد و بزودی سرآمد اقران گردید.

امامه ای از مولفان ابومعشر را شامگرد استاد یعقوب الکندی نیز خوانده اند.

ابومعشر بعثت تبحر و قدرتی که در استخراجهای شاذ و احکام صادقانه نجومی داشت در دستگاه خلافت دو خلیفه عباسی (الموفق بالله و المستعین بالله) منجم باشان و منزلت بود و داستانهای جالبی را در مورد استخراجات او نقل میکنند که اکثر مورخان این داستانها را معضی «افسانه» میدانند. گویند در زمان خلافت المستعین بالله (دوازدهمین خلیفه عباسی متوفی ۲۵۳ ه) امری را مطابق واقع استخراج نمود و حکم آنرا پیش از وقوع اخبار کرد این معنی برخلافه ناپسند اتحاد و محکوم به ضرب چتد تازیانه اش نمود و از این جهت استاد همیشه میگفت: «اهبت ففوتبت» یعنی حکم صواب را اگر پادشاه اینست، در حکم خطا چه مکافات خواهد دید؟

سیستان ذکر شده این است که در جا های دیگر مبنای شهر ها در کنار کوه پایه ها نسبت معادن و در کنار رود خانه ها یا بحار نیست اهمیت تجارتی و گوهر ها نیست که از آنها بدست میاید. اما در سیستان شالوده بنای شهر در کنار آبی پی ریزی شد، باین منظور که بنیان گذاران آن تصمیم اتخاذ کردند که کلیه احتیاجات خود را از آب و گل مرفوع سازند. اطلاق نام «زرنگ» را بر سیستان ما خود از نام (زال) پدر «رستم داستان» نیز میدا نقد بقیه در صفحه ۶۳

تألیف و ترجمه: حسین هدی

به نظر نگارنده شاید اشتغال است و ابومعشر به احکام نجوم معلول شرایط زمان و مطابق توقع طبقات حاکمه و مردم از منجمان آن دور بوده ورنه ابومعشر بلخی در علم «عیات ریاضی» (آسترونومی) هم که اساس کلاسیک مطالعات فضایی عصر مارا تشکیل میدهد، دارای تالیفات متعدد است که در فهرست مطول آثارش میتوان به نام آنها برخورد.

ابومعشر بلخی اولین دانشمند فلکی است که موزجر بحر را از اثر کشش خورشید و ماه دانست و این فرضیه نجومی خود را در کتاب: «المدخل الی علم احکام النجوم» که در قرون وسطی از کتب معتبر علم نجوم در شرق و غرب بود، ثبت نمود. بارون کارول دوو نویسنده مقاله (اختر شناس و ریاضیات) در کتاب «میراث اسلام» یا «آنچه مغرب زمین به ملل اسلامی مدیونست» راجع به ابومعشر بلخی، فرزانه کشور ما، چنین مینویسد:

«ابومعشر که در سن صد سالگی ۲۷۲ ه (۸۸۶ م) وفات شد یکی از منجمین بسیار معروف بود. چهار کتاب از آثار او را جهانیز هسپالیئس و اولارد از اهل بات، به لاتینی ترجمه کرده است.»

ابومعشر بلخی در مدت یکصد سال عمر خویش آثار و تالیفات متعددی در نجوم، علوم و فنون دیگر نوشت و از خود یادگار گذاشت. تعداد مولفات این دانشمند بزرگ ما را این ندیم و فلی تاحدود چهل کتاب نامبرده اند. ابومعشر که در ۲۸ رمضان سال ۲۷۲ ه در شهر واسط (واقع بصره و کوفه) دور از وطن بدرود حیات گفت، با آثاری که بجا گذاشته است نقش موثر خود را در بنیانگذاری اصول علم حیات روشن نموده است.



پنجگانگی های که دو

دومین سالگره تولدی او لین پنجگانگی های اروپا چگونه تجلیل شد؟
مطبوعات پولند میزمن ریچز ۳۳ ساله را «مادر ریکارد» لقب دادند.
مادر در انتظار یک دختر بود اما دزغوض سه پسر و یک دختر بدنیآ آورد.

تولدی پنج طفل (سه بچه کاکل زری و دو دختر ماه پیشانی) و دو ساله شدن آنها نه تنها برای والدین آنها سرور انگیز و نشاط آور می باشد، بلکه در سر تاسر کشور پولند و حتی در اغلب کشورهای اروپا نیز موجی از شادمانی را برانگیخته است.

لیو کاد یار پچرت، مادر این پنجگانگی ها را مطبوعات اروپا در نخستین سالگرد تولد آنها «مادر ریکارد» لقب دادند زیرا او اولین مادر که تاریخ اروپا میباید که از یک بطن پنج کودک (سه پسر و دو دختر) را بدنیآ آورده است.

در سال ۱۹۷۱ هنگا میکه این پنج طفل بدنیآ آمدند، نه تنها در مطبوعات جهان سروصدای زیادی بلند گردید بلکه در تاریخ طبابت اروپا نیز صفحه نویینی گشوده شد زیرا آن زمان محض سه بار پنجگانگی های



بچه های کاکل زری و دخترهای ماه پیشانی دو ساله شدند.



سالگرد شد ند

به آنها نرسد .
این کودکان در هنگام تولد بین ۱۲۰۰ تا ۱۸۰۰ گرام وزن داشتند از نظر جسمی علالت وضعی که بقای حیات آنان را تهدید کند ندا شتند و ندارند و اینک دومین سالگرد تولدی خویش را جشن

گرفتند .

طوری که یک خبر نگار اطلاع داد
همانطوریکه در مراسم نخستین سالگرد تولد آن تمام مردم پولند (هموطنان شان) سهم گرفتند و شادمانی کردند در این دو مین سالگرد تولدی آنها نیز با شمع

و شوق سپیم شد ند .
و قتی که مادوسا بر خویشاوندان این پنجاگی ها از مرکز رادیو تلویزیون دا نزدیک ، بعد از ختم مراسم سالگرد و نشر مستقیم آن بمنزل باز گشتند در کنار دروازه خانه خویش گروه عظیم مردم را که در انتظار باز گشت آنان بود . آنها میخواستند اطفال عجیب را از نزد یک ببینند .

اطفال شادمان و خندان بودند اما آنچه بیشتر در مخیله تماشا کنندگان سیر میکرد شکل والدین آنها بود که مجبور بودند برای گردش آنها از سه نفر دیگر کمک بخواهند زیرا آن پنج کودک نه در ریکشاهای دوجایه و نه در ریکشاهای سه جایه « گنجایش سه کودک » گنجایش داشتند . اما والدین مجبور شده بودند دو دختر را در یک ریکشاهای سه نفره و پسر را در ریکشاهای دیگر بخواهاند و گردش ببرند .

همانطوریکه در اولین جشن سالگرد آنان ، مادر شان لیو کادیا ریچرید برای هر کدام شان یک عدد کیک تولدی بدست خود ساخته بود

و یک شمع را در وسط آن روشن کرده بود در دومین سن سالگرد شان نیز بدست خویش کیک ها را آماده کرد و بر روی میز قرارداد .

میرمن ریچرید که سی و سه سال دارد هنگامیکه پیرامون صحبت اطفال پنجاگی نه خویش توضیحات میدهد گفت :

بقیه در صفحه ۵۸



نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند درباره تقویم و تاریخ

تعداد ستارگان هر برج :

ستاره شناسان قدیم در باره تعداد ستارگان هر برج تحقیق نموده و هر کدام برحسب معلومات خود چیزی گفته اند که با گفته و رای دیگران اختلاف دارد، ما در اینجا رای علامه ابوریحان بیرونی را که در دقت نظر وی جای هیچگونه تردیدی نیست نقل میکنیم تا نمونه ای از کوشش فراوان پیشینیان در راه دانش را نشان داده باشیم.

قبل از آنکه نظر علامه موصوف نقل شود، بهتر است یادآوری کنیم که علمای هیات قدیم، ستارگان را از حیث روشنی و بزرگی آنها که با چشم عادی دیده میشود به شش دسته تقسیم کرده اند که هر دسته را قدر یا عظم میخوانند و باز هر قدری را نظر به تفاوت بزرگی و روشنی ستارگان همان قدر، به سه دسته دیگر که اعظم، اوسط و اصغر نامیده میشود قسمت نموده اند. ستارگان قدر اول بزرگتر و روشن ترند و قدر دوم از حیث بزرگی و روشنی نسبت به آنها در درجه پایین تر قرار دارد و بهمین قیاس تا قدر ششم که بزرگی و روشنی آن از همه کمتر است و همان طور که گفته شد: هر کدام آنها هم نسبت به دیگری تفاوت دارد ضمناً دو قسم ستاره دیگر هم تشخیص کرده بودند که یک قسم آنها را مظلمه یعنی تاریک می نامیدند و آن عبارت از ستارگانی است که بزحمت با چشم دیده می

شوند و قسم دیگر ستارگانی است شبیه به ابر (غیر از کهکشان) که در جای، جای آسمان بنظر میرسند. و در مقالات آیند مراجع به هر نوع آن تفصیل داده میشود.

علامه بیرونی که از قرائن بر می آید که شخصاً به رصد ستارگان پرداخته و اشتباهات منجمان دیگر را تصحیح نموده است تعداد ستارگان منطقه البروج را ۳۵۱ ستاره دانسته است: پنج ستاره از قدر اول نه ستاره از قدر دوم شصت و چهار ستاره، از قدر سوم، یکصد و سی و سه ستاره از قدر چهارم، یکصد و پنج ستاره از قدر پنجم، بیست و هفت ستاره از قدر ششم، سه ستاره از نوع سبحی و پنج ستاره از نوع مظلمه. به تفصیل ذیل :

۱- در صورت حمل دو ستاره از قدر سوم، چهار ستاره از قدر چهارم شش ستاره از قدر پنجم و یک ستاره از قدر ششم، جمله سیزده ستاره.

در خارج صورت حمل یک ستاره از قدر سوم، یک ستاره از قدر چهارم و سه ستاره از قدر پنجم جمله پنج ستاره.

۲- در صورت ثور یک ستاره از قدر اول، شش ستاره از قدر سوم یازده ستاره از قدر چهارم، سیزده ستاره از قدر پنجم و یک ستاره از قدر ششم جمله سی و دو ستاره.

در خارج صورت ثور یک ستاره از قدر چهارم و ده ستاره از قدر پنجم جمله یازده ستاره.

۳- در صورت جوزا دو ستاره از قدر دوم، پنج ستاره از قدر سوم نه ستاره از قدر چهارم، و دو ستاره از قدر پنجم جمله هجده ستاره. در خارج صورت جوزا سه ستاره از قدر چهارم و چهار ستاره از قدر پنجم جمله هفت ستاره.

۴- در صورت سرطان هفت ستاره از قدر چهارم، یک ستاره از قدر پنجم و یک ستاره از نوع سبحی جمله نه ستاره. در خارج صورت سرطان دو ستاره از قدر چهارم و دو ستاره از قدر پنجم جمله چهار ستاره.

۵- در صورت اسد، دو ستاره از قدر اول، دو ستاره از قدر دوم، شش ستاره از قدر سوم، هشت ستاره از قدر چهارم، پنج ستاره از قدر پنجم و چهار ستاره از قدر ششم جمله بیست و هفت ستاره.

در خارج صورت اسد یک ستاره از قدر چهارم، چهار ستاره از قدر پنجم و سه ستاره از نوع مظلمه جمله هشت ستاره.

۶- در صورت سنبله یک ستاره از قدر اول، شش ستاره از قدر سوم، هفت ستاره از قدر چهارم ده ستاره از قدر پنجم و دو ستاره از قدر ششم جمله بیست و شش ستاره.

در خارج صورت سنبله چهار ستاره از قدر پنجم و دو ستاره از قدر ششم جمله شش ستاره.

۷- در صورت میزان دو ستاره از قدر دوم چهار ستاره از قدر پنجم و هشت ستاره از قدر ششم.

در خارج صورت میزان یک ستاره از قدر سوم، پنج ستاره از قدر چهارم دو ستاره از قدر پنجم و یک ستاره از قدر ششم جمله نه ستاره.

۸- در صورت عقرب یک ستاره از قدر دوم، سیزده ستاره از قدر سوم پنج ستاره از قدر چهارم و دو ستاره از قدر پنجم جمله بیست و یک ستاره. در خارج صورت عقرب دو ستاره از قدر پنجم و یک ستاره از نوع سبحی جمله سه ستاره.

۹- در صورت قوس دو ستاره از قدر دوم، نه ستاره از قدر سوم، نه ستاره از قدر چهارم، هشت ستاره از قدر پنجم، دو ستاره از نوع مظلمه و یک ستاره از نوع سبحی جمله سی و یک ستاره.

۱۰- در صورت جدی چهار ستاره از قدر سوم، نه ستاره از قدر چهارم نه ستاره از قدر پنجم و شش ستاره از قدر ششم جمله بیست و هشت ستاره.

۱۱- در صورت دلو یک ستاره از قدر اول، نه ستاره از قدر سوم هجده ستاره از قدر چهارم، سیزده ستاره از قدر پنجم و یک ستاره از قدر ششم جمله چهل و دو ستاره. در خارج صوت دلو سه ستاره از قدر چهارم.

۱۲- در صورت حوت دو ستاره از قدر سوم، بیست و دو ستاره از قدر چهارم، سه ستاره از قدر پنجم، و هفت ستاره از قدر ششم جمله سی و چهار ستاره.

در خارج از صورت حوت چهار ستاره از قدر چهارم.

به فاصله ای معین ودور تر از مدار
دیگری، قایل بودند و هر فلکی را بر
فلك زیرین محیط میدادستند و در
مقام تشبیه آنها را به طبقات پیاپی
مانند میکردند، زمین از نظر ایشان
در وسط قرار داشت که فلك ماه دور
تادور آنها احاطه کرده بود و فلك
عطارد بر فلك ماه محیط بود و به همین
ترتیب تا فلك زحل که بر فلك مشتری
محیط بود، بعد از آن نوبت فلك ثوابت
میرسید که فلك زحل در زیر آن قرار
داشت و از آن بالاتر فلك الافلاك بود
که آنها بر همه فلكها محیط می
دانستند.

۱- زحل را بنام نحس اکبر و مریخ را بنام نحس اصغر می نامیدند و این دور را در هر حالی نحس می دانستند. مشتری را سعد اکبر و زهره را سعد اصغر نامیده بودند و آنها را همیشه سعد می پنداشتند. آفتاب را در بعضی موارد سعد و در موارد

صفحة ۲۳

که این مقاله گنجایشی نقل همه آنها را ندارد و البته در آینده هر جا که لازم باشد بقدر کفایت توضیح خواهد شد.

منجمان قدیم به پیروی از نظریه
بطلیموس، زمین را کروی و
و ثابت و مرکز عالم می‌دانستند
و به وجود هفت ستاره
گرداننده «سماره» در حول زمین قایل

بودند، ماه را نزد یکتترین سیارات
به کره زمین میدادستند و بعد از
آن، عطارد و سیس به ترتیب زهره
آفتاب، مریخ، مشتری و زحل را
پرو انگان شمع وجود زمین مسمی
میداشتند.

برای هر يك از سیارات هفت
خانه مدار معنی بنام فلك آن سیاره

برجهای آتشی منسوب به صفرا
است برجهای یخاکی به سودا منسوبست
برجهای با دی بخون نسبت
داده شده و برجهای آبی منسوبست
به بلغم .

۵- برجها را به روز و شب هم نسبت میدهند بدین معنی که هر برج را که مذکر می پندارند نهاری (روزی) و هر کدام را که مؤنث می شمارند لیلی «شب» میخوانند.

۶- برج اول هر فصل را منقلب
برج دوم فصل را ثابت و برج سوم
را ذو جسدین لقب داد و اند مثلاً
از فصل بهار: حمل منقلب، ثور
ثابت و جوزا ذو جسدین است و
بهمن ترتیب سرطان و میزان و جدی
منقلبند، اسد و عقرب و دلو ثابت می
باشند و سنبله و قوس و حوت
ذو جسدین بشمار میروند.

۷- بعضی از منجمان شش برج اول (از حمل تا سنبله) را شمالی و شش برج دیگر «از میزان تا حوت» را جنوبی خوانده‌اند و برخی برجهای آتشی را شرقی، برجهای خاکی را جنوبی، برجهای بادی را غربی و برجهای آبی را شمالی پنداشته‌اند و در عین حال برای آنها ترتیبی خاص قائل شده‌اند باین معنی که از سه

و ناگفته نماند که علامه بیرونی
نامهای بروج دوازده گانه را به د ری
یاد نموده و آنها را بدینگونه نامیده
است: بره، گاو، دو پیکر، خرچنگ،
شیر، دوشیزه ناخواست، ترازو،
کژدم، نیم اسب، بز، ریزنده آب و
ماهی.

آنچه تا بحال در بارهٔ برجها ی
دوازده گانه گفته شد، مطا لبی بود
که اگر چه از نگاه علمای امروز
هیات قابل بحث و گفتگو است ولی
تا اندازه زیادی جنبه علمی دارد ،
اما معتقدان به احکام نجوم که بر
اساس قواعد احکا می ، سخن می
گویند و پیش گوئی هایی می نمایند،
برای هر برج خاصیت و طبیعت و
حکمی فرض کرده اند که بعضی از
آنها را در اینجا نقل میکنیم :

۱- برچها را به عنا صر چهار-
گانه قدما (آتش، خاک، باد و آب)
نسبت میدهند بدین ترتیب :

حمل، اسد و قوس : آتشی
 ثور، سنبله و جدی : خاک
 جوزا، میزان و دلو : باد
 سرطان، عقرب و جدوت : آبی.

۲- بر اساس نسبت هر برج به یکی از عناصر اربعه، طبیعتی برای هر برج قائل شده اند، بدین ترتیب

بر جهای آتشی : گرم و خشک
برجهای خاکی سرد و خشک
برجهای بادی : گرم و تر
برجهای آبی سرد و تر .
۳- برای هر برج جنسیتی فرض
کرده اند بدین ترتیب :

۵	برجک	رمز نجومی	۵	برجک	رمز نجومی
		غربی			شرقی
۱	حمل	♈	۷	میزان	♎
۲	ثور	♉	۸	عقرب	♏
۳	جوزا	♊	۹	قوس	♐
۴	سرطان	♋	۱۰	جدی	♑
۵	اسد	♌	۱۱	دلو	♒
۶	سنبله	♍	۱۲	حوت	♓

درین جدول علاوه بر صور منطقه البروج تحت عنوان رمز نجومی ثبت شده است آنچه درستون غربی آمده است رموزیا سمبولهای است که نزد منجمان روم قدیم معمول بوده و در بعضی اسطرلابهای دوره اسلامی هم دیده میشود و اکنون صبغه بین المللی بخود گرفته و نزد منجمان غرب معمول است درستون شرقی رموزی آمده که در تقویمهای روم و بین منجمان ما مستند و لو معروف است.

دوندن دای بسوی تار یکپه

یاد داشت از: لیل - تنظیم از دید بان

در می یابد که صحبت در این مورد سودی ندارد و شاید بهمین جهت است که حرف دیگری را بمیان می کشد و میگوید:

- چرا نخواستی همه پول جواد را بدی، آن ده هزار باقی مانده را چکار میخواهی بکنی؟
روی تخت می نشینم و میپرسم:
- تو این موضوع را از کجا فهمیدی؟

پوز خندی میزند:
- از کجا؟! از پشت در. من همه حرفهای شما می شنیدم.
بی اختیار از جایم بلند میشوم و درست روبروی عمه می ایستم.
- تو پشت در بودی؟
بی اعتنا سرش را تکان میدهد و میگوید:
- بلی.
- و همه حرفهای مارا هم شنیدی؟
باز هم میگوید:
- بلی.

بسرعت دستم را دراز میکنم و شانه استخوانی و برآمده اش را در چنگال میگیرم و میگویم:
- عمه! بسیار کار بدی کردی، یادت باشد که دیگر از این فضولی ها نکنی، من از جاسوس و جاسوسی متنفرم، مخصوصاً از کارهای تو.

از فرط تعجب، چشمانش میخواهد از حدقه بر بیاید و با صدای لرزان که انباشته از خشم است، میگوید:
- لیل! تو با من اینطور حرف میزنی؟ تو بمن میگوئی...

شانه اش را تکان میدهم:
- کافی است. از این پس در این خانه من فرمان میدهم. این را در معزت فرو کن و بفهم که من چه میخواهم و چه نمی خواهم. از چه خوشم می آید و از چه بدم می آید فهمیدی! میخواهد حرفی بزند، اما من به طرف در اتاق فشارش میدهم و میگویم:

- حالا برو بیرون، غذای سیما را آماده کن من می خواهم چند دقیقه تنها باشم.

تا تمام.

- فردا ساعت ده
جواد دست و پایش را گم کرده است. بعد مثل اینکه ناگهانی به خود آمده باشد، از جایش بلند میشود و میگوید:

- بسیار خوب، فردا ساعت ده.

درست در همین موقع در اتاق باز میشود و عمه در حالیکه پتئوسی در دست دارد، وارد اتاق میشود و آنرا روی میز میگذارد. میخواهد حرفی بزند، ولی من مجالش نمی دهم و می گویم:

- عمه! چایت را ببر، جواد خان میخواهند بروند.
بطرف در اشاره میکنم و می گویم:

- راهنمای شان کن!
نگاه های هردو لبریز از شگفتی

است، اما من اهمیتی به هیچکدام نمیدهم و از اتاق بیرون می آیم. و صدای گامهای جواد و عمه را می شوم که بدنبال من قدم به راهرو میگذارند. بدون هیچ مکثی بطرف اتاق میروم و خودم را روی تخت می اندازم. هوا دیگر بکلی تاریک شده است. روشنائی کم رنگی از بیرون از چراغی که بالای صفا روشن است بداخل اتاق راه یافته است. بواز سلامی و ظلمت آن کاسته است. من در افکار دور و درازی فرو رفته ام و ورود عمه را متوجه نمیشوم، فقط وقتی نور خیره کننده چراغ، اتاق را پر میکند، هیكل تکیده او را میبینم که جلو در ایستاده است و انگشتش هنوز روی تکه برق است. قدمی بطرف من بر میدارد و گوشه چادرش را که فرش را جبارو میکند دور گلونش می پیچد و میگوید:
- کار خوبی نکردی لیل! اگر جواد يك پياله جای میخورد چه میشد؟! مستقیماً چشم بصورتش می دوزم و حرفی نمی زنم و عمه

ندهم. لبخند میزنم، لبخند زورکی آنچنانکه جواد را بفریبد و گمان نکند که حرف او ناراحت کننده است و یا تأثیری روی من داشته است.

جواد از سکوت کوتاهی که بین ما ایجاد شده است، استفاده می کند و با همان لبخند میگوید:
سو تقا هم نشود، منظور من شما نیستید و اگر بخواهید، من همین فردا به محکمه میروم و میگویم پولم تماماً رسیده است.

باید اینکار را بکنید وگرنه ناچارید چند روز دیگر صبر کنید تا آن ده هزار بقیه را تهیه کنم.
لحن خشک و خالی از احساس من شاید برای جواد عجیب مینماید که میگوید:

- پول زیاد برای من اهمیتی ندارد فقط نمیخواهم شما ناراحت شوید.
با تحقیر میگویم:

- راستی؟!
جرات نمیکنم بگویم بلی فقط به تکان دادن سرش اکتفا میکند.

اما من دشمنانه چشم در چشمش میدوزم:

- لازم نیست در فکر من باشید اصلاً این حق ندارید، اگر اجازه داده ام وارد این خانه شوید، تنها و تنها برای این است که شما پولی از من طلب دارید و من باید آنرا ببر دازم. و حرفی هم اگر میزنید باید در مورد پول باشد، میفهمید پول!

دهنش نیمه باز میماند و بعد با دست و پاچگی میگوید:

- میفهمم!
بسیار خوب. پس ما دیگر کاری باهم نداریم. فردا شما به محکمه می آئید و من هم می آیم.
در حالیکه از جایم بلند میشوم، میگویم:

- چهل هزار افغانی مبلغ کمی نیست و من باید در قبال دینم تضمینی داشته باشم.

جواد آهسته با انگشتش روی میز، میزند و میگوید:

- تضمین! حق دارید، با یک تضمین داشته باشید، اما یک چیز هست، آن مبلغ باقی مانده چه میشود؟ و اگر...

میفهمم جواد چه میخواهد بگوید، میخواهد بگوید که اگر او سندش را باطل کند ممکن است من ده هزار دیگر ببر دازم. بهمین جهت جلو حرفش را میگیرم و میگویم:

- خیلی احمقانه است اگر فکر کنید که من برای ده هزار تصمیم دارم دروغ بگویم، تصمیم دارم آدمی مثل شما! را فریب بدهم. لبانش با خنده آشنایی بساز میشود:

- بنظر شما ممکن است احمقانه بیاید، اما هستند کسانی که اینکار را می کنند، هستند کسانی که دروغ می گویند و...

خنده ای میکند و بعد ساکت میشود.

خشم ناخوانده ای سراسر وجودم را می لرزاند. میخواهم، میخواهم با انگشتان خودم، چشمان جواد را از حدقه بیرون بکشم. تا آنوقت چنین بیشرمی و وقا حتی از هیچ انسانی ندیده بودم. جواد، این دیو سیاه کار میخواست بگوید که ممکن است من دروغ بگویم، که ممکن است من او را بفریبم. سرم بدوران می افتد و هوای اتاق برایم خفگان آور میشود. شاید منظور

جواد از این حرف جز این نبوده است که اعصاب فرسوده و در هم کوفته ام را بیشتر شکنجه دهد و بیشتر ناراحت کند. و اگر چنین باشد، آیا من باید خودم را از دست بدهم و خودم را ناتوان و در مانده نشان بدهم؟ آنهم در برابر کی، در برابر جواد؟

نگاه جواد مستقیماً بصورت من دوخته شده است و پوز خندی بر لب دارد.
سعی میکنم خودم را از دست



بدتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو

ترجمه : دکتر شهباز

از اینجا با ما همراه شوید

گریج عضو باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از گذشته شدن معشوقش «تسا» در یکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام او را می گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان آندراکی رفته نزد پدر خوانده اش سوافینو منزوی میشود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا باغاطر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکسوس میلیونر یونانی و هشرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریقن آنان لطماتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند.

زیرا تو یمن کمک خواهی کرد. جان !
- بچه تربیتی ؟

- من با فلیپا عروسی کردم و بعد بغاطر او ترسی در دل من خانه کرد. در حالیکه تو چون در حال حاضر کسی را نداری که معشوقه باشد، چنین نگرانی هایی نیز برایت وجود ندارد.

- ولی من بغاطر تو نگرانم.
- این نگرانی فقط تا موقع امضای قرارداد است. از آن به بعد حرفی نمی ماند زیگراک میروم، درست است ؟

- هیچ فکر نکردی راه بهتری سراغ کنی ؟
- خیر، من دزدان سرمایه گذاری کردم و این کار هم علت دیگری شد برای اینکه در این ده سال اخیر همیشه دچار هراس و اضطراب باشم ولی اکنون آرزو دارم بقیه عمرم را با فلیپا بخوشی و فارغ از اندیشه های بگذرانم. و تو هم به همین علت بمایوسه پی.

گریج گفت :
- میدانم برای چه کاری آمده ام.
ناکسوس باناثر گفت :

- گرچه زارپ، در آرزوی مرگ من است، معذرت میگویم اگر هم بتواند مرا از بین ببرد، همه چیز برای فلیپا خواهد ماند و او نیز حاضر نخواهد شد به تربیتی با آنها کنار بیاید و بخواسته های شان توافق نشان دهد. بنابراین در حال حاضر زارپ برای نابودی من عجله ندارد و این موقف وادار میکند، بشکل دیگری دست بدیوانگی بزنند.

- میدانم.
- آری یگانه کاری که از آنها ساخته است اینست که فلیپا را از من جدا کنند.
- و یا بشما مبلغ بیشتر از آنچه سرمایه گذاری کرده اید، پیشنهاد نمایند تا از آنها دست بردارید.

این حرف ها بدون آنکه قبلا فکری کرده باشد از زبان گریج بیرون آمد ولی بعد بخود قناعت داد که خواه نخواهد باید روزی این حرف را میزد. از موقعی که بالومیس مذاکره کرده بود، همیشه این اندیشه در مغز او دور میزد که اگر ناکسوس دوبدل با طرف توافق کند آنوقت چه خواهد شد ؟ زیرا ناکسوس مرد کار بود و هدفش این بود که پول زیادتری از آنچه دارد بدست بیاورد تا قدرت بیشتر داشته باشد.
- من از وضع خودم راضی ام و بیول بیشتری

باز می شد و بعد آن پیراهن ابریشمین خود بخود بیاین می لغزید در پهلوی راستش گونت به اصل زاده انگلیسی حکایت میکرد که چگونه سال گذشته موقعی که مجسمه ایرادر کورتینا جابجا میکرد، چگونه از اختیاری برون شد و بزمن افتاد. شاید زیر تالیو شامپانی، مجسمه خواسته بود به او ثابت کند که میتواند عقب عقب برود و ناپدید شود. درینوقت ناکسوس از جا بلند شد و در گوش «پیا» گفت «چند دقیقه او را از تو دور میکنم عزیزم. میدای موضوع کار درین است».

پیا گفت :
- او که آن کار هارترک گفته بود ؟
- بغاطر اینکه اکنون مرد بزرگ و سرمایه داری است و کار خوبی میشود اگر طی یک معامله مقداری از ثروت او را بچنگ بیاورم. بعد خطاب به گریج گفت : «بیجان و گیلاست را هم بردار، و آنکسی دگر پاره متوجه پیانشد : عزیزم، طول نمی کشد تا یک کنیاک دیگر بنوشی باز گشته ایم».

راه افتاد و هر دو داخل اتاق کوچکی شدند که نیمه اتاق کار و نیمه پذیرایی بود. اتاق مفروش بود. در دیوار ها خریطه های مختلف، یک مودل اولین قایق ناکسوس و یک پرتریست نیم تنه ولی اندوهناک فلیپا جلب توجه میکرد. ناکسوس گلاس گریج را از کنیاک واز خودش را بارانی برگرد و گفت :

- از اینکه باز با تو مواجه میشوم، جدا خوشحالم فلیپا هم از تو خوشش آمده است.
گریج باخود فکر کرد ناکسوس در گفتن حصه دوم جمله اش چقدر برخورد فشار آورده باشد، و آنکسی در برابر کسی که مدت ها بوی مال قاچاق می فروخت، این شعار خصوصیت و دوستی چه مفهومی میتواند داشته باشد ؟ در هر حال می ترسید. هر دو نگاه در نگاه هم افکندند. یک نگاه آشتیانه مثل نگاه دو قهرمان کشتی یا دو یکسور بهمدیگر شان.

ناکسوس گفت : بسیار چو کات شده و بنظر می آید و من شخصا ازین وضعیت خوشحالم. البته برای تو ادامه این تشریفات بازی قدری دشوار خواهد بود ولی از عهده اش بر می آید. میدانی گریج یکوقتها فکر میکرد خیلی به آسانی میتوانم ترا استخدام و در معرض استفاده قرار دهم ولی حالا چنان فکری بیهوده بنظر می آید

- خانم بسونی، معذرت می خواهم نام من جان گریج است نه آقای گریج.
- نام من هم پیا بسونی است. تشنه ام راپیا خطاب کن، بسیده است.
گریج یک لحظه اسامی دختران انگلیسی را بیاد آورد از قبیل :

«فیت هوب»، «شریتی» و حتی «کاستی تی» پس یکنفر ایتالیایی حق نداشت نام «پیا» صوفی را بردختر خود بگذارد ؟ بیچاره چه می دانست وقتی صوفی او جوان میشود چه عامل تقوا شکنی از او بپیدان می آید ؟
دختر گفت :

- من ونیس را خوب بلدم. اگر بخواهید من شما را بگردش ببرم و دیدنیهای آنرا نشان تان دهم خیلی خوش میشوم.
- کار پاسیوها نخواهد بود، آری ؟
- نه اگر هم باشد، خیلی کم. آنها آنقدر تابلو دارند که امکان ندارد همه را یکباره تماشا کرد.

گریج گفت : پس موافقم.
بعد هر دو داخل سالون غذاخوری شدند. دیکور اتاق را دیوار های آبی و سقف قرمزی تشکیل میداد. در یک نظر معلوم می شد بهترین جارا برای فلیپا ریزور کرده اند. وقتی هر کسی بجای تعیین شده خود می نشست، گریج بار اول متوجه چیزی شده که از لحظه ورود تا آن موقع دقت نکرده بود. تمام زنبائیکه درین دعوت اشتراک داشتند، گندمی رنگ بودند به استثنای فلیپا. گویی ناکسوس این انتخاب را عمدا کرده بود تا هشرش یکبار رنگ سپید باشد.

این از وضع حاضران بخوبی پیدا بود. غذا با خواندن یک قطعه شعر کوچک پنج مصرعی آغاز گردید و بهترین و قیمتی ترین مشروبات اروپایی سرویس شد. ناکسوس بیرون زنر المانی می نوشید و هشرش تا ختم غذا فقط یک پیک شراب سرخ نوشید.

گریج از اینکه ناکسوس ویسکی را فراموش کرده بود، خدارا سپاس گفته یک گلاس لیکور ۴۷ گرفت. غیر از او، ناکسوس و هشرش ۱۷ نفر دیگر جزء مدعوین بودند. چنان معلوم میشد که ناکسوس هریک از آنان را مدتی است و با کاملا می شناسد. ولی از نظر گریج بعضی از آنها مشکوک جلوه میکردند و در مورد سایرین نیز هیچ نمی دانست. ازینجهت با خود می اندیشید که اگر یکی از آنها قصد کشتن ناکسوس را داشته باشد، نجات جان ناکسوس قدری مشکل خواهد شد.

ولی جنایت هم راه حل صحیحی نبود. جزیره زارپ میخواست او زنده و سلامت با سایرین وارد آنجا گردد. باین دلیل گریج فکر کرد که دشمن بجان عزیز ترین چیزی که نزد ناکسوس جبران ناپذیر باشد حمله خواهد بود یعنی فلیپا.

درین موقع غذا تمام شده و بجای آن کنیاک موضع گرفته بود. گریج بدون آنکه دیگری با حساس او پی ببرد، در میان خاموشی جزئیات پنهانی را مراقبت میکرد. در حالیکه نشست بود بیشتر خواست متوجه «پیا» بود و تن و بدن زبیا و بدون لباس او را پیش چشم می آورد. زیب لباس ابریشمین او یک اشاره انگشت

احتیاج ندارم.
اما گریج یقین داشت او دروغ میگوید و ناکسوس برای اینکه تظاهر کند، پول نزد او مقداری ندارد و او از ثروت کافی بهره مند است گفت :
- خوب، مثلا صد میلیون : عدد یک با هشت صفر در مقابل آن. آیا این یک ثروت کافی نیست ؟

گریج جواب داد :
- من چه میدانم ؟ در حالیکه عدد یک من تاکنون هیچوقت بیش از سه صفر در پهلوی خود ندیده است.

ناکسوس بخنده افتاد و این از همان خنده های پرسرو صدایی بود که به آواز غریبند یک کاو و حسی شباغت زیادی داشت. گریج گفت :
- لطفا راجع به مهمانان تان یک کمی برای من توضیح بدهید. آیا آدم نامطلوبی وجود دارد ؟
- هست آنرا بدست خود ترتیب داده ام.

نفرت خودم نیز دقت زیاد کرده اند فقط یکنفر تاحدی بنظرم مشکوک می آید «پیا بسونی» !
- بچه علتی این زن نفرت را گرفته است ؟
- نظرم را نگرفته ولی فلیپا اینطور فکر میکند. علاوه تاحدی به فلیپا شبیه نیز هست در یک نگاه میشود دریافت که دختر پرتحرکی است. معذرت خودش نقش چندانی ندارد، این را میدانم ولی بغاطر مشهور شدن شاید انجام کارهای را بعیده بگیرد.

- ولی این نشان نمیدهد که وی یک مامور مخفی باشد.

- من بتو توضیح میکنم. فلیپا دیوانه وار به او علاقه مند است. عقل زنم واقعا همین پیا دزدیده میتواند یعنی میتواند از راه بدر کند. از همه جا پای خودش را گرفته و تمام روز ها را با هم سیری میکنند. چنانکه گفتم این افراط در خصوصیت، ممکن است باری خطرناک شود.

گریج قانع شده گفت :

- بسیار خوب، او را تحت نظر می گیرم. ولی گفتنی این دوا سیل زاده چکاره اند ؟
- تاول و مارک سیون را میگوینی ؟ در مورد آنها جای نگرانی نیست. همانطوریکه در اول گفته ام فقط دوا سیل زاده اند و پس تاول مدتی در هتد چین زندانی شده بود. رنج زیادی کشیده است. در هر حال این را باور کن که هر دو آدمهای خوبی هستند.

- خیلی خوب. راستی چه موقع به لندن میروی ؟

- هنوز ده روز فرصت داریم. بگذار کمی بیشتر تفريح کنیم.

- در کجا ؟
- فلیپ، می خواهد در ونیس پیاده شود و گردش کند. در آنجا هم من یک خانه اصولی دارم.

- واقعا باید برای نجات دادن جان کسی ونیس جای خوبی است !
گریج این را بطور کنایه گفت و ناکسوس جواب داد :

- چه میتوان کرد ؟ وقتی فلیپ بخواد جانی برود، هیچ چاره جز قبول آن ندارم. مطلقا خواهم رفت.

گریج با تعجب تگاهی به او افکند و جز تسلیم در برابر بیان قاطع ناکسوس راهی

- از آنها خواهش کن راجع باین سه نفر تحقیقات مفصل تر و همه جانبه انجام بدهند.
- خیلی خوب.

- و حالا برویم باتاق تو و این فیته تپ را گوش کنیم. در اینجا من از اوضاع یکتووع پستی را احساس میکنم.

اتاق آندریوس خیلی لوکس بود و هیچ از اتاق یک مسافر اشرافی که در اتاقهای درجه اول کشتی ها مسافرت میکند، فرقی نداشت. کریج پادیدن آنجا تعجب کرد چرا این شخص با داشتن چنین حیات مجلل و آرام جان خود را بخاطر کار های دیگران بخطر می اندازد در عین حال راجع بخودش نیز همین فکر را کرد. خطر در زندگی او از پانزده سالگی داخل شده و تاکنون از او جدا نشده بود. آدم آنجا ایستاده و آندریوس را که ترانزیستور کوچک رابدهفت از دستمال خود بیرون می آورد تا بکار اندازد، تماشا میکرد. بعد گفت

- این یک بازی خطر ناک است، نیست؟
- بشما گفته بودم چیزی را که بخوایم بخود معلوم کنیم از اتاق بسیم نیز شده میتوان.

کریج جواب نداد. بدون یک کلمه حرف با صبر کامل منتظر نتیجه کار آندریوس ماند. آندریوس پس از آنکه سیم را به نقطه از ترانزیستور بدقت مر تبط ساخت، گفت «آماده است». و کریج صحبت های آمرانه، معاملاتی و در عین حال عاشقانه ناکسوس را شنید. آخرین قسمت را وقتی انجام داده بود که فلیپا بداخل اتاق او رفته بود. آنگاه بقیه صحبت های ناکسوس را بازشن، با گار سون و بعد هم با سه نفر سکرترش و کاپیتان کشتی گوش داد. همچنین مذاکرات او را با اتحادیه دو یانوردی نیویارک و امور مربوط به جزیره زارب، شنید. در این صحبت ها ناکسوس ب زبانهای انگلیسی، عربی و رومی حرف زد، ولی با «پوسه» در مورد لباسها از اینا لیبایی نیز استفاده نموده بود. وقتی که پوسه بجای «گود بای» «ادیو» گفت، کریج صدازد صبر کن.

- از همین جمله به بعد رابکش کافی است.

- کمی وقت می گیرد ولی آیا پشت تپ را هم می خواهی بشنوی؟
وقتی کریج جواب مثبت داد آندریوس دستگاه را دگر باره بکار انداخت تا پشت تپ را گوش کنند. این قسمت شامل مذاکرات ناکسوس با کریج میشد که حتی صدای ریختن مشروب در گلاس نیز به ثبت رسیده بود. کریج گفت درین قسمت همان جمله خیلی خوب بنظر می آید. همانند بقیه را بردار تا جائیکه از معاملات تجارت صحبت میشوند و بعد از آن رانیز پاک کن.

آندریوس گفت: پاک کردن آسان است ولی خلاصی را که در مذاکره پیدا میشود باید به ترتیبی از آواز کاغذ ها و غیره پرکنم در غیر آن کسی که آنرا گوش میکند، دچار شبیه میشوند.

کریج گفت: نه، کاغذ درست نیست. بعد متوجه اطراف خود شده چشمش روی پروانه ای که دور چراغ اتاق آندریوس پرواز میزد، دوخته ماند. دست خود را پیش برده پروانه را گرفت بانالاش پروانه گردیدن او روی دست کریج ریخت. کریج روپه آندریوس کرده پرسید:

- این چطور است؟ پروانه در چراغ بوده میتوان.

- آه. راست می گویی. این بهترین

وسيله است.

کریج پرسید:

- آیا میتوانی دستگاه را پس بجای اولش

برگردانی؟

بقیه در صفحه ۵۶

بهر نوع آوازی خود بخود عیار میشود.

- وای بجان.

آندر یوس گفت:

- بیایه اتاق من برویم ناطرژ کار آنرا

بتو نشان بد هم.

کریج اصرار موافقت کرد و ضمنا از او

پرسید: از اینکه به وینس خواهیم رفت

اطلاع داری؟

آندریوس سر خود را بعلامت مثبت حرکت داد. کریج ادامه داد عقیده دارد که این مسافرت بخاطر سلامت خانمش ترانزیستور و اهمیت زیادی دارد. آیا اوقیلا بادوکتور معالاج همسرش صحبت کرده است؟

- نه، در کشتی یک دوکتور موجود است

و در لندن هم قرار است بایک متخصص

مشوره کند بنام سر ماتیو. بقیه کارهایش

در اینجا فقط مصروفیت های تجار تی است.

از قبل مسایل مربوط به کار های بورس

بارنی اش در نیویارک با امور مربوط به

جزیره زارب و با هم بخاطر الماسهای مادام

یک سفر کوتاه به پاریس و وینس هم تماس

باسالون مودی بنام «پوسه».

- آدرس این مودیست را گرفته ای؟

- گرفته ام. در اتاق من است، اما مرد

شریفی است. جز شبانه روز کار کردن

بخاطر کشف مود های جدید لباس و مایو،

سرگرمی دیگری ندارد.

کریج گفت:

- خانم ناکسوس لباسهای خود را از پاریس

میگردد، و تکه را هم از لندن انتخاب میکند

و در وینس فقط بوت های خوب پیدا میشود.

- خوب، همینطور حساب کن.

کریج گفت:

- تاکنون در کشتی باکو نت ناول، مارک

سوی ول و بیاسونی آشنا شده ام. ناکسوس

ازین زن چندان خوشش نمی آید و من هم

از آن دونفر اولی چشم آب نمی خوردم. توجه

عقیده داری؟

- لیت مهمانرا به لندن فرستادم جواب

دادند که بین آنها آدم نامطلوبی بنظر

نمیرسد.

- چه خدمتی بشما انجام داده میتوانم؟

کریج تصویری را که لوئیس به او داده بود،

از جیب درآورده نگاه کرد و بعد متوجه آندریوس

شد. شباهت زیادی بین تصویر و آندریوس

وجود داشت. کریج قطی سگرت خود را بیرون

آورده به آندریوس تعارف کرد ولی او گفت:

- متشکرم آقای عزیز اگر لعل سگرت

نکشم بهتر است.

مثل اینکه مضمونی را از بر کرده باشد، به

دقت صحبت میکرد. کریج سوال کرد:

- شاید این نوع سگرت را دوست نداری؟

- نه، بر اینم تفاوتی ندارد اما اصلا خیلی

کم سگرت می کشم.

کریج بلا یتر خود نخست تصویر و بعد

سگرت خود را در داد. مطمئن شده بود که

تلگرافچی همان اصل تصویر است. بعد خم

شده و رفتی از روی میز برداشت و در حالیکه

دقت میکرد الگوهای روی میز باقی نماند

بر صفحه کاغذ زربشت: آیا این اتاق را رفتیش

کرده ای؟ و آنرا آندریوس داد. آندریوس به

جواب او نوشت: اگر اینجا می کند الساعه.

هر دو به دقت مشغول تفتیش اتاق شدند.

آندر یوس اولتر او همه دیکتافون و تیل فون

را نگاه کرد و کریج بسر وقت سایر اشیای

داخل اتاق رسید. در آخر آنچه را جستجو

میکرد در دیوار پشت تصویر فلیپا یافت.

آنجا یک میکرافون کوچک نصب کرده بودند

و در پشت قطعه چو کات عکس نیز یک گیرنده

بسیار ظریف و نیرومند ترانزیستوری دیده

میشد. کریج باشماره انگشتانش آندریوس

را بسوی خود خواند. آندریوس نگاه به آنچه

کریج کشف کرده بود، افکنده ولی ظاهرا

از تصویر تمجید کرد:

واقعا خیلی زیباییست. بعد با صدای

آهسته گفت: ساخت جاپان معلوم میشود

و روی یک فیته کوچک میتواند مسایل زیادی

را ضبط کند.

- ولی آواز باید قدری بلند باشد تا خوب

ثبت شود. چنین نیست؟

آندریوس گفت: خیر. تمام لوازم طوری

تنظیم شده که این ماشین بطور اتو ماتیک

نیابت و گفت:

- خوب اینطور باشد. من هم سعی میکنم

یک نفر دیگر را برای کمک بخودم احضار کنم؟

- چه کسی را؟

- یک نفر خیلی مطمئن و قابل اعتماد را.

کسی را که از عهده انجام این کار بخوبی بدر

شده میتواند.

- من هم حاضر هم که می ازمن ساخته باشد،

از تو مضایقه نکنم. بهرچه که احتیاج داشته

باشی، می فهمی؟ هرچه احتیاج داشته باشی،

بدون تعارف ازمن بخواه.

- بسیار خوب. پس بمن از خبرهای

مربوط ب معاملات صحبت کن.

- چه گفتی؟

- آیا این مذاکره ما برای معامله نبود که

به پیافکتی؟ اگر کسی سوالی طرح کند باید

من مقداری معلومات داشته باشم.

- تو واقعا کسی استی که میشود با تو معامله

فاجاق کرد.

بعد بسوی میز کار خود رفته روکی را کش

کرد و گفت:

- میتوانی از سهام شرکت الکترونیک مانگا

بگیری. سهام صنایع پلاستیک و شرکت

غذای دریایی نیز هست میتوانی کمی از آنها

بر داری و اگر مایل باشی پولت و اعداد را سرع

اوقات سه چند خود حاصل بدهد از سهام

این هر سه موسسه باید خریداری کنی.

- خیلی خوب. اما در عین حال مایلم چند

دقیقه با میخانیک بسیم کشتی ات صحبت کنم.

- این موضوع به او چه ارتباطی میگرد؟

- من میخواهم معلوماتی را که از شما گرفتم

به شریک خودم مخابره کنم. او هم باید در

جریان این معامله قرار بگیرد.

ناکسوس دکه را فشار داد و در دیکتافون

هدایاتی صادر کرد. بعد گفت: هم اکنون

حاضر میشود. بعد از اینکه باتو معرفی اش

کردم من خارج میشوم. باید نزد فلیپا برگردم.

کریج گفت:

- اگر بتوانی از رفتن به وینس منصرفش

کنی، کار خوبی کرده ای.

- توفکر میکنی من چنین آرزویی دارم!

این او است که تصمیم میگیرد. علاوه تسو

اطلاع داری که او بیرونی استعمال می کرد

و من برای اینکه اودست ازین اعتبار بردارم،

چه ها که نکشیدم هر دو مابا هم حب معالجوی

می خوردیم. باوصف آن حواسش گمگام

هوای آن ماده لعنتی را میکند. از بیجهت

و بخاطر آنکه اودگر باره آن راه را انتخاب

نکند هرچه اراده کند کردن اطاعت من هم

ولا جرم به وینس هم خواهیم رفت.

کریج بانگرانی پرسید:

- اگر او را ربودند چی؟

- این دیگر بتو مربوط است. از نیرویم چه

عواقب خواهد شد، درست حدس زده نمیتوانم

ولی آنچه پیش ازین از او شنیده ام میتوان گفت

بدر تر از مرگ بوده است.

کریج میخواست جواب بدهد که ناگهان در

بملایمت زده شد و تلگرافچی وارد گردید.

سر ایا بلباس سیاه مجلس بود و این رنگ با

تن و بدن آفتاب سوخته او تناسب خوبی نشان

میداد:

ناکسوس خطاب به او گفت: آندریوس.

آقای کریج خبری دارند که می خواهند

مخابره کنند.

بعد متوجه کریج شده گفت: راجع به اموری

که گفتیم البته تمام سعی خود را انجام خواهید

داد، قبول؟

کریج تبسم کرده جواب داد:

- قبول دارم ولی تضمین داده نمیتوانم.

- همین هم کافیهست.

ناکسوس بعد از ادای این جمله خارج شد

و او را با تلگرافچی تنها گذاشت.

آندریوس مودبانه سوال کرد:



آفریده میچاک



پرگزیده

از : پوپ برستوف

مترجم : نیرومند

آخرین ساعت

بر دارن و رشته های ازدواج اول را پاره کند . و من بیشتر بشما عرض کردم که اگر کلاودیا از ارتباط راجرز بوی بر میشد به یقین از آن زخم ناسور جور میکرد . «امی» و من وقتی وارد ماجرا شدیم که راجرز ما را دعوت کرد تاروز های تعطیل آخر هفته را به جیل تفره برویم او بجا پیشنهاد کرد که هر دو خانواده یک یک عمارت را اجاره بگیریم . و رفع خستگی بنمائیم . هم ماهی گیری کرده و هم مقداری بیا ساییم

خوب بلی ، ماکه ایرادی علیه ایمن پیشنهاد نداشتیم وقتی موافقت خویشرا ابراز کردیم راجرز بطور محسوس احساس رضایت خاطر و خوشحالی کرد . اگر من اکنون دقیقا به آن لحظات می اندیشم و خرد ترین جریان را بخاطر می آورم ، از جهتست که واضحا از وجود ما محض برای پل خواباندن استفاده شده .

بهر صورت روز دگر ما سوار موترکبی اوشده و بسیار جیل شدیم راجرز دو عمارت بیلاقی را به گرایه گرفت که در بقیه در صفحه ۶۲

میدانید که وضع امروز از چه قرار است شما اجازه ندارید یک موضوع غلط فکر کنید یا تصور نادرستی را در مغز خود بگنجانید ؟ چه در چنین حالاتی علیه شما شکایت میشود و شما را بخاطر توهین به محاکمه می کشانند !

اینکه راجرز چه مدتی میگذرد که بلی لیلی رابطه دارد دقیقا از آن چیزی نمسی دائم . بهر حال چند ماهی می شود که باهم نزدیک هستیم . اما در خلال این مدت رابطه شان به حدی انکشاف کرده بود که راجرز حاضر شد محدودیت را از پیش پای خود

وجود میداشته باشد خوب بهر حال شما میدانید که منظورم چیست . لازمست بین یک مادر و یک عضو ریاست ارگان موجود باشد گرچه تا امروز من به چنین چیزی توجه نداشته ام . راجرز طبعاً نه این را می خواسته و نه خواهان آن دگر بوده است او یک معشوقه برای خودش میخواسته است و پس آدم می تواند واقعا زمانی شکایت کند که زنهای شوهر دار چرا نمی خواهند معشوقه شوهران شان با شند اصلا برای چه ؟ لاف می توانند چنان جلوه دهند .

خوب ازین موضوع می گذریم . من اطمینان کامل دارم که کلاودیا از روابط شوهرش با لیلی چیزی نمیدانسته و اگر میفهمید که بین این دو علایقی بر قرار است بدون شک نمی گذاشت ادامه این روابط آزارش دهد و در صدد رسوایی هر دو بر می آمد . اما راجرز حتما میدانسته که هم سرش به او چنین اجازه را نخواهد داد . او لابد احساس نموده که نمی تواند موضوع را منطقی طرح کرده ، قناعت همسر سرا فراهم سازد و بر عکس امکان داشت رسوایی و افشاحی بزرگ را ببار آورد آری . پس چه چاره داشت ؟ کلاودیا را از میان بر دارد؟ غیر قابل باور کردن به گوش میخورد . همینطور نیست ؟

راجرز چیزی و چنین تصورات ؟ لاکمن بطور قطع متفهم که او سر انجسام چنین تصمیمی گرفته است

راجرز خواسته خالشی را به اثر حادته از میان بر دارد و آنگاه بعین یک مرد بیوه با لیلی از دواج کند اما طبعاً حادثه باید از جمله حادثات درجه اول باشد تا پولیس بیچوجه نسبت به خودش سوظن پیدا نکند .

و حال بشنوید که او این پلان را چگونه ترتیب کرده است .

شما خبر دارید که من و همسر من «امی» روز های اخیر هفته را مشترکاً با راجرز و همسرش گذرانیدیم ! ما آنجا بودیم که این اتفاق روی داد یک چیز را من بشما اطمینان داده می توانم که ، راجرز نقشه را آنقدر ماهرانه طرح و تنظیم کرده بود که از هیچ چیز غافل نمانده بود . باید به او پشت دست گرفت . هر کسی این استعداد را ندا رد بسیاری مردم نمی توانند تا به سه را شمار کنند .

البته بمن وعده میدید که گپ بین خود مابماند ، همینطور نیست ؟ باید به عرضتان رسانیم که تا اینجا هر چه گفته ام همه اش حسیاتی بیش نیست ؟ زیرا پولیس تاکنون نتوانسته هیچ کاری بکند . و البته شما

شما بگوید یک روز عالی نیست ؟ خوب چه عیب دارد که کمی وقت تر رسیدیم شما می بینید ؟ آن مرد هنوز هم گل میخورد که با خود به کلیسا بیرون افتاب چه ملایم می نابد در یک چنین تابش مطبوع خورشید شگوفه ها بخوبی باز می شود امر و ز فی الواقع باید سر تا سر کلیسا غرق در عطر گلها باشد مانند یک دکان گل فروشی ! و که که چهره او با شکوهی است ! شما خبر دارید ؟ بیاید با آن کافه کوچک می رویم . آنقدر پول در جیب هست که دو قهوه فرمائید دهیم . تا آمدن کشیش و شروع موعظه اش برای نوشیدن قهوه وقت داریم در ضمن باید از داستان راجرز چیزی را بشما حکایت کنم .

هر دو نزدیک پنجره می نشینیم . از این جا بهتر می شود دروازه کلیسا را زیر نظر گرفت .

دو قهوه باشیر ؟

آری - به همراه شیر .

برای من از جبهتی حیرت انگیز است که راجرز بطور توانسته همه کار ها را به دقت خاص و مهارت فوق العاده تساهل آخر بسجده شواهد می گویم هرگز نمی دانستم که او تمام وقایع را قبل از این زدنکی و هو شمدی پیشبینی کرده بود همیشه عیب همیشگی من که مردم را اصلا ساده تصور میکنم

و من هرگز به آن توجه نداشتم که جریان آبستن چه حادثه ای بود . محض افوا هائی را شنیده بودم .

می فهمید چه می گویم بعضی مردم بین شان سرگوشی داشتند و نجوا می کردند که راجرز با همان کوله سر و سری دارد . غالباً این لعتی ها موضوع را خوشانه مراقبت مینمودند و صدای شانرا نمی شنیدند ، زیرا همه حرف ها بصورت سرگوشی گفته میشد و هیچگاه کسی به صدای بلند از آن یاد نکرد . و من همیشه بدنبال شاهد و گواه میگشتم یا طوریکه می گویند باید از چهره راجرز همه چیز را میخواندم تا قبول میکردم که او ... بهر حال یک ما جای پنهانی عشق سرگرمی جالبی بشمار می رود یا خیر ؟

تصور احمقانه است ! آنها هر دو با زدنکی و هوش فراوان با هم تماس می گرفتند . اما وقتی یک چنین آوازه بلند شد میفهمید که مردم دنبالش را رها نمی کنند ! من با سماعت متفهم علی رغم آنکه هیچ مطلبی مشکوک وجود ندارد . معذرا باید یک چیز در آن نهفته باشد ! هولا ، حالا یگان یگان نفر برای تسبیح جنازه به کلیسا می آیند . لابد یک جسد مقبول خواهد بود .

من در کجا بودم ؟ آخ بلی ، در باره راجرز و لیلی شان کولا حرف می زدم تا جای که می توانم نظر بدهم باید کلا و دیا همسر راجرز یک موجود بسیار خود خواه بوده باشد . شوهرش را به صفت یک ملکیت غیر قابل فروش میدانست . این صفت بسیار بدیست که نزد بعضی خالها



پاینیر دهم

مسافر زمین بسوی کهکشانیها

فاصله زمین تا ژوپتر ۴۲۰ میلیون میل است

یکی از رویاهای دانش بشری بحقیقت پیوست

در سطح ژو پیتروک، بزرگ و سرخ
رنگ بچشم میخورد

از زاز های علمی خواهند بود به
زمین فرستاده، راز هائیکه قرنهای بشر
را بخود مشغول داشته و هنوز
لایحل بودند.

فاصله زمین تا ژو پیترو درین لحظه
تاریخی ۶۲۰ میلیون میل بود،
و بدینصورت پایتیرد هم عملیات مهمی
را انجام داد که اینک دانشمندان
کشفیات علمی آنها با آنچه که
کو پرنیک ۴۵۰ سال قبل گفته بود،
در مقام مقایسه قرار داده اند.
کو پرنیک اولین کسی بود که ثابت
کرد زمین مرکز نظام شمسی نمی
باشد.

پاینیر دهم در اوایل سال ۱۹۷۲ از
زمین پرتاب گردید و سفر پر
مخاطره و مهم بیست و یکماهه ایرا
با سرعت اعظمی ۸۲ هزار میل در
ساعت بسوی جهان نامکشوف
نظام شمسی بسر رساند.

ابطال نظریات کهنه:

هنگامیکه میلیونها پرسش و
مطلب مختلف در داخل کمپیو ترها
در مرکز تحقیقاتی المیز نزدیک
سا نورا نستیکو، جا می گرفت بر
هیجان دانشمندان فضا یی هر لحظه
افزوده میگشت و لحظه بلحظ در
اصلاح و تعدیل نظریات در باره
ژو پیترو آنچه که میلو نها میل دور
تر در فضای خارجی جریان داشت
میر داخند.

داکتر جان سمپسون یکی از
دانشمندان پوهنتون شیکا گو
اظهار داشت: اکنون دیگرتیور یهای
و نظریات یک قرن قبل کهنه و غیر
قابل قبول مینماید و لازمست تا بر
نظریات و تیوریهای خویش تجدید
نظر نمائیم.

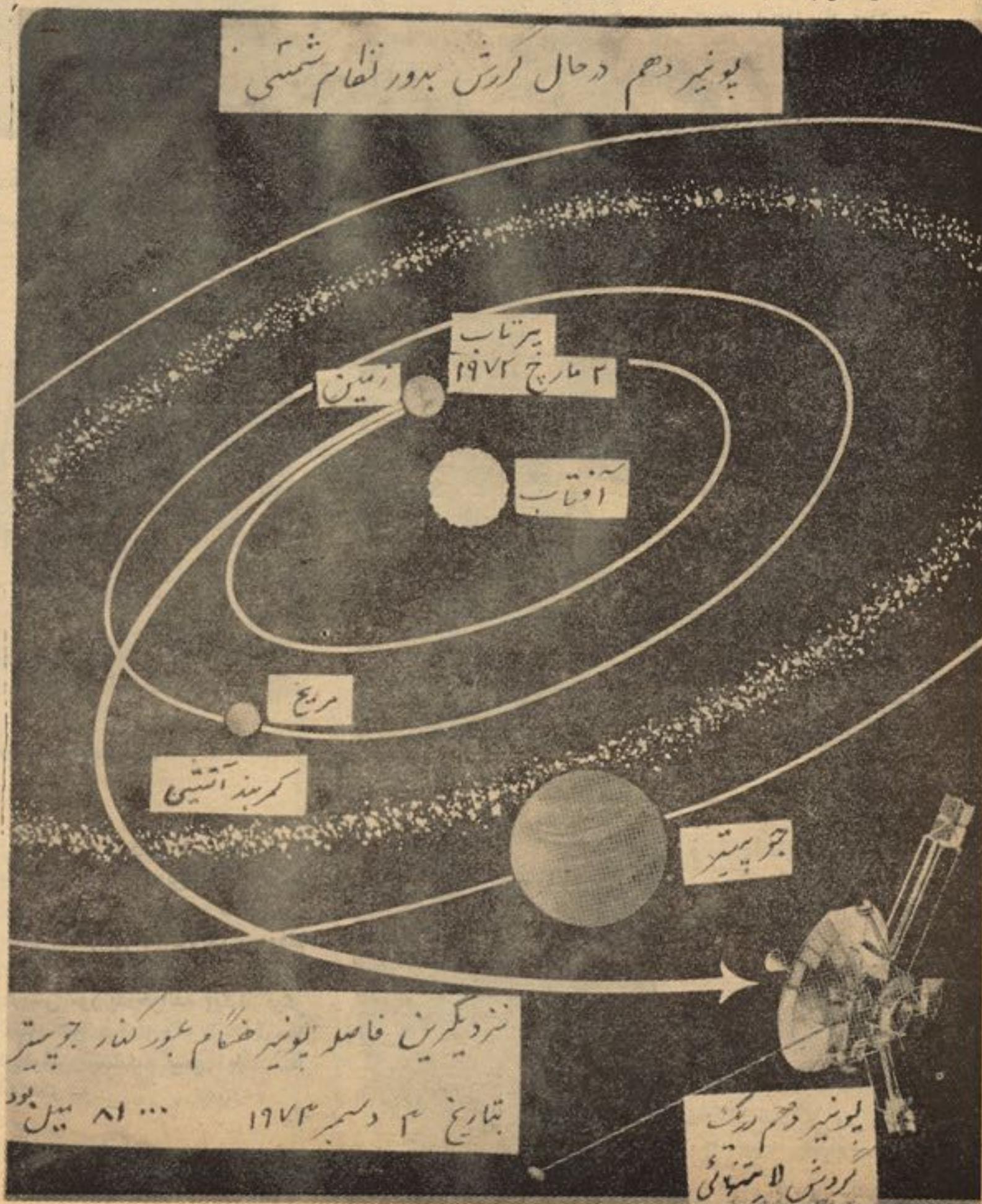
داکتر جمیز فلچر آمر اداره
فضایی و هوا نوردی ملی امریکا
(ناسا) عقیده دارد که کار پایتیرد هم
بیش از آنچه انتظار میرفت، موفقیت
آمیز بوده است.

ناتمام

سیاره ، از بین ابر نارنجی
رنگ بسرعت گذشت و همزمان
عکسها تیرا که فاش کننده بسیاری

کشنده سیاره ژوپتر که تشعشعات
خطرناکی از آن بیرون میتراود ،
عبور کرد و از فاصله ۸۱۰۰۰ میلی

سفینه فضایی امریکا موسوم
به پاینیر دهم بتاريخ سوم دسامبر
۱۹۷۳ از داخل کمر بند مهلك و



عکس و مطلب

جیه بهادری رئیسہ انجمن ہنرمندان

جیا بہادری کہ جالابہ جیا بچن مسمی شدہ است بحیث رئیسہ انجمن ہنرمندان انتخاب شدہ است د ر عکس پرو فیسور سی ام پتیل بسا جیہ بہادری «ببخشید بچن» د یدہ میشود .



نوتن و خانم بلراج سہانی

نوتن کابی کتاب «مدن گوهر» را بخانم سنتو ش سہانی «بیوہ بلراج سہانی» تقدیم میکند . در عکس راجندر کمار ، پدما کپنہ و جی سی جائند دیدہ میشود .



یک راجکپور زادہ موفق دیگر

ریشی کپور پسر دوم را جکپور کہ در فلم بابی بازی کردہ با یک گام بزرگ راہ چند سا لہ را پیمود و کسا نیکہ فلم میرا نام جوکر را دیدہ اند تصدیق میکنند کہ شہرتی کہ نصیب را جیش کپنہ بعد از فلم اراد ہناشد ایشی در فلم «میرا نام جوکر» بدست آورد . عدہ زیادی از مردم عقیدہ دارند کہ شہرت ریشی کپور بیشتر از برادر بزرگش «رہندر کپور» می باشد .

توقع میرود کہ ریشی کپور شہرتی را کہ از بعد فلم بابی بدست آوردہ تا آخر حفظ نماید را جکپور معروف ترین فلم ساز فعلی عقیدہ دارد کہ چنتو «نام ناز دانگی و خانگی ریشی کپور» بازی و تمثیل بدون عیبی دارد ، در پہلوی استعداد داشتن یک مقدار چانس ہم ضروری است . امید است ریشی کپور ہم ازین چانس برخوردار شود .



ریشی کپور

زینت امان سوار کار

زینت امان سوار کار خوبی است او کہ بعد از ہری راماہری کرشنا شہرت زیادی کسب کردہ است . هنوز ہم مانند سا بق «ملکہ زیبائی آسیا» بحساب میرود .



مارلین براندو کہ نقش نا پلیون بنا پارت را در فلم دیزیری با موفقیت بازی کردہ است در سالی کہ گذشت شہرت عجیبی دست یافت ، دو فلم آخر او بنام های «آخرین تانگوی پاریس» و «پدرخواندہ» یکبار دیگر نام مارلین براندورا کہ از خا طرہا فراموش میشود بسر زبا نہا انداخت .



یادگار او

از بهر یادگار
روزان سوز و ساز
داد آن پری مرا
زیبا کیوتری
چون چهر خود قشنگ ، چون صورت خود
سبید
بگرفتیش به شوق
پروردش بنار
جا دادش ز مهر
بر روی میز کار
او آرمیده بود
تا صبح می شکفت ، تا شام می رسید
چون عهد او شکست
چون مهر او گسست
یک روز صبحگاه
این نغمه یادگار
چون یار نیمه راه
هم بی جهت پرید ، هم بی سبب رمید...
از بعد هفته ها
در فرصت غروب
چون ماه نیم رنگ
از کوچه می گذشت
پرسید شو مسافر:
کو یاد کار من ؟
گفتم: زبام عشق، بعد از تو، او پرید.
«عبدالحسین توفیق»

پیکر تراش

پیکر تراش پریم و با تیشه خیال
تا در نگین چشم تو نقشی عوس لبسم
بر قامت که وسو سه شستشو در اوست
تا از مژند چشم بدت ایمنی دهسم
تا پیچ و تاب قد ترا دلکشین کنم
از هر زنی تراش تنی وام کرد ، ام
اما تو چون بتی که به بت ساز نگرد
مست از می غروری و دور از غم منی
هشدار از آنکه از پس این پرده نیاز
یکشب که خصم عشق تو دیوانه ام کند
بیتند سایه ها که تراهم شکستهم

«نادر پور»



زیر نظر گل محمد ادیب

شعله خاموش

در دل آسمان آبی رنگت
از برابر پاره های زردین
ماه زیبا همی فرو پا شد
نور بر پیکر سپید زمین

می وزد روی شهر رفته بخواب
باد سردی ز دامن کبکها و
غرش تند باد می پیچد
در خم کوچه های خامش و تار

بامهای ز برف پو شیده
شاخه های برهنه و لرزان
عکس لبخند ما هتاب قشنگ
روی یخهای روشن و لغزان

همه از پرده سیا هی شب
می نماید به چشم خیره من
همچو آن خطه های جادویی
که بود در فسانه های کهن

پرتو سرد ماه از روزن
افتاده در ون کلبه تار
سایه نیم رنگ می لرزد
چون تم روی سینه دیوار

شعله های طلائی آتشس
سر نهفتند زیر خاکستر
شمع عم مرد و ماهتاب نشیت
خفت آهسته ، دید و اختر

من کنون می روم به عالم خواب
می بزم رنج زندگی از یاد
می سپارم به دست رویا ها
روح السرده و دل نا شار
(محمود فارانی)

سرود شب

این خلوت عشق ، این شام زیبا
این لرزش موج ، این رقص اختر
من دیده پر خون ، تو گل بدامن
من شعر بر لب ، توشو بر سر

...
بان بهارا ، از بعد مردن
بر تربت من ، زین گل بکاری
ای ابر نیسان ، برمدن من
در پای این کوه ، اشکی بیاری

...
باناله زار ، باصوت محزون
بر روی آن قبر ، بلبل توهم باز
چندان بنالی ، کاندل دل خاك
از ناله تو ، نالم به آواز
«استاد خلیلی»

شب های روشن تنها نشینم
در پهلوی هم، در نور مهتاب

تاباد خیزد ، نالنده از کوه
تانور الفت ، لرزنده بر آب

...
در کوه پیچد ، دلکش صدایی

از دور آید ، گلباگ نایی

غم های دل را با هم بگویم
من بانیازی ، توبا ادایی

...
زین آب خندان ، آینه بنم

تا صبح بینی، روی چو ماهت

از شاخ سنبل ، شب شانه سازم

تا بر فشانی موی سیاحت

غزل تازه بی از: ناصر طه پوری

شعله رسوا

به هر گجا که روم، بردت، پناه من است
اگر پراه توام، بی گنه کشند، رواست
همیشه دلخو شم از یاد آخرین نگفت:
همانکه پردنرازم دریده: اشک من است
خرد ، که عشق ترا اشتباه گفت، چه بالا؟
منم که چشم امیلم، همیشه بروخ تست

رسید شعر «طه پوری» به اوج و نیست عجب:
- که این ز عشق تو ای خوب شعر خواه من است!

غروب

چون غروب زندگی در شام تار افتاده ام
قطره ی خونم میان لاله زار افتاده ام
همچو سبیل سر کشم کز کوهسار افتاده ام
شبنم دشت جنونم خا کسار افتاده ام
بنگری همچون سبکان دور از دیار افتاده ام
«سید نور فرخ»

قطره ی اشکم ز چشم روز کار افتاده ام
از شهید مزهات پرسان استغنا چه سود؟
گرچه در ظاهر خموشم من درین آمو ن عشق
زیر پای ناگهانم کرده ی چون برگ گل
برگ یابزم که در موج جفا یتم تم

- قمار خانه چه قسم جای است؟
 جواب میدادم :
 - نمیدانم .
 کسی دیگر سوال میکرد :
 - مگر شما قمار خانه ندارید؟
 - همه میدانند که شما قمار خانه دارید؛
 دیگر میگفت :
 - چرا سخاوت هم دارید؟
 و دیگری میپرسید :
 - چطور چرس میکشند؟
 در برابر این پرسشها پاسخی نداشتم
 خاموش میماندم .
 در چنین لحظاتی باز هم پدرم به نظرم می
 آمد که با چهره بیخواب و مغرورنش عاجزانه
 سرا پایم را میگرد و مادرم را میدیدم که
 در میان گریه مینالد :
 - چار نفر پیدا خواهد شد که پایههای
 چار پایش را بگیرند ؟
 همسا یگان دو طرف از دشمنان سر
 سخت پدرم بودند طرف راست خانه ما يك
 بژاز زندگی میکرد که همه جا به پیمانه
 وسیع علیه پدرم به تبلیغ میرداخت ولی
 پسرشی بر خلاف او از دوستان پدرم بودو
 به خانه ما می آمد . او جوانی قوی اندام
 و تیره رنگ بود ، خوش داشت کالا های
 گرانها و پاکیزه بیوشد .
 طرف چپ خانه ما مردی زندگی میکرد که
 کار معینی نداشت . غالبا تابستانها آب یخ
 میفروخت و زمستانها در حمام کار میکرد .
 یکروز که از خواب بر خاستیم ، از خانه
 همسایه طرف چپما شیون بلند بود . پدرم
 نخست از این سر و صدا ها خشمگین شد
 و بعد ، رفت تا ببیند که چه گپ است .
 و نهم از دنبالش رفتم . حویلی کوچک
 همسایه مان پر از مردم بود همهها آنان
 در حویلی کوچک پیچیده بود .
 همه میخواستند گپ بزنند . بلند بلند
 صحبت میکردند کسی گپ کسی را نمیشنید

که در پایین میبودند ، خطابه بی مفصل و
 پر از دشنام ایراد میکرد . مردم از پایین
 سوی او سنگ می انداختند . او هم این
 طرف و آنطرف میدویدوهرچه بهدستش می
 آمد سوی مردم پرتاب میکرد و فحش میداد
 بعد لحظه آخرین فرا میرسید : پدرم چشم
 هایش را گشاد میکرد و از اعماق وجودش
 فریاد میکشید :
 خرها!...

سپس آب دهنش را فرو میرد و با
 دستش مردم را تهدید میکرد :
 - خوب ، باهمه تان کار دارم !
 مردم از پایین هورا میکشیدند و غالمقال
 میکردند :

- کمتر چرس بکش! . کمتر...
 پدرم باز هم تهدید میکرد :
 - خوب ، باهمه تان کار دارم !
 آنگاه از بام پایین میشد ، به اتاق می
 آمد ، همه مان را گرد خودش جمع میکرد و
 ساعتها با داد و فریاد نصیحت میکرد که
 ازین مردم نادان حذر کنیم .
 شبها و روز ها کسانی به خانه ما می
 آمدند که پدرم آنان را دوستان خودش
 مینامید . آنان همیشه در اتاق یا یسن
 میدرامند و دروازه را میبستند ، وقتی از
 سوراخهای دروازه نگاه میکردم ، چیزی را
 نمیدیدم ، زیرا پرده را پایین میکردند ولی
 بوی گچ کهنه چرس را میشنیدم و آواز
 های پراشتیاق و هجان شان به گوشم می
 خورد که به دانه های کمسای فرمان می
 دادند :

- همانطور!

- چار!

- دو!

- لعنت ...

هیچ کودکی به خانه ما نمی آمد . پدران
 و مادرانشان آنان را ازین کار منع کرده بودند
 این کودکان بارها با کنجکاو از من
 میپرسیدند :

نیز کنار او میایستاد ، به کوچه چشم می
 دوخت و به مادرم میگفت :
 - گریه نکن !.. گریه نکن!...
 مادرم گریه کنان سوی جمعیت اشاره می
 کرد :

- آخر این چه روز است؟ این حالدا
 بیین ...
 بعد ، گریه اش شدید تر میشد و در
 میان گریه مینالید :

- نمیدانم که مرگ و مردنی دارد...آخر
 چار نفر پیدا خواهد شد که پایه های چار
 پایش را بگیرند ؟
 خوا هم چیزی نمیکفت و از پشتشیشه
 پدرم را در میان مردم تماشا میکرد . روتا
 خواهر کوچکترم بیتی هایشان را به شیشه
 ارسی میچسبانیدند و با چشمهای سبزش
 رنگشان خیره خیره پدرم را مینگریستندوبه
 مادرم نشان میدادند:

- میزنند ش!.. میزنند ش!...

پدرم در میان مردم کوچکتر به نظر می
 رسید ، دستها یس را با شدت و عصبانیت
 تکان میداد . انگشش در در گردنش حلقه
 حلقه شده میبود ، چیخ میکشید و فحشهای
 پخته ، پخته یی به حریش میدادوبه صدای
 بلند فریاد میزد :

- مرا پیروی قمار باز میگویند...میفهمی
 یانی، پیروی قمار باز !

من باز هم از خودم میپرسیدم:
 - آخر چرا ازین نام کثیف خوشش می
 آید ؟ !

زنان روی بامها میبراهند ، منظره کوچه
 را میدیدند و با همدگر بچ بچ میکردند ،
 کودکان با دلچسپی در کنج و کنار حوادث
 را تماشا میکردند . بعد ، با هر کدام که
 رو به رو میشدم ، با هیجان میگفت :
 - دیدی باز هم پدرت را زنند؟
 سر انجام مردم کوچه دخالت میکردند و
 پدرم را ملامت کنان به خانه می آوردند
 آنگاه او بر بام خانه میبرآمد و برای مردمی

دو کوچه مارسم بود که هر کس را به
 نام پدرش بخوانند مرا هم به نام پدرم
 صدا میکردند :

- بچی پیروی قمار باز !
 از همان هنگامی که خودم را شناختم ،
 با این نام آشنا شدم و این سه کلمه را
 جزئی از وجودخود پنداشتم . پسانترهاکه
 بزرگتر شدم ، ازین نام ، ازین جزء وجود
 خودم ، بدم می آمد برای اینکه هرکس
 مرا به این نام میخواند ، در چشمها و
 آوازش نوعی بی اعتنائی ، تمسخر و تحقیر
 رامیدیدم . هر قدر بزرگتر میشدم ، صرفنادر
 خود را بهتر میشناختم ، نفرتم ازین کلمه
 ها بیشتر میشد ، برخی از اوقات که تنها
 میماندم ، در همان عالم کودکی ، صداهایی
 که شنیده بود مشان ، در گوشهایم طنین
 میانداختند :

- بچی پیروی قمار باز .. بچی پیروی
 قمارباز...

آنگاه سر پدرم خشمگین می شدم و باخود
 میگفتم :

- پدرم هیچ کار دیگر نیافت که رفتو
 رفت قمار بازی را گرفت ؟

پاسخی نداشتم . تنها قهرم بیشتر می
 شد . بعد ، پدرم بااندام کوچک واستخوانی
 و چشمهای سبزش پیش رویم مجسم می
 گردید ، به نظرم می آمد که با چهره بیخواب
 و لبخند مغرورنش عاجزانه سرا پایم را می
 نگرند . آنوقت دلم برایش میسوخت . می
 خواستم گریه کنم .

پدرم ، بر عکس من ، چنان معلوم می
 شد که از این نام خوشش می آید و از
 داشتن چنین نامی بر خود میبالد . هر وقت
 غصناک میشد ، و گهای سر خرنگی در چشم
 های سبزش میدوید ، گوشه های دهنش
 از عصبانیت میلرزید ، با انگشت بزرگش
 سوی سینه اش اشاره میکرد - مثل اینکه
 عدال افتخاری را نشان بدهد - و فریاد
 میزد :

- مرا پیروی قمار باز میگویند!... پیروی
 قمار باز !...

هنگامی هم که قمار راسی
 برد و خوشحال میبود ، خنده های دراز را
 سر میداد ، چشمهایش پر آب میشد و می
 گفت ::

- مرا پیروی قمار باز میگویند!... پیروی
 قمار باز !...

من در چنین اوقاتی دستم را زیر زانم
 میگرفتم ، خاموشانه پدرم را مینگریستم
 و با خود جرت میزدم :
 - آخر چرا ازین نام کثیف خوشش می
 آید ؟

در کوچه همه از پدرم بد میگفتند ،
 صفتهای زشت زشت به او میدادند و اوهم
 يك تنه با همه مقابله میکرد ، بیشتر بد
 مزربى مردم را میکرد ، صفتهای زشتتر به
 آنان میداد و تقریبا هر روز با کسی جدالی
 را راه میانداخت .

رو به روی خانه ما میدان کوچکی بود و
 غالبا جدالهای پدرم در همین جاذخ میداد
 وقتی جدال آغاز میشد ، مردمی انبوه به
 میدان میریختند و به يك دیگر میگفتند :
 - پیروی قمار باز باز هم جنگ دارد!
 همیشه مردم با داد و فریاد پدرم یکجا
 میشد . طرف مقابل پدرم نیز غالمقال می
 کرد . حلقه های مردم آندو را تنگ درمیان
 میگرفت . مردم پدرم را تحقیر میکرد ند
 جوانان برایش آواز های ناخرا شس و
 نا تراش میکشیدند و پیر مردان دشنامش
 میدادند .

در چنین اوقات ، مادرم در اتاق بهسختی
 گریه میکرد و از پشت شیشه ارسسی
 حوادث را مینگریست . خواهر بزرگم

از : اعظم و هنود زریاب

راه...

همه خودشان را متاثر نشان میدادند .
از درون اتاق آواز گریه شنیده میشد
کسی به پدرم اعتنا نکرده . پدرم هم به
کسی اعتنا نکرد . اینجا و آنجا زمزمه هایی
شنیده میشد :

- بیچاره آدم خوبی بود!
بعد زن مرد آبغوش از اتاق بیرون شد
گرفت و پیشش را گود کان قدو نیم قد
گرفته بودند . همه شان میگریستند .
چشمهای زن سرخ ، سرخ شده بود و
مواش زولیده به نظر می آمد .
در حال گریه سوی مردم میدید و طرف
گود گانش اشاره میکرد .

- باایشها چطور گتم؟ ... همه غسوره
ناپخته اند ...

گوچکیها یمان دلاسايش ميگورند :
- خداوند مهربان است .. خداوند ...
يك نفر كه تازه وارد شده بود ، بلند
بلند از زن پرسید :

- چطور مرد؟ ... چه شده بودش؟
زن پاسخ داد :

- يك نان بزرگ را خورد و مرد!
از آوازش معلوم میشد که این جمله را
زیاد تکرار کرده است .

مردی که سوال کرده بود ، همانطور بلند
بلند گفت :

- خداوند بیا مرزدش !
و سرش را پایین انداخت و از حویلی

بر آمد .

کسی از میان مردم گفت :

- باید کمک کنیم .

چند صدای دیگر تایید کردند :

- باید کمک کنیم .

یکی دیگر افزود :

- هرکس به قدر توانش .

چند نفری آهسته و بیصدا بیرون رفتند
دیگران خاموش ماندند . پدرم از بازویم
گرفت و بیرونم کرد . در کوچه ، درحالی
که گوشه های دهانش از عصبانیت میلرزید
و رگهای سر خرتک در چشماهش قویده

بود ، پیهم میگفت :

- عجب مردمی ! ... میبینی پسر؟ عجب
مردمی !

وقتی به خانه رسیدیم ، مادرم نبود . پدرم
لختی به پشت روی کف اتاق دراز کشید و
به چت خیره خیره تگریست .

بعد ، یکبار دیگر گفت :

- عجب مردمی !

لختی سکوت کرد و بعد به سخن آمد :

- می بینی پسر ، عجب مردمی؟! می
بینی چه میگویند ... عجب !

دلنگی عمیقی در دید گانش خوانده می

شد :

- میگویند کمک کنیم .. هرکس به
قدر توانش ... عجب ! ...

ناگهان بر خاست . صندوق مادرم را
آورد ، قفل آن را شکست ، رختهای مادرم
را بیرون افکند و انگشتری را بیرون
آورد .

از اتاق که برآمد ، به دنبالش رفتم
دروازه همسایه دست راست مان را که
بزاز بود ، به صدا در آورد . بزاز خودش
دروازه را باز کرد و با شگفتی پرسید :

چي گپ شده ؟

پدرم انگشتری را به او نشان داد :

- ببین ... امروز دستم بند شده ، این
انگشتر را میخواهم گرو گتم . پنج هزار

کار دارم . انگشتر طلاست ... طلای
بخارایی . تگیش هم الماس است می

بینی که خیلی بیشتر از پنج هزار میارزد .
بزاز در حالی که انگشتر را با دقت

میدید و طلای آن را با ناخنش آزمایش
میکرد ، گفت :

سواله ، چه بگویم ... راستش این است
که ما چیزی گرو نمیگیریم .

پدرم سخنش را برید :

- چرا پیسه تان خو جایی نمیرود . وقتی
این انگشتر پیش تان باشد ، مثل این
است که پیسه در جیب تان است .

- درست است .. ولی ماجزی را گرو

نمیگیریم . اما..

- اماچی؟

- اما اگر میفروشی ، میخریم . به همین
پنج هزار .

پدرم فریاد زد :

- عجب مردمی !

بعد ، سوی من دید و فریادش را این
طور تکرار کرد :

- می بینی پسر ، عجب مردمی؟!

بزاز که سخت ترسیده بود ، انگشتر را
به دست پدرم داد و دروازه را با شتاب

بست .

پدرم لختی به دروازه بسته و لختی
سوی من تگریست :

- میگویند هرکس کمک کند... خوب!

بعد ، دهانش را نزدیک دروازه برد و
صدا زد :

- بیا میفروشش!

همسایه با عجله باز گشت و دروازه را
باز کرد :

- باشید که من پیسه بیارم .

این را گفت و به درون رفت . پس از
لحظهای بر گشت .

پول را آورده بود . میخواست دو باره
بشمارد . پدرم پرسید :

- پنج هزار است؟

بزاز جواب داد :

- پنج هزار پوره .

پدرم انگشتر را به او داد و پولها را
گرفت . از دنبالش روان شدم . به خانه

همسایه رست چپ مان رفتم .
هنوز مردم آنجا بودند . يك نفر از

دیگران پول جمع میکرد . کسی پرسید :

- چند جمع شده؟

آنکه پول میکرد ، پاسخ داد :

- پنج صد .

کسی دیگر گفت :

- این که چیزی نمیشود .

زن و گود گان همسایه همانطور می

گریستند . پدرم پیش رفت کسی به او
اعتنا نکرد و او فریاد زد .

- این خیراتها راپس کنید!

چشمها به سوی او بر گشت همه مملو
از خشم ، همه خود شان را برای حمله ای

سخت آماده کردند . پدرم فریادش را تکرار
کرد :

- این خیراتها راپس کنید.. خودم همه
خرچش را میکنم : همسایه ام است ...

سرم حق دارد ...

برای نخستین بار سخنهاي پدرم بجواب
ماند همه با حیوت سوی همدیگر تگریستند

بعد ، در چشمهایشان نوعی شر مساری
سایه انداخت . پدرم نزدیک رفت ، پولها

را به ریش سفیدی داد و گفت :

- من از کار های مرده داری چیزی نمیدانم
شما کار ها را جور کنید .

این را گفت و از حویلی بر آمد .

باز هم به دنبالش رفتم . هنوز گنجهای
دهانش میلرزید .

و رگهای سر خرتک در چشمهای سبز
دهانش دیده میشد . به من گفت :

- تو دیگر برو خانه .

به خانه در آمدم ، مادرم فریاد میسزد
خواهرانم نیز سرا سیمه بودند از من

پرسیدند که چه کسی صندوق را پسا ز
کرده است و من گفتم که پدرم . و گفتم

که انگشتر را سر بزاز فروخته است .
آنوقت مادرم جادیش را گرفت و به

خانه بزاز رفت .

بزاز در حویلی بود . مادرم با اضطراب
ولی عاجزانه از او پرسید :

- انگشتر پیش شماست ؟

بزاز وار خطا شد :

- همه ؟ انگ ... انگشتر ؟

- ها انگشتر!

- انگشتر پیش من نیست .. من
خریدمش ... پنج هزار ...

وسوی من تگریست :

- تو بگو نخریدم ؟

مادرم بالتماس گفت :

- این انگشتر از مادرم بود . به من دادش
به او هم از مادرش رسیده بود ، می بینی

خیلی قدیم است؟ من باید به دخترم بدهمش ...
در عوض يك تکه مال دیگر می آرم .

بزاز تقریباً با خشم گفت :

- چه میگوئی ؟

- انگشتر را پس بدهید!

بزاز فریاد زد :

- پس پنج هزار من چه میشود؟

مادرم در پاسخ گفت :

- آن انگشتر تبرک است !

بزاز دو باره فریاد کشید :

- پس پنج هزار چه میشود؟

زنش نیز از اتاق بالایی فریاد او را
تکرار کرد :

پس پنج هزار چه میشود ؟

مادرم با چشمهای اشک آلود لختی آندو
را تگریست .

بعد پرسید :

- پنج هزار ها؟

زن و شوهر به يك صدا پاسخ دادند :

- ها ، پنج هزار .

مادرم حق حق گنان گفت :

- پنج هزار تانرا مرده شوی ببرد!

باز هم دو صدا يك جا شنیده شد :

- پنج هزار خو ممت نیامده!

بقیه در صفحه ۵۹



سوی زړه

ته چه په مخ لری خالو نه واوره
وربان به بی شمیره کړی کورونه واوره
ولسی به ستا ظلم زه نه ستا یمه
ته چه په ما کوی ظلمونه واوره
ستا محبت په زړه نلری نه کس
که خورم په مخ مخ گذارونه واوره
دلیره مه گنه از میشتونه په ما
په مادی شوی از میشتو نه واوره
ستا محبت کبلی زما سره شه شیدی
در نه قربان شه ډیر سزو نه واوره
ملکری ولسی په آرام او د د یسی
رشته دسوی زړه رازونه وا و ر د
ستا دلامه می ژوندو نخراب شه
زما فرمان دشو لی شعرو نه واوره
(فرمان)

د سترگو سودا

یا د چه ستا د سترگو په سودا شومه
پس نه یم رسوا که اوس رسوا شومه
پت پکښی د ستا ددین زبیری و
خکه د یوه گل په تماشا شو مه
پس د هره بیا دی په ما اوس غم لکی
ستا د دردو غم سره آشنا شو مه
تیر و تسم و بشکلو په خندا پاندي
ښه شوه چه د خلکو د خندا شومه
بخت که می او ده وی تل نوگرم نه دی
بنکار د خویولو د حیا شو مه
(اجمل خټک)

د سیمنی تجلی

په کوکل می بل دیمنی هسی اوردی
چه په آه باندی می مخ د آسمان توردی
مینه څه ده سره لجه د پوه سوردی کبلی
چه یی ایښی داغ په زړه د تود بلبل کبلی
تب و تاب کبلی می دیمنی هسی تابدی
چه هلال زما د خیال د پښی دکابدی
زما مینه نه خالیږی دی جهان کبلی
خکه کورجوړوی اوس خان ته آسمان کبلی
هسی رنگ ته می دیمنی خوپه جوشدی
چه دی جوش کبلی خپل خان هم فراموشدی
زما مینه د مجنون د کور ډیوه شوه
چه بنکاره ورته لیلای پکی پوه شوه
زما عشق وړک دی د زلفو شېبستان کبلی
زما عشق پندی په سترگو د جانان کبلی
زما مینه د سرو شونډو تبسم دی
چه غوټی سپری بهار څه ښه موسم دی
زما مینه د ساقی سترگو کبلی ډوبه

خکه نه ده ویاړانو ته مطلوبه
ز ما مینه د شرابو پیمانه ده
چه نشو کی یی تر وره زما نه ده
هسی سوز دی هسی ساز دی زما مینه
چه محمود او هم ایاز دی زما مینه
زما مینه په مروزوونو کبلی ژوندون دی
زما مینه د عیسی د دم الفسون دی
ما اخیستی هسی درمند د یقین دی
چه آسمان یی هم د مینی خوشه چین دی
زما مینه تجلی دکوه طور ده
زما مینه یوه جلوه د خدای د نور ده
(نصرت الله حانس)

لنډی

ناری و هم پرغ راتنه نکړی
بیا په جهان را پسی کوری نه بهیمه
ر پ دی د دی واره را جوړ کړه
خلک به وایی بخت یی تود دی یاری مریته
د تپی نه یم چه به جوړ شم
زه د کاږه اور بل شمال وعلی یمه
خدایه ویشتلې طوطی جوړ کړی
چه د طوطیانو سره څی خیاره بالونه

شوخی سترگی

د نرگس تر گله زه یم څو چندان شوخ
شوخی سترگی د نرگس کوزی له شرمه
په ژبا می هسی خود په خندا لاشی
آینه یی د مخ هسی پر حیا ده
چه وږمه یی د نسیم پر دغسار داغشی
چه وروا چوی گمند د تورو زلفو
د حیا په کور می واورې ډ لیه
لکه شوم چه په څو لونکی سپی ناپیری
د حمید له نام و تنگه سره څه دی
چه یی یار شولالچی مشت گریوان شوخ

حمیده

تور خال

په گوښه دی دلپانو تو بر خال ناست دی
د کور په چشمه باندی بلال ناست دی

په دوران دی یی د مستو سترگو وینم
چه پارسا د زمانی په بل حال ناست دی

ستا لپانو رواج کم د میخوری کس
محاسب له دغه غمه ملال ناست دی

الف قدله احواله یسی خبر شه
چه له غمه دی زاهد لکه دال ناست دی

لعل و درمی په گریوان په لمن لو نی
چه د سترگو په دکان می ستا خیال ناست دی

د سرو لپو و تور خال ته دی حیران یم
چه زنگی د سرو لمونو د لال ناست دی
معز الله دی هسی محو شو مخ ته
لکه نقش د تصویر یی مجال ناست دی
(معز الله)

د دیدار مستانه

زه مړهون د ستا دیمنی یم د لیره
اکه می وژنی که پر پریدی می د زړه سره
په هر څه چه ستا سلوی زما سلا ده
خو می مه شړه هیکله له خپل دره

منت بار دی د جلوی یم که پوهیږی
مستانه دی د دیدار یم ماه پیکره
خوند د شونډو چه دی جا خکلی اوسی
نور په غوږ او په ونه څکی له کوثره

ستاد مینی مستی هیرانه جهان کس
چه له ځان اوله جهان یم یی خبره
مستو سترگو دی هغه کانی راوگری
چه می شوق د میو وواته له سره

که دمیو مست په نیمه شپه وینیری
د ساقی مست به وین نشی تر سحره
ماهه سری سترگی را واپوه خمار ی
گوندي مست په خوب ویده شم تر محشره

پیالی ماتی مینا و غور خوه یاره
ماهه غماڼه غری را شه برابره
چه مریږی دوضوان حوری غلمان شی
تو به و باسم له می اوله ساغر د
(ارشاد)

ساقی ته

زلفی خوری واخله ساقی چه یو غزل ولیکم
ناز او نغری واخله ساقی چه یو غزل ولیکم
ماهه نشی کبلی داشعارو مضامین گول پیدا
راشه کاسی واخله ساقی چه یو غزل ولیکم
غوا یم چه وگورم وسعت د خیالانو دنیا
خپلی نشی واخله ساقی چه یو غزل ولیکم
نن خو رڼا دپاره خپلو اوږدو زلفو کبلی ته
تودی تیری واخله ساقی چه یو غزل ولیکم
راوله ساغر چه پکښی ناسته ده لیل دخیال
واخله پیسی واخله ساقی چه یو غزل ولیکم
لکه چه زلفی د آشنا وهی ټالی په جیبین
داسی نغری واخله ساقی چه یو غزل ولیکم
نن ما موهر ته په قیمت کی د شرابون جام
ماتی توبی واخله ساقی چه یو غزل ولیکم
(گوهر)



هنرمندان خارستان

يك فلم كميدى به سبك جديد



رهبر كپور ريكا واى اس جوهر فلم كميدى خليفه را قرار است بسازند. اين فلم بزودى تكميل خواهد شد اين فلم كه بشكل مودرن تهيه ميشود شايد از بهترين فلم هاى كميدى هند باشد.

ستاره زيباي اتحاد شوروى

زيدار رينتئين بر گيس هنر مند زيباي شوروى اصلا از ليتوانيا است، اين هنرمند انستيتوت رزيسورى و اكاديمى درام و تياتر را خوانده است.

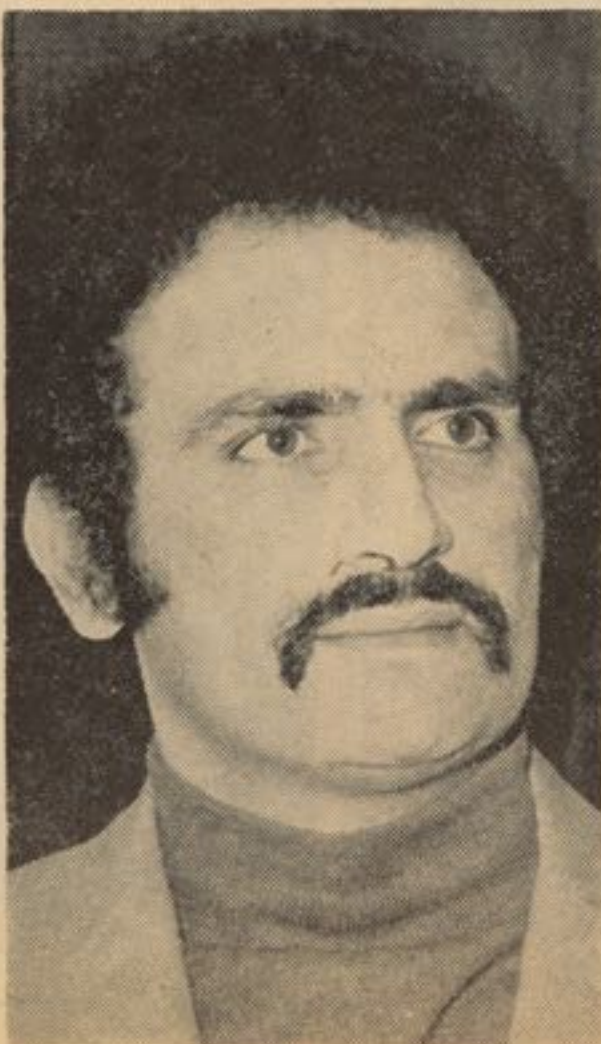


زيدار رينتئين بر گيس امروز در ميان تماشاگران سينما محبوبيت فراوانى كسب کرده است. او در فلم هاى (علت و معلول) در ۱۹۵۵ (ملاح) و (بعد از طوفان) از ۱۹۵۶ شروع طوفان ها در ۱۹۵۷ خوشبختى تو و بدبختى ناشناس در ۱۹۶۰ - در زير يك سقف در ۱۹۶۳ - بازى هاى بدون مقررات در ۱۹۶۵ و بسيى فلم هاى ارزنده هنرى بازى نموده است اين ستاره زيبا هم اكنون در فلم جديدى بازى ميكند كه ممكن است از فلم هاى برجسته سينماى اتحاد شوروى بحساب رود.

نگاه و جفائى مصروف اند

طوريكه خبر شده ايم سيد مقدسى نگاه هنرمند شناخته شده كشور درين روز ها مصروف نوشتن يك درام كميدى است، نگاه نگفته است كه نام اين درام چه خواهد بود ولى اينقدر شايع شده كه ممكن است درام مذکور راستار جفائى دايير كت كند ستار جفائى درام كچرى قروت را هم دايير كت کرده بود كه در آن استاد رفيق صادق، مقدس نگاه، زرغونه رفاه خورشيد پشته، حشمت اميد و يك عده چهره هاى جديد نقش هاى رابعه داشتند.

مقدس نگاه و جفائى معمولا در کنار هم ديده ميشوند، اين دو نفر در اكثر ارامه هاى نيل سايمن كه در كابل نمايش داده شده در کنار هم نقش هاى را بازى کرده اند جفائى كه در هند تحصيل کرده از جمله دايير كتران و هنر مندان موفيق كشور ماست. او علاوه از اينكه دايير كتر خوب و هنر مند موفقى است يك عكاس آماتور و ماهر به حساب ميرود چنانچه عكس هاى زينت گلچين و پروين صنعتگر را كه در روى جلد مجله ژوندون مشاهده كرديد عكاسى جفائى بود بهر حال اميدواريم آتش جفائى و نگاه زود تر پخته شده بروى ستيج كشيده شود (آتش بخاطر آن گفتم كه نام اين اثر نگاه هنوز معلوم نيست و نوشته ديگر او كچرى قروت بود).



جفائى



نگاه



زنان و دختران



زیر نظر: سیما غواص

دانستنیهای زندگی :

نظم و ترتیب

سوم اتاق خواب :

کنید. چون الماری لباس شما معمولا در اتاق خواب قرار دارد لذت اسعی نمائید برای حفظ نظافت اتاق چیزهای را که بر میدارید بطور نامرتب در آن جای ندهید. زیرا اگر داخل الماری لباس تان در هم و نا منظم باشد، برای پیدا کردن یکی از لوازم خود باید ساعت ها جستجو کنید. تا پیدا شود. همیشه هر چه را بر میدارید بعد از استفاده بجای خودش قرار دهید. بخاطر داشته باشید لباسهای که بیشتر مورد استفاده است نزدیکتر و آنتهای که کمتر استفاده میشود دورتر قرار دهید. بوت و دستکول و جوراب های خود را در جعبه های مخصوص به خود شان بگذارید تا از گرد و خاک محفوظ باشد. هر هفته بازدید از الماری لباس بنمائید تا اگر حشراتی در آن پیدا شده بزودی از بین ببرید. همچنان لباسهای خود را نیز هر هفته بازدید کرده اگر تکه ای کم ویا درزی شکافه بود ترمیم نمائید هیچوقت لباسهای چرب و کثیف خود را داخل الماری لباس نگذارید زیرا تولید بوی نامطلوبی مینماید. یا شیدن چند قطره ادوکلن در الماری لباس های شما را معطر نگه میدارد.

چهارم اتاق بچه ها :

برای تزئین و نظافت اتاق



هرگاه زمین اتاق خواب را با فرش میپوشانید مواظب باشید که پایه های تخت خواب روی قالین قرار نگیرد هم آهنکی رنگهای رو تختی و پرده ها را در نظر داشته باشید تا بزیبائی اتاق شما افزوده شود. قسمت بالای تخت خواب یک چراغ خواب بگذارید و همچنان یک قفسه کوچک برای گذاردن گیلای آب و غیره که بتوان چراغ خواب را هم روی آن قرار داده می توانید بالای تخت خواب بگذارید. کلکین های اتاق خواب باید با اندازه ای باشد که آفتاب بحد کافی در اتاق بتابد. از گذاشتن اشیاء زیاد که مانع نظافت و پاک کردن اتاق میشود خود داری کنید. اگر در اتاق خواب گلدان ویا گل میگذارید در شب آنرا خارج



مادران و کودکان :

دندان کشیدن نوزاد

مدت کوتاهی قبل از اینکه کودک دندان بکشد، بیره هایش قرمز و متورم میشود و کمی خارش پیدامی کند از همین سبب هر چه بدستش آمد به دهان میبرد و بیره هایش را روی آن میفشرد. برای کمک به چنین کودکی و کاهش حالت عصبی اش بهترین راه حل اینست که زردک بزرگی را بشوید به دست کودک بدید تا بیره هایش را روی آن بفشرد، عصبانیتش را کاهش دهد و آرام شود.

اعتماد به نفس داشته باشید

مورد اینکه حس حقارت از کجا منشأ میگیرد. باید گفت که شرایط فامیلی، موقعیت اجتماعی و کمبود محبت در دوره طفولیت برای بوجود آمدن ورشد حس حقارت خیلی موثر است، بطور مثال دختر یک روزها و شب ها ناظر صحنه های گفتگو و جنگ و دعوی پدر و مادر بوده است معمولا انسانیت ضعیف النفس، خجول در انجام هر کاری دودل و متردد، تصمیم گرفته نمیتواند و اعتماد به نفس ندارد و خود را نسبت به دیگران حقیر و کوچک مینداند. برای بدست آوردن اعتماد به نفس باید عقده حقارت را در خود از بین برد و نخستین قدم در این راه آنست که از خود پیرسید: از چه چیز و چرا احساس حقارت میکنید؟ آیا سواد کافی ندارند؟ آیا در کوچکی نظر به عواملی مجبور به ترك تحصیل شده اید؟ آیا خیلی زیبا و شیک نیستید؟ آیا وضع مادی تان خراب بقیه در صفحه ۶۰

یکی از مسایلی که دختران جوان بان مواجه هستند و بشدت از آن رنج میبرند کمروی و عدم اعتماد بنفس است. اغلب در اجتماعات به دختران بر میخوریم که به جزئی ترین کاری دست و پاچه شده، و یارنگشان پریده به لکنت زبان افتیده و بشدت خجالت می کشند و احساس حقارت میکند.

وحشت از نا هماهنگی با دیگران و ترس اوواکنشهای طبیعی خاص یکنه داد زیادی از دختران است این عده تصور میکنند از دیگران فرق دارند، مردم از آنها متنفرند، افراد خانواده دوستان ندارند از ظاهر شدن در اجتماعات بیزارند و گوشه خلوت اتاق خود را به هر گونه ضیافت جالب و سالمی ترجیح میدهند.

ایشان دخترانی هستند که شخصیت سالمی ندارند و بدلیل نداشتن اعتماد بنفس بشدت از اجتماع و انجام ویا پذیرش هرگونه کار و یا مسئولیتی گریزانند، در





رهن زیبایی و موفقیت :

آرایش موی

های تان دور نمایند. همچنان اگر مقداری از موها پیشانی را بپوشاند به جدا بیت چهره می افزاید. اگر صورت شما بیضی شکل است شما خیلی طالعندی و بساداشتن این فرم صورت میتوانید بهر شکل که خواسته باشید موهای تان را بیا رانید. زیرا صورتان به هر گونه آرایش مناسب است. اگر صورت شما در از شکل است، هیچگاه از وسط سر فرق باز نکنید، موهای صاف به هیچوجه بصورت تان مناسب نیست، اندازه موها بهتر است تا زیر گوش ها یتان باشد و مقداری از موها را روی پیشانی بیاورید. اگر صورت چهار گوشه دارید، موها را در پشت گوش قرار ندهید زیرا این وضع به چهره تان حالت بدی میبخشد میتوانید فرق کوتاهی باز کنید آنها را طوری شانه کنید که نزدیک به خط روش موها در پیشانی قرار گیرد.

از آنجا که موها در زیبایی و جذابیت چهره نقش مهمی دارند، لذا با آرایش در ست و مناسب آنها میتوان نازیبایی ها و نواقص چهره را پوشانید و صورت جذاب و زیبایی داشت. هر گاه شما از جمله آن عده دختران و یازنانی هستید که از بیماریهای موی تان رنج میبرید، بطور مثال هر گاه موهای تان موی خوره دارد و شما از این لحاظ خیلی نا راحت هستید، میتوانید با انتخاب یک شامپوی طبی البته تحت نظردا کتر متخصص خود تان را ازین ناراحتی نجات دهید اما اگر موهای قشنگ و دلخواهی دارید مگر نمیدانید چگونه آنها را بیا رانید تا بصورت شما هما هنگ باشد اینک در اینجا به بررسی فرمهای گوناگون صورت میپردازیم و آرایش درست و یا نا درست موها را بشمامیکویم: هر گاه صورت تان گرد است، بهتر است موهای تان را در بالای سر کمی بلند کنید و از روی گونه

انتخاب کنید که همیشه محفوظ باشند در نظافت و پاکیزگی آشپز خانه بیش از هر اتاق دیگری دقت نمائید برای خشک کردن ظروف از جا ظرفهای پلاستیکی و یا سبدهای که مخصوص اینکار است استفاده کنید. محل یخچال شما در آشپزخانه است در پاکیزگی آن توجه داشته باشید. هر گاه یخچال بوی غذا گرفت آنرا خالی نمائید، پاک بشوئید و چند ساعتی مقداری آمونیاک را در ظرف دهان باز در آن بگذارد تا بوی آن برطرف شود. اگر کارد و چنگال شما فلز است که ممکن است پس از شستن زنگ زد بزنند آنها را بلافاصله پس از شستن خشک کنید. برای گذاشتن گوگرد محل مخصوص را در نظر بگیرید که همیشه همانجا باشد. ظروف مسی را دقت کنید که قلعی آن از بین نرفته باشد که باعث زنگ زدگی و مسو می شود.

ششم تشناب:

تشناب را همیشه پاک نگه دارید. اگر حمام و دستشویی در یک محل قرار دارد آنها را با کشیدن پرده ای از نایلون مجزا کنید. سعی کنید حوله های دست و رو حمام همیشه پاک باشد. برای هر یک از افراد فامیل حوله جدا گانه ای در نظر بگیرید. برس و کرم دندان را در کنار دستشویی قرار دهید، دستگاه سنجش وزن اگر دارید جای آن در تشناب است. یک سبد در دار پایی کیسه که بدیوار آویزان شود برای قرار دادن لباسهای چرک در حمام بگذارید.

کودکان از خود شان اظهار عقیده بخواهید و عقیده خود را به آنها تحمیل نکنید، بلکه آنها را در کار شان راهنمایی نمائید با آنها بفهمانید که اتاق خود را مرتب نمایند تا به بی نظمی عادت نکنند. در اتاق اطفال یک سبد برای ریختن کاغذ باطله قرار دهید تا آنها را به اطراف خود پراکنده نسازند. میز کار و چوکی شما را در گوشه ای قرار دهید که نور به اندازه کافی بوده و به درستی مطالعه کرده بتوانند.

پنجم آشپزخانه:

بعضی از خانه ها دارای آشپزخانه ای بزرگ است که گذاشتن یک میز و چند چوکی (به تعداد افراد خانواده) میتوان برای غذا خوردن از آنجا استفاده کرد (ولی نه برای مهمانان) بهتر است رنگ میز و چوکی هاراکه در آشپزخانه میگذارید سفید انتخاب کنید و طوری باشد که بتوان با سانی آنرا شستشو کرد.

کف و دیوارهای آشپزخانه بهتر است از کاشی یا موزائیک باشد که هم قابل شستشو باشد و هم تولید رطوبت نکند. برای اشیاء ولوازم طبخ محلی را در قسمتی از آشپزخانه معین نمائید. بوی تلخ و قوی هائیکه آذوقه در آن قرار دارد با چسباندن کاغذ کوچکی که روی آن نام شی، نوشته شده مشخص نمائید، و طوری قرار دهید که بتوانید فوراً تشخیص دهید. قفسه ای که دارای در باشد برای قرار دادن ظروف چینی بدیوار نصب کنید. برای ریختن زباله و کثافات ظرف در داری

دانشتهای سودمند

بوی ماهی:

وقتی در آشپزخانه، خوراکیهای تهیه میشود، بوی ماهی در تمام اتاقها پخش میشود. برای از میان بردن این بوی روی آتش یک توته قند و یا پوست لیمو ترش بسوزانید.

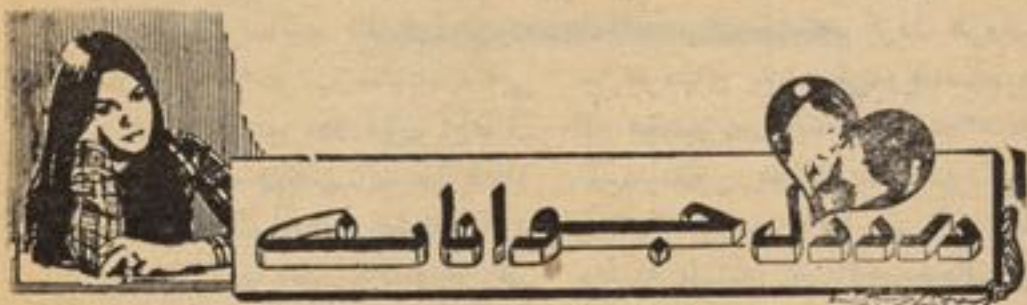
ظروف چینی:

برای پاک کردن چرک ظروف چینی قیمتی و گران بها این ظرف را مدت کوتاهی در آب سرد محتوی آب لیمو ترش قرار دهید. خواهید دید که چرک ظروف چینی به آسانی از بین میرود.



دخوات دانشجو

ژوندون



مدرات تعقيب كنيد ... واما تقليد نكنيد

ژوندی توجیه جوانان را جلب کرده و در مدت کوتاهی بین طبقه جوان (دختر و یا پسر) رواج میابد.

مگر مناسبانه نکته ای که کمتر مورد توجه جوانان است، در نظر گرفتن شرایط محیطی و جامعه شان میباشد. عده ای از دختران و پسران اجتماع ما چنان پابند نوگرایی هستند که دیگر حتی فراموش میکنند که هر لباس و آرایش برای خود موقعیت و مکانی دارد و نمیتوان مثلا لباس و آرایش که مخصوص شب است در روز و آنهم در سینما و یا بازار مورد استفاده قرار داد.

تصور کنید که هر گاه دختر جوانی پیراهن ماکسی سیاه بی آستین را در روز روشن آنهم در سینما می پوشد و واقعا چقدر مضحک و خنده دار است و یا پسری که یکساعت کامل مقابل آینه می ایستد و موهایش را چنان آرایش میکند که حقیقتا منظره خنده داری را بالای سرش بوجود می آورد.

متصدی محترم صفحه جوانان.

من یکی از خوانندگان دایمی مجله ژوندون و بخصوص صفحه جوانان هستم.

براستی که دقت و توجه تان برای گسرد آوردن مطالب ارزنده و سودمند درخور ذوق جوانان قابل تحسین است.

یکی از مسایلی که همیشه مرا رنج می دهد و برایم ناراحت کننده است و امروز تصمیم گرفتم آنرا برای شما بنویسم تا در صورت امکان مرا ممنون ساخته در این صفحه نشر کنید مسئله تقلید بیجای بعضی از جوانان وطن ما است تقلید از مد های مضحک و جلف اروپایی ها مد های که به جامعه ما راهها ننگ است و از خود شرایط و جایابی دارد مگر با کمال تأسف کمتر جوانان این نکته را در نظر میگیرند.

یکی از خصوصیات طبقه جوان استیلا و پذیرش مد های جدید است هرگاه که مد تازه ای توسط مدسازان عرضه میشود آن مد هر طور و هر شکلی که داشته باشد به

تفریح و استراحت

در هر روز و هر ساعت «استراحت» های موقتی «پیر دازید» و در این هنگام از فکر کردن پیر هیز بدو قوای روحی از فکر کردن پیر هیز بدو دهید مطابق این دستور وقتی که ساعت تفریح فرا رسیده فوراً باید

از کار دست بکشید و تمام وقت خود را برای تربیت بدنی، منطاریب و بازی بهایی که انتخاب کرده اید صرف کنید تا بوسیله این مکت مفید قوای روحی را از قید خستگی آزاد و فکر را برای ادامه کار جنگیدن با مشکلات و موانع و تعقیب مقاصد خویش آماده سازید.

خواننده ای که میل دارد به تملک نفس خود موفق شود در اینگونه مواقع او را از بجا آوردن امیال نامشروع صریحا باز میداریم وقتی ناگهان میلی شما را تحریک کرد باید حتی المقدور عنان نفس خود را از کف ندهید و فوراً بکار خود مشغول شوید.

استغراق بینهایت خاطر که کوشش لازم دارد اراده را دیر یا زود خسته میکند بعد از یک دوره فعالیت برای تجدید قوا باید چند ساعتی با استراحت پردازید تا اینکه بتوانید با شادمانی کار خود را از نو شروع کنید اگر میخواهید کاری را انجام دهید شرط عقل نیست که بدون انقطاع و درنگ بان میادرت ورزید زیرا خود را بطرف یک کوفتگی دایمی و خطر ناک سوق میدهید دانستن استراحت فوری ترین کارها از روی اختیار و با استراحت واداشتن مغز و اعصاب و عضلات بهترین وسیله برای انجام مقاصد و نقشه ها است.

هر تفریح دیگری برای این منظور در صورتی سودمند است که شخص در هر موقع که بخواد بتواند آن را رها کند و وقت او را بیشتر از اندازه ای که پیش بینی کرده است تلف نکند.

نامه های رسیده

که به سن و سال شما قرارداد داشته باشند به امید موفقیت شما.

میر من فوزیه از پلخمري !
نامه شما به اداره مجله رسید و شما در نامه خود از ما شکایت نموده اید که چرا تمام شعر شما را نشر نکرده ایم و تنها چند بیتی از شعر شما نشر شده است. خواهر عزیز!

شما خوبتر میدانید که با دو ستون محدود که بنام «نامه های رسیده» در صفحه جوانان وجود دارد نمی توان تمام مضامین و اشعاریکه به ما میرسد نشر گردد امید داریم که قناعت شما را حاصل کرده با شیم با مید همکاری های بیشتر شما.

پیغله فرزانه از شهر نو هرات !
وجیزه های انتخابی شما به اداره مجله ژوندون رسید موقع که لازم اقتید نشر میشود اطمینان داشته باشید.

بنا علی محمد ها رون از کلو له پشته !
مضمون شما به اداره مجله ژوندون رسید احساس شما واقعا جالب و قابل قدر است از همکاریتان تشکر.

پیغله مینا از کلو له پشته !
واقعا شما خوب فهمیدید که دخترانی بسن و سال شما باید بیشتر از همه به درس های خویش توجه داشته باشند امید داریم که این احساس شما را همه دخترانی





شاگردان ممتاز



نام : عبدالمستافا
صنف : یازدهم «وا» لیسه حبیبیه
درجه : اول نمبر
علاقتمند : به ساینس
آرزو : میخوام هم در آینده رشته ساینس را تعقیب کنم.

• • •



نام : محمد مسعودی
صنف : ۱۱ «ک» لیسه حبیبیه
درجه : اول نمبر عمومی سال ۱۳۵۲
علاقتمند : ورزش فوتبال
آرزو : میخوام در آینده دکتر بشوم.

کلید دانش

شاگردی که بکورتی را می گذراند و مادری هنتون میگردد فردا باید در سالن های بزرگ سخنرانی به صحبت استادان گوش فرا دهد. برای او هر حله جدیدی از زندگی آغاز یافته است. در مدت پنج یا شش سال او ممکن انجینیری خواهد شد و یا در رشته طبابت تحصیل نماید. ولی یک محصل بودن معنی آن را دارد که دانش بیشتری فرا گیرد.

برداشت تویی از زندگی بیا بد شخصیتش را بسازد و روش خود اداره نمودن را فرا گیرد. بین مکتب و پوهنتون خلای ژرفی وجود دارد و هر دو در سطح های مختلف قرار دارند سیستم آموزشی جداگانه دارد، روش امتحانی دیگرگون در آنها دیده میشود و بر خورد روانی متفاوتی در آن ژرفنا وجود دارد. یک نفر چگونگی ازین ژرفنا عبور نماید؟ در این مورد انبوهی از مطالب نوشته شده است. ولی یک حقیقتی که میتوان بد بحیث پل بزرگی روی این خلا قرار گیرد همان « ایجاد فضای دوستی » در پوهنتون است.

از همه مهمتر اینک پوهنتون فقط یک محل آموزشی منفرد نیست بلکه در آن فضای آرام ایجاد تفاهم ها دیده میشود.

پس پوهنتون پل بزرگی است که بروی آن میتوان از بحر بیگانه دانش عبور نمود و از آن برای زیستن بهتر کار گرفت.



مرا سم تحلیف یک محصل

طبیعی است که جوانان میتوانند و از مدهای تشنگ و شیک که به آنها حالت شاد بدهد. استفاده کنند. اما باید توجه داشت که حتی در مراکز مد اروپایی هم هیچ وقت دیده نشده است که مثلاً خانمی لباس مخصوص شب را روز بپوشد و در کوچه و بازار به آن شکل ظاهر شود آنها اگر از مد پیروی میکنند اینکار را به شیوه درست و اصولی آن انجام میدهند زیرا میدانند که مد برای زیبا تر شدن و بهتر شدن باید طرف استفاده قرار گیرد. نه اینکه هر چه مد روز است اگر هم خیلی مضیک و جلف و ناهماهنگ بوضع و شرایط اجتماعی باشد. از آن استفاده کنند. فقط به این منظور که نظرها را جلب کند!

شاید جوانان محیط ما با پیروی از این شیوه واقعا هدف و مقصد خود که عبارت از جلب توجه دیگران است برستند. بی توجه به اینکه این توجه مردم غالباً با تمسخر و تحقیر همراه است.

و اما باید دانست که طبقه جوان پرستی نیروی فعال جامعه را تشکیل میدهند و امروزه جامعه ما بیش از پیش به لیاقت، کاردانی، تلاش و مجاهدت جوانان درجهات مثبت نیازمند است.

بقیه در صفحه ۶۱

بناغلی ثبات شعر شما که (چه کنم) نام داشت به اداره مجله رسید اینهم شعر شما.

چه کنم ؟

مست چشمان توام ای ماه روشن چه کنم
بی تو من باغ و گل و سنبل و سوسن چه کنم
بدی یک بوسه که من مست شوم از لب تو
بی تو من سیر گل و باده و گلشن چه کنم
ناله بی کیمیم هیچکسی گوش نکرد
بادل سنگ تو ای پاره آهن چه کنم
غنچه شوق من از جور تو افسرد همی
ساقه خشک و با این سربس تن چه کنم
او که بادل شکنی عشق من از خاطره برد
یار اغیار شد و دلبر دشمن چه کنم
زدی آتش به خدا بر همه هستی «لبات»
من افسرده دل و سوخته غم من چه کنم
صلى الله «لبات»



(يك فانتیزی مودرن)

ترجمه: غالمقالی

وقتیکه صبح از خواب بیدار میشوم

در بستر خود تازه از خواب بیدار شده ام مولى هنوز بلند نشده ام آواز ریش تراشیدن پدرم را از تشناب می شنوم . آواز لغزش ماشین ریش بالای صورتش به گوشم میرسد این صدا را هیچ وقت تحمل کرده نمی توانم . عینا به مثل صدای که يك چیز درشت را بالای آئینه تماس داده و بالای آن خطی بوجود بیاورد ولی از تمام صدا های که در اطاق می شنوم این زیاد تر است .

به پدرم فقط بگوئید که ریش خود را اصلاح کند خیلی زیاد دوست دارد که ریشی خود را بتراشد دیوانه ریش تراشی است . اگر بدل خودش باشد او شاید روز چار پنج مرتبه ریش خود را اصلاح کند خیلی به ریش خود علاقه دارد و آنهم شاید بخاطر اینکه در جوانی کوسه بوده .

جوانی او را بخاطر ندارم . شاید يك کوسه مطلق بوده من او را بعد از آنکه از دواج گردشناختن و آنهم چند سال بعد از تولدم و در آن وقت ریش او بر آمده بود و از آن وقت بود که او دیوانه ریش تراشیدن



داستان کا شتن گل و پسر شوخ و بیعقل

صفحه ۴۰

من بچه فرزندی بودم ، یعنی که تمام این افتخارات بی فایده بوده است .

بدون اینکه خودم بخوبی بدانم بلغاریایی خالص بودم نمی دانم که این موضوع مرا به کجا خواهد کشانید تا بحال درین باره فکر درست نکرده و همه جوانب آنرا احساس حساب نکرده ام و در حقیقت خیلی جگر خون شدم . بلغاریایی مکمل و یا نیمه همه یکی است . مهم این است که با وجود همه این زندگی طولانی از زن فنلندی بدم آمد . از پدرم آنقدر زیاد بدم نمی آید . بلکه دلم بحالش می سوزد و خیلی با او با ملایمت رفتار میکنم و یا اینکه بخاطر يك احساسی او را خیلی زیاد دوست دارم .

درباره چنین احساسات مغلق دیوانه میباشم .

و این هم پدرم . ریش تراشی خود را تمام کرد و حالا به بسترم نزدیک میشود و حالا روی خود را او لود یکلون میزند اورانمی بینم برای اینکه به عقب خوابیده ام ولی میدانم که او همین کار را میکند خیلی دوست دارم که آنها به عقب من باشند و هیچ نمی خواهم چیزی را بدانم .

پدرم گفت :

امروز هوا خیلی زیاد سرد است .

در صورتیکه هوا سرد است پس بخاری را در بده ! اوه او بخاری را در میدهد ! مردن را ترجیح می دهد نه بخاری در دادن را از هر چیز اولتر يك گیلانس شراب را خواهد نوشید که گرم شود او در حقیقت معشوقه دارد و دختران قهوه خانه را دوست دارد همه صفات پست آن دختر هارا میداند و اگر فکر میکنید که این مطلب در من تأثیر میکند اشتباه میکنید .

پدرم معشوقه خود را دایما به اطاق من میاورد . ما سه اطاق داریم ولی او خیلی دوست دارد او را در این جا در اطاق من بیاورد تا برایم نشان بدهد که خیلی مهم است از زنان مضحك بدم میاید . و وقتیکه در عقب من يك دیگر را می بوسند حوصله ام را بسر می رساند جوانی را تمثیل میکنند . خیلی آرزو دارند که به مثل جوانان باشند . از همه بالا تر این سنیزینه و یا نمی دانم این دختر را در آنجا چه می نامند

شده بود .

مادرم را خوبتر بخاطر دارم . به گمانم او دارای مو های زرد بود و شاید هم بخاطر نداشته باشم دست او را که رنگ ناخن گلابی زده بود و ناخن های دراز داشت زیاد تر بخاطر دارم . وقتیکه نزدیک او می بودم خیلی از او می ترسیدم که مبادا با ناخن های خود مرا بترت بکند . برای اینکه ناخن های خیلی دراز و تیز داشت مرا وقتیکه نیاز میداد بطرف من دید ولی من بطرف ناخن های او می دیدم .

در آن وقت که او مرا ناز می داد از تماس ناخن های او احساس می کردم که مرا ققتنك میدهد . به مجرد تماس ناخن او بروی جلدم ققتنك آمده شروع به خنده می کردم و از همین سبب او به ناز دادن خود ادامه میداد ولی حالا که مرا ناز میدهد دیگر از آن ققتنك خبری نیست هیچ بالایم تأثیر نمی کند .

مادرم اصلا اطریشی نژاد و از تیروول است اگر مبالغه نکرده باشم و یا درست نمی دانم مادرم به گمان اغلب از فنلند بود و یا از استونی فیا و از همین جا ها خوب درست نمی دانم پدرم جای اصلی او را گفته بود ولی از فکرم رفته . دایما چیز های مهم را فراموش میکنم ولی

بخاطر دارم که در طفلی به خارجی بودن مادرم خیلی افتخار می کردم که مادرم از فنلند است و من نیمه بلغاریایی هستم و از همین قبیل چیز ها . و همین نیم و میانه روی تأثیر عجیبی در من کرده بود . دایما به چیز های نیمه فکر می کردم مثلا نیمه احق نیمچه مرد .. و یا نیمه هر چیز .

بالاخره چند هفته قبل دانستم که مادرم مادر اصلی من نیست . بلکه



پاهای او هم کثیف است او را چرا نمی زنی ؟

منطق آمر

ماهوری از رئیس خود تقاضای معاش اضافی کرد و رئیس در جواب چنین نوشت :

(آقای محترم هر سال (۳۶۵) روز است و شما هر روز شش ساعت کار می کنید ، که مجموع آن می شود ۹۲ روز و هر هفته یک روز جمعه دارد که می شود ، در هر سال ۵۲ جمعه و می ماند (۴۰) روز و پنجشنبه ها یک ساعت زود تر رخصت می شوید و می ماند ۳۷ روز و هر سال تقریباً (۱۷) روز رخصتی عمومی دارد که می ماند (۲۰) روز و سالی (۱۵) روز رخصتی می گیرد که باقی می ماند (۵) روز هم بدون شک مریض می شوید و باقی می ماند هیچ . اگر باز هم تقاضای معاش پیشگی و اضافی دارید ، حاضریم :

ارسالی : و ستوک (کارمل)

افکار نو کودکان

ماریای کوچک از نداشتن هم بازی بسیار رنج می برد و هر روز درین فکر بود که یک همبازی پیدا کند درین وقت مادرش گفت : ماریا جان غم نخور ، بعد از چند روز یک خواهر یا برادر پیداخواهی کرد .

و مادرش بعد از چند روز که از زایشگاه به خانه آمد ، ماریا گفت :

حالا خوشی هستی که برادر ک پیدا کردی ماریا بادل سردی جواب داد .

من فکر می کردم که برابر خودم یک برادر پیدا خواهم کرد ، اما این چه است یک خاشه گک .

ارسالی : و ستوک کارمل

پسر امروز

پدر : بچیم ، مادرت را زیاد دوست داری ، یا مرا ؟
پسر : دختر خاله ام را زیاد دوست دارم .

ارسالی : ویسن نجم .

نویسم . مضامین خیلی استقادی ! ولی مر دم آنرا پسند می کنند . منقدین جوان قهوه خانه دیوانه من هستند . خیلی برایم عجیب است که من هم دوست دارم از من خوشش شان بیاید و مرا بنام ای دایگک بلغاریا بی مسما نموده اند بخاطر من می میرند ای دایگک بلغاریا ! این احساس در نظرم خیالی کمیدی آمده و مرا تقریباً قشنگ می دهد فقط برایم خوش آیند است اگر چه میدانیم آنها تا اندازه مبالغه میکنند و یا بهتر بگویم جابلوسی می کنند ولی باز هم خوشم میاید اگر چه این را هم خوب میدانم که حالا نوشته هایم را چاپ نمی کنند ولی زعمانش میاید ولی مهم اینست که مرا دوست دارند و در عین زمان از اینکه نوشته

هایم را بطرف همه دور داده و منتظر می مانم . پدرم در باره چیز های دیگری می اندیشد . بیچار خیلی از مود قدیم است ولی خیلی زیاد پول کمایی میکند .

نریاکی و یا کدام چیز ازین قبیل و شاید هم در باره او راست هم بگویند .

چشمش خیلی زیاد باز است و اگر دروغ نگویم در وقتی که او اینجا می باشد به تخته پشت من نگاه میکند در قسمتی از کمر و پشت گردنم که نگاه او می افتد آنجا را می سوزاند و داغ میکند .

نگاه خود را مثل پروژکتور به هر طرف پشت و گردنم می گرداند فکر میکنم که او به جز از دیدن پشت و گردنم کدام کاری دیگر ندارد .

خون سردی من را درین مود خیلی دوست دارند تمام کار کتان قهوه خانه دیوانه وار طرف دار خون سردی و بی اعتدای هستند فقط آرزو دارند که فقط کسی در مقابل آنها بی اعتنا باشد .

او درین اواخر شاید پدرم را ترک کند گر چه به نظر او پدرم مردی خوب و مهربان ، متین و عالی مقام است ولی باز هم از مود های سابق است او یک انجنیر است ازین کار های بازاری چندان چیزی نمی داند و تابه حال به اندازه صدها هزار لیوه به موسسه خود منفعت رسانیده

است خوب پول بدست می آورد ولی باز هم از مود های قدیم است به اندازه آخر طرف دار مود قدیم است که دل شما را از آن سیاه کند ولی من باز هم او را دوست دارم ازینکه او را دوست دارم افسوس می خورم ولی باز هم او را دوست از بعضی کار های او خوشم نمی آید ولی باز هم او را دوست دارم .

این دختر یعنی سنیر ی بعضا شعر مینویسد گرچه خیلی شعر های بدی می سراید ولی باز هم می سراید یک دفعه برای پدرم اشعار خود را می خواند نزدیک بود از خنده بمیرم بکلی از دست خنده مریض شدم او شعر خود را می خواند و پدرم طوری وانمود می کرد که اشعارش خیلی خوشش میاید و آنرا بدقت گوش میداد و در حقیقت آنقدر ها بد شعر هم نگفته بود اشعار پراز سکس و از این قبیل خوشم آمد ازینکه از هیچ چیز متأثر نمیشد و در عین زمان من هم بعضی اوقات مضمون های می



قصه مردیکه بخاطر کندن گل ها جریمه شد
از منایع خارجی

تا اینجای داستان

لی عادت داشت که رخصتی های تابستانی اش را نزد عمه اش آنتی بگذراند. در قصر دیوالتی حوادث اسرار آمیزی در حال جریان بود. جوزف باغبان او را زیر نظر داشت. برید فورده که از دیر زمانی او را می شناسخت با او ابراز علاقه کرد، اما رابطه او با برید فورده زیر نظر جوزف بود. دوشیزه ایزابل با برید فورده رابطه مخفی داشت. بالاخره سرقتی در قصر صورت گرفت که فکر می شد در قسم اول جوزف، ویسون و دیوینسورت در آن دست داشتند شواهد علیه لی بود و دیگران می خواستند که او را نابود کنند. این هر بقیه داستان.

حادثه در نیمه شب

- یک کسی میدانست. حدس میزنم که این شخصی دیو نبوت باشد. جوزف ادامه داد:

- بدین ترتیب آنها قطار آهن را در گاراج زیر برج شمالی شگستارند و فکر میکنم اول جواهرات را از آن خارج و بعد فلزمذکور را آنقدر گو بیدند که غیر قابل شناخت گردد و بدین ترتیب آنها میتوانند که آنها در بازار بفروش برسانند.

لی باخودش فکر کرد، پس آوازی که فکر میشد از تل تشاب می آید آواز گوسپین نمونه قطار آهن بوده است. او تاجه اندازه به آسانی و سادگی فریب سخنان برید فورده را خورده بود. جوزف گفت:

- فکر نمیکنم که این کار از مگوره برید فورده لاریس سر چشمه گرفته باشد زیرا دیگران قبل از اینکه او به قصر ویولی بیاید شروع به تخریب و شکستادن نموده قطار آهن نموده بودند. اما مطمئن هستم که او در مراحل بعدی سهم داشته است.

لی با آواز خفه در حالیکه از مرور درخشش شعلة جدیدی در مغزش حیران شده بود گفت: - او بلان های بزرگتری داشت. او در میراث عمه ام سهم شده بود. اگر من اول می مردم او تمام ثروت اپلیتون را بدست می آورد. آقای دیوینسورت این موضوع را ترتیب داده بود.

حالا نوبت جوزف بود که باتکاه های خیره و متعجب لی را بر انداز نماید. جوزف پرسید:

- من فکر میکردم که او میخواست شما را از باعث قطار آهن متوجه نقطه دیگری سازد. بعد از آن هیچ کسی قادر نمیشد که ارزش واقعی آنها را اگر شما و عمه تان چشم از جهان میبوسید بد تخمین بزنند.

لی به آرامی گفت: - فکر میکنم که نمونه قطار آهن برای دیگران بود و چیزی که برید فورده لاریس میخواست مافوق همه بود.

در روز دفن آنتی آسمان میبارید. صحنه را که گروب کوچک در زیر چتری ها نزدیک قبر باز ایستاده بودند نمیشد به آسانی تحمل کرد. او دیل، ایلا، برتا و آقای بیگی در آنجا بودند. لی آواز زمزمه مانند آنتی را از بستر مرگش شنید که میگفت: - تعداد زیاد مردم با من مهربان بودند و بسیاری از آنها رامن دوست داشتند و بودند.

لی احساس کرد که آنها در آنجا حاضر هستند. دوستان مهربان اما فراموش شده و مرده آنتی آنها که آنتی دوست شان داشت و حالا میرفت که با آنها بیونند. اما زنده ها باقی مانده بودند و از همراهی آنتی محروم بودند.

وقتی که مراسم به پایان رسید لی چهره اش را چرخ داده و در خالیکه اژشدت گریه نمیتوانست پیش پایش را ببیند. بادیگران سوی موتر های که منتظر شان بود حرکت کرد. کنار جوزف نشسته و در آن باران

لاریس برداشته شد. بسیار مشکل بود که دروهله اول آنها قبول کرد. خانواده لاریس از بین رفته بود. عمه دارایی آن معو شده بود و همین طور همه اعضای آن. قصر مغروبه و از بین رفته های لوچ سمبول تراجیدی و مصیبت بود که آنها را از بین برده بود. و چقدر برای پندوب لاریس خوب شد پیش از اینکه این همه بدبختی جامه عمل بپوشد چشم از جهان پوشیده بود. پسر او یعنی پدر برید فورده تمام آنها را با کار های مصیبت آورش از بین برده بود و وقتی پول و دارایی خانواده به اتهام رسید پول دیگران را مورد استفاده قرار داد. و این قرض گرفتن را به اعتماد و اعتبار موقعیت قبلی اش به سرحد افراط رسانید. بالاخره نسبت اختلاسش به زندان افتد و در آنجا خود را به خلق آویز کرد. مادر برید فورده این حادثه را تحمل نتوانسته و چشم از جهان پوشید.

بالاخره برید فورده لاریس این پسر فتنه و خشن برید فورده لا ریش شده آن بوتهای چرمی نرم و جاکت تنیس سفید عاشق دروغ گوی که در دل هوای خیانت داشت. دماغش به اندازه با تراجیدی خانواده اش بیخ خورده بود که آماده برای کشتن و یادروغ گفتن به هر کسی بود تا بدین ترتیب چیزی را که از دست داده بود دوباره احیاء سازد. در پایان تنها لی باقی مانده بود که نمیتوانست مراسم دفن و کفن برید فورده را ترتیب و تنظیم نماید.

چند روز بعد ترلی و جوزف به دعوی و معاشرت قصر ویولی خاتمه دارند. نسیم صبحگاهی مو های لی را در روشنی آفتاب به حرکت در آورده بود. دور از چشمان شان دریا مانند گیسوی بافته شده از نقره در بسترش آرام به پیش میخزید.



لی هرگز نمیتوانست بخاطر داشته باشد که قبل از آن بالای بام قصر ویولی بر آمده باشد. اما حالا از این کارش خوش به نظر میرسید. بودن در آنجا احساسی به او میبخشید که از بعضی لحاظ او را در کم کردن تأثر و غم و اندوه جدایی دیگران از او کمک میکرد. آنهای که در قصر باقی مانده بودند آنروز را در آماره کردن و مسدود نمودن قصر برای یک مدت تا معلوم سیری نمودند. این بسته شدن و انتظار در دوباره باز شدن قصر مانند جادوی داستانی ختم شده بود که باید انسان قبل از شروع فصل دیگر انجام آنها حس نماید. آقای بیگی در آنجا باقی میماند تا از قصر در زمانیکه الفسون شده بود و ارسى کند.

ایلا و برتا تمام اشیاء و لوازم را پاک کرده و در جاهای مخصوص قرار دادند. اطاق هارا بسته کرده و لست از تمام اشیاء تهیه نمودند. لی از گوشه و کنار مشاهده کرد که ایلا و برتا و او دیل چیز های را برای خود شان بر میدارند تا از آنها هنگامی که آنها را ترک میکنند و زندگی تازه را شروع میکنند استفاده نمایند.

از تمام آنها حسب وصیت و خواسته آنتی مراقبت میشد. اما خازنین هنوز تسویه نشده بودند. لی باخود میگفت اگر آنها توقیف شوند چه معامله با ایشان خواهد شد؟ نهک بخرامی آنها با مرگ آنتی به پایان رسیده بود و او متوجه شد که نفرت داشتن دایمی در مقابل آنها از قدرتش خارج است. او آنها را خیلی پیش از بروز این حادثه میشناخت. جنایت آنها امساک کوچکی بود و مسلماً طوریکه او آنتی را می شناسد آنها را نسبت این کار شان میبخشید.

در کنار نرزه نسیم صبحگاهى رشته از موی لی راسوی چهره جوزف به اهتزاز درآورد. جوزف آنرا بوسیده و لی راسوی خود دور داد. نزدیکی آنها سحر آمیز همیشه و طوری معلوم میشد عادت نموده اند که همیشه این طوری بهم نزدیک شوند. ضرورت بحرف زدن نبود. جوبه آرامی صورت او را لمس کرد و لی سرش را روی شانه او قرار داد. در این لحظه فطرات خوشی را که هرگز حتی در خوابش ندیده می مکید.

بعد به عقب برگشته و راه شانرا از اطاق بزرگ سوی سالون بزرگ پیش گرفتند. در مدخل اطاق نشیمن وقتی که لی میخواست طرف سالون بزرگ برود جوآورا بطرف خود کشیده و بایک خواسته ناگهانی در زیر سایه های اطاق بغود فشرود. صورت گردن، گلوی او را با سبیل بوسه پوشانید. تمام وجود لی از خوشی لیریز گردیده بود. او وجو دست بدست سوی مقبره یسوانی حرکت کردند.

از این جالی میتوانست که تمام قصر ویولی را تماشا کند. میتوانست تمام ساختمان را کاملاً از نظر بگذراند. قصر به او احتیاج داشت. به و ارسى او، به لیافت او اگر چه این مراقبت صدمه به خوشی او میزد. لی گفت:

بقیه در صفحه ده

ژوندون

د ژمي او زړدي شپي او خوږي کيسی

سځي انتظار

د ژمي او زړدي شپي او خوږي کيسی

واقعا ډیر کیف او خوند کوي ، دومره خوند چه اوریدونکی بیخي هماغی صحنی ته را کاږي . د نيمزالو پیغلو او ښکلو نجونو میله د ژمي په شپو کې دومره گرمه وي لکه چه د پیغلوتوب وینه دمینی په مستی له تودو ځي څخه څپي څپي وهي د پاولو دارو کمیسونو شرنګا د داريا د غږ سره داسی خوږ لکي لکه چه پسرلي په سهار کې داوبو د شپږ هار سره د بلبلو آوازو ته خوندو او په زړه پوری وي . دوی کله په گڼه سره اتن کوي . دغه اتن دا رنگه شاعرانه منظره جوړوي چه ته به وایي د طبیعت خاوند د گلو باران کړی او یا له آسمانه ښکلی پرښتی رانښکته شوی دی .

هو ، پدغو اوږدو شپو کې د مینو په زړونو کې د مینې لمبی داسی گرمی وي چه د خوب مفهوم تری بیخي ورک شوی وي . مینان یو بل سره دلپالو او کتلو وعدی او وعید هم کوي لکه چه یوه پیغله وایي :

تر نیمو شپو وکتله
یارمی رانغی په بالښت گوتی وهم
مگر مینی یی چه چیر ته پست
ولاړدی په نرمه ژبه ورته وایي :
توره قیاره ده نه دی وینم
په تور اوربل باندي دی بل کړه مشالونه
په نیمه شپه می خوب ته راغلی
لکه یتیم می تر سبا ژپ لی وینه
د مینو د لیدلو او کتنو وخت که
هر څومره زیات وي مگر بیا هم دوی
داسی فکر کوي چه ډیر ژر تمامیږي
لکه چه دوه مین د ملاقات په وخت
کې سره دومره خبری کړی وي چه
پاتی په ۵۷ مخ کې

هم نه خبری .
د کیسو په ترڅ کې کله کله یو نیم ناره هم کیږي (په موزیکال او منظومه توګه د کیسی یوی برخه ته ناره وایي) .
په حجرو کې ربات ، تنبور ، زیر بغلی ، ډهل ارمونیه ، او دساز نور آلات معمولا موجود وي چه شوقی ځوانان په خورا ذوق او علاقی سره یی غږوي .

همدا رنگه د نجونو ډلی هم د شپي تر ناوخته پوری نکلونه ، او بیا په گڼه سره سندرې وایي او د نازکو لاسونو ، ښکلی گوتو په واسطه (دریایي) وهي .

پیغلی زیاتره د کلی سپین سرو ښځوته بلنه ورکوي چه د دوی په ډله کې د قهرمانانو او مینانو فولکلور یکې کیسی وکړي .

دڅومشهورو پښتني کیسونو مونه پدی څو کرښو کې په منظوم ډول ترسیم شوی دی چه وایي :

په دنیا کې ډیر تیر شوی عاشقان
رښتیاڼی وو عاشقی کی صاد قان
هر یودی ترخپل مراده رسید لی
څکه اورباندي ځان سیزی پتنگان
شپږ اده بهرام یی گوری سودایی کړ
سپین مړونه دگل اندامی سورپیزوان
چه مجنون یی لیونی ملنګ کړ خلکه
دلپلی دتورو سترگو تور زلفان
که کیسه چاد ممتاز وی اوریدلی
بینظیری پسی تل و په گریان
فتح خان اودرابه کیسه و گوری
شه خبر د گل مکې او موسی خان
محبوبا چه جلاتی پسی سپره شوه
خوشالی پری وکړی ستوری دآسمان
عاشقی و دفرهاد و دشیریني
په درڅو باندي مین وو آدم خان
دکیسو په ترڅ کې د (ناری) خوند

په مختلفو ټولنو کې د کال فصلونه میاشتی او حتی ورځی د ځینو حادثو او یا ملی خصوصیاتو له امله په ځانګړی توګه لمانځل کیږي .

ولسونه په هماغو شرایطو سره ځانونه تیاروي اومخ په وړاندی ځي په پښتني ټولنه کې د نورو مختلفو شپو ورځو د اختصاص سره سره د ژمي د اوږدو شپو د خصوصیاتو څخه یو هم دا دی چه دغه اوږدی شپي د کیسو په اوریدلو او د ملی قهرمانانو د ژوند انه د حالاتو څخه د خبریدلو او بیا هم په ښکلی رزمی او بزمی سندرو سره لنډوي .

مثلا هلکان او زلمیان د کلی په حجرو کې سره را ټولیدي بی له هر رنگه تبعیض او هر ډول تشرف څخه مبرا ، د حجرې په نغری کې په کافی اندازه اوربلوی د نغری په گرد چاپیره کې د کلی ځوانان لکه خواږه ورورنه سره کښینی ، دوی چه د ماسختن لمونځ یی په جومات کې په گڼه سره ادا کړی وی نو ددغو سپین گپرو یا قصه ویونکو د راتلو انتظار باسی چه یا د خپل سترگو لیدلی حال و وایي او یاڅو په دساتیری ډول له نورو څخه دپلار نیکونو له خولی دهیواد دقهرمانانو فدا کارانو د توری او میرانی افسانې ور سره موجودی وی .

دحجرې په گرد چاپیره کې کټونه هم اچول شوی وی چه ځینی یی په کټونه کښینی او ځینی بیا دنغری په شاو خوا تفر کی ډډی لکوي او په خورا شوق او کامل اشتیاق سره کیسی اوری ، که څه هم په حجره کې د ناستو خلکو شمیر زیات وی مگر دوی دغه نکلونه په داسی پوره پاملرنه اوری چه د چا خبره (سون)

دزمانی له هری شیبی نه دبصیرت خاوندان په ښه توګه گټه آخلی د ژوند هره لحظه هغه قیمتی ملغلره ده چه د ارزښت اټکل یی نشی کیدی .

د کال هر فصل ځانته خصوصیات لري ، په هر خصوصیت کې یی دژوند فلسفه بیر ته ده او دحکمت راز .

د دغو اسرارو له مخی پر دی هغه څوک لیری کولی شی چه واقعا پخپل ټول قدرت ، د فکر او عمل په قوت د طبیعت په مزایاو ، ښیګڼو او ځایګوالی رپاندي ځان وپوهوی . هو ، لکه څنګه چه په اوږی کې ورځی اوږدی او شپي لنډی وی په همدی ډول په ژمي کې د دی برعکس ورځی لنډی او شپي اوږدی وی .

ځینی خلک د شپي په تورتم کې د محبوبی لپلا وصال غواړي خو ځینی بیا په ټکنډو غر مو کی دیار وصال حاصلوی ، ځینی له تیاریکی څخه ویریدي خو ځینی د سهار له رڼا یی څخه د رسوایی له ویری تښتی .

دخلکو د عاداتو د اختلاف پشان دزمانی دراتګ او حرکت شکل هم مختلف وی دانو ددغه لپاره مساعد وخت وی چه د خپلی خوښی په مطابق لدی او ښتون څخه پوره گټه واخلي .

زمانه خپل طبعی منزل په حتمی ډول سرته رسوی اودهیچا داحسان تابع ندی مگر خلک دی چه دوخت لپاره اپتیا لری او د مطلوبو شرایطو په مرسته د زمانی د سیر په مطابق خپل تکاملی پړاو ته د رسیدو هڅه کوي .

مردی با نقاب بقره

تاینجای داستان :

گستر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقره ها زندگی اش را از کف داد.
 الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب
 مایتلند پیر که مرد مرئی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار
 میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوابارتمان لوکس به کرایه گرفته می
 خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای
 ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند
 دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما
 اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود

ایلا به چهره ظریفی که در چوگات دروازه
 ایستاده بود تگریسته از دیدن موجودی
 به آن زیبایی بحیرت افتاد صورت زیبای لولا
 سرو وضع مرتبش، دستهای لطیفش که
 انعجاب می آفرید و طرز لباس پوشیدنش
 همه اینها او را تکان داد.
 لولا سوال کرد، از منزلی که برادر تان
 در آن زندگی میکند خوش شما آمده ؟
 لولا مقابل ایلا به روی آرام چوکی نشست
 پاها را روی هم انداخت.
 ایلا جواب داد: در اینجا همه چیز قشنگ
 است. بر خلاف اگر دای نزد، بر گردد
 برای او زندگی در هورسپام خشک و
 بیروح خواهد بود.

لولا نکاهی به چشمای رای الگنده
 پرسید: شما میل دارید به هورسپام بر
 گردید ؟

رای به قاطعیت و شدت پاسخ داد:
 اصلا فکرش را هم نمی کنم همین یک لحظه
 پیشتر به ایلا گفتم که مشغولیت من در این
 جا بقدری برایم اهمیت دارد که نمی توانم
 کار و بارم را گذاشته به هورسپام بر
 گردم.

لولا باسر اشاره از روی رضایت خاطر
 کرد و ایلا متقابلا احساس مجبجه و سوری
 در وجودش نمود تا یک لحظه پیشتر سخت
 سبقت ملاحظت لولا شده بود اما اکنون او
 در نظرش موجود خطر ناکی می آمد که در
 زیر هر یک از خطوط ظریف دهانش
 خسوفت و بیرحمی فراوان نهفته بود.
 رای به دنباله حرفش اضافه نمود:
 (ماد موازل بسانو، لازم است بدانید که
 گاردون نسبت بمن و شما حکایات مسخره
 آمیز و بدگوی فراوان بخوارم کرده
 است.)

لیو برای اظهار داشت: (گاردون آدم
 سودایی است. او حتی الک را به سراغ
 پدر محترم شما فرستاده و از او تحقیق
 کرده است گاردون تصور میکند که همه
 مردم دنیا چنانکارند و یگانه کسی که
 می تواند آنها را گرفتار کند خودش است
 و ... درین لحظه صدای (تق، تق،

تق تق تق، تق، تق) دروازه بلند شد. این
 صدا بسیار آرام، به تانی و غیر محسوس
 بود.

تأثیر این آواز بالای لیو برای چنان
 شدید و بی محابا بود که گویی دستش
 به سیم برق چسبیده باشد.
 اندام قوی و پیکر نیرو مندش سست
 و بیحال شد. رنگ نسواری صورتش
 به سفیدی گرایید.

(تق، تق، تق، تق تق، تق، تق)
 برادی دستش را جلو دهانش گرفت
 دستی که به شدت می لرزید. ایلا نظرش
 را از برادی بر گرفته متوجه لولا شد و
 با نهایت تعجب در یافت که رنگ از
 صورت مکیاز شده لولا نیز پرواز کرده بود
 برادی با اضطراب فراوان به طرف دروازه
 رفت نفس هایش بشماره التیسده و به
 خوبی در سکوت موقتی اتاق شنیده می
 شد.

برادی صدا زد: (داخل شوید!) اما
 او منتظر ورود شخصی که پشت دروازه

بسته شده بود خیره می نگریست.
 رای صدا زد: (بنام خدا، بگذارید که
 هوای تازه وارد اتاق بشود، کلکین هارا
 سپس بسته زد و پنجره اتاق را باز
 باز کنید.)

کرده اظهار داشت: (این مرد برای من
 عینا مفهوم مرض طاعون را دارد! ازدواج
 کرده! و او می خواهد که من حرفش را
 باور کنم؟ ایلا، تو می دویی؟)

خواهرش با سر اشاره کرد.
 (به پدرم بگو که برایش می نویسم
 از طرف من با او حرف بزن و اثبات کن
 که اغلب اوقات بدون آنکه حق بطرف باشد
 مرا بیجهت جوینده و سرزنش کرده
 است!)

ایلا دستش را بعنوان خدا حافظی به
 طرف برادرش بالا کرده گفت: (خوش
 باش رای شاید یک روزی نزد ما بر
 گردی به انتظار آنروز برادر.) تکان دادن
 دست اراده اشرا ضعیف ساخت و اشک
 از دیده گانش سر آید شد. یک بار
 دگر نزدیک برادرش شده به تجویب رسید
 (اوه رای، رای، حقیقت دارد که؟ آیا
 واقعا به سازمان بقره ها شامل شدی؟)
 اما ایلا، حرفهای دیک درباره شمولیت
 من به دارو دسته بقره ها همانقدر حقیقت
 دارد که مساله ازدواج لولا بسانو بعقیده
 او صحت دارد. هنگامه چویی؟ گاردون
 همیشه میخواهد هنگامه چاق کند!

ایلا باسر بالولا خدا حافظی کرد و لیو
 برادی وقتی رای ویرا به طرف لفت و همنایی
 کرد با نگاه های گرسنه یک مرمک ایلا

را تعقیب نمود وقتی لیو با لولانتها ماندند
 برادی پرسید: (لولا او چه گفت؟ گاردون
 چیزهایی را میداند او به یقین از یک
 مقدار مسائل آگاهی دارد تو شنیدی که او
 چه گفت؟ یک علامت سوالیه بزرگ مقابل
 نام من وجود دارد! این بد شد لولا من
 از کار برای بقره ها بیزارم آنها اعصاب
 مرا خراب ساخته اند!)

لولا به آرامی پاسخ داد: (تو دیوانه
 هستی و گاردون متوجه همین ضعف تو
 شده او ترسی را که میخواهست در تو
 ایجاد کند، به آن موفق شده است.)
 لیو جواب داد: (ترس؟ تو نمایی
 ترسی و غلتش هم اینست که قدرت تخیل
 تدارکی ولی من در ناراحتی بسر می برم.
 زیرا می بینم که بقره ها ۱۰ مرتبه بزرگتر
 از آنند که من خواب می دیدم: اولها
 درین اواخر میکلان سکاتلندی را کشتند،
 آنها اگر بخواهند مرا از پیش پای خود
 بر دارند بخود زحمت دو بار فکر کردن را
 نمی دهند. من بقره هارا خوب می شناسم
 لولا آنها حاضر هستند بهر عمل جنایت
 کارانه دست بزنند. از قتل گرفته تا هرچه
 تصور شرابگنی! بقره بزرگ الهام بخش و
 همه چیز آنها میباشد. به یک اشاره او
 حاضر اند جان شانرا به خطر بیندازند
 تا اورا ضعیف باشد. یک سوالیه دد برابر
 نام من؟ من این حرف گاردون را باور می
 کنم! زیرا در باره آنها یک مرتبه از زبان
 من حرفهای بر آمد و آنها این سبب من را
 نخواهند بخشید.)

رامغاطب ساخت: (بسیار از اینجا برویم)
 اما رای مانع رفتن آنها شد و با خشم
 زاید الوصفی پرسید: (آقای گاردون: آیا
 اینجا منزل من است یا خیر؟ شما به
 سادگی وارد می شوید.)

دوستان مرا رنجانیده، از اینجا می
 رانید. من به این جرات شما حیرا نم
 بفرمایید، دروازه اینجا است!

دیک اظهار داشت: (اگر شما اینطور
 رفتار می کنید، من از اینجا می روم منتها
 آمده بودم تا شما اخطار بدهم.)
 (پپو ... به اخطار دادن شما خندهام
 می گیرد!)

(من آمده ام شما بگویم که بقره تصمیم
 گرفته تا شما بعد ازین پول مورد احتیاج
 تانرا خود پیدا کنید تماش همین بود.)
 سکوت مرگباری مستولی شد تا اینکه
 صدای لرزان ایلان سکوت وحشتنا را در
 هم شکست و عین کلمه را تکرار کرد:
 (بقره؟ اما آقای گاردون: شما فکر
 میکنید که رای در دارو دسته بقره ها شامل
 باشد؟)

(شاید شنیدن این حرف برای او تازه می
 داشته باشد، اما متاسفانه همینطور است
 که گفتم. رای، این دو نفر مهمان شما
 چا کران وفادار این جناور است. لولا مثل
 شوهرش از او معاش می گیرد.)

رای فریاد زد: (دروغگوی! لولا اصلا
 از دواج نکرده است شما یک دروغگوی
 سخیف هستید خارج شوید پیش از آنکه
 من شما را از اینجا بیرون کرده باشم!)
 ایلا با نگاه خود از گاردون التماس نمود
 خارج شود و گاردون به طرف دروازه رفت در
 آستانه دروازه دور زده نگاه گرختی به صورت
 لیو برادی الگنده گفت: (در کتاب اسمی
 همکاران بقره علامه سوالیه بزرگ مقابل
 نام شما گذاشته شده است. برادی متوجه
 جان خود باشید!)

برادی زیر فشار این کلمات گاملا
 خرد شد و کلمات دیک راستی ضربتی بود
 که بروی وارد گردید، اگر جرات آنرا
 میداشت که بدنیال گاردون برود، بدون
 شک این را می کرد و در دهلیز از او
 می پرسید که از کجا به این موضوع پی
 برده است؟ اما او که این دل و گرده را
 نداشت و او باتمام قد و بالای کشیده اش
 بیحرکت ایستاد، بانگاه غم آلود
 بلا تکلیف به دروازه اتاق که در عقب دیک

ایستاده بود نشده، دروازه را خو دشس
 به شدت باز کرد.

دید گاردون آنجا بود و داخل اتاق
 شد.

او یکی را بعد دگر با چشمای خندان
 دیده با رضایت خاطر گفت: تصور میکنم
 داین علامت بقره ها بعضی از شما را
 ترسانده باشد؟

لولا زود تر به خود مسلط شده جواب
 داد: (شما خوب نگردید که خواستید مارا
 بترسانید. من بعد از اینکه در جراید و
 روز نامه در باره بقره ها و سازمان آنها
 مطالب زیاد خوانده ام، از آنها می ترسم.)
 دیک با لحن جدی و در عین حال
 استهزای گفت: (این کشف تازه منست
 یک بقره ای که در درجه سیام قرار دارد این
 نوع علامت دادن را بمن آموخت و او بمن
 گفت که این زیگنال سر دسته و بزرگتر
 بقره ها است که هر وقتی خواسته باشد
 یکی از زیر دستان را ببیند، همین علامت
 را میدهد.)

لولا پاسخ داد: (این بقره ۳۳ ساله
 شما دروغ میگوید یقینا میلز این
 اطلاعات را شما داده است.)
 رخساره های لولا از شدت خشم سرخ
 شده بود.

دیک پاسخ داد: (من در اینجا اصلا از
 میلز نام نبردم.)

(اما خبر توقیف او را تمام روز نامهها
 نشر کردند.)

دیک گفت: (در هیچ یک از روز نامه
 ها و جراید راجع به او چیزی نوشته
 نشده است. و اگر این مطلب را کدام
 نشریه بقره ها چاپ کرده و شما از طریق
 خصوصی به آن دست یافته باشید، من
 از آن چیزی نمی دانم.)

رای یکقدم جلو آمده پرسید:
 به چه منظوری اینجا آمده اید؟

دیک جواب داد: (من میخواهم با شما
 خصوصی صحبت کنم.)

رای که به تدریج جراتش را از کف
 میداد در پاسخ دیک گفت: هیچ چیزی
 بین ما وجود ندارد که در حضور رفقای من
 گفته نتوانید.)

دیک جواب داد: (من میخواهم باشما
 یگانه کسی که حرف تان در باره اشسی
 صدق نمی کند، وجود خواهر شما در اینجا
 هست.)

لولا شانه هایشرا تکان داده، لیو برادی



یا در بدن لئو اثری از خالکوبی دیده میشوند؟

بقه های بزرگت خالکوبی نمی شوند . تو هنوز نمی فهمی که چه آینده بزرگ و درخشان در پیش روی داری عزیزم .

رای با سر انگشتان خود پوست نرم و لطیف دستهای لولا را تماس کرده گفت (لولا ، و اما در باره آنچه گاردون حکایت کرد چه می گویی ؟ او گفت که تو ازدواج کردی ، آیا این گفته او حقیقت دارد ؟)

لولا موهای رای را نوازش داده در جوابش گفت :

- (گاردون حسادت میکند نمی دیگر نپرس . من نمی توانم حالا همه چیز را بتو شرح بدهم . اما البته اینقدر بایسد بدانی که گاردون روی اهداف خاصی میخواهد ترا نسبت بمن متکول بسازد .)

چشمهای لولا در خشش عجیبی داشت و با نگاه خون رای را دیوانه میساخت و وقتی رای خواست او را در آغوش خود بکشد ، لولا به تر نیب ماهرانهی خود راز میان باز و ان رای بیرون آورده اظهار کرد :

گوشش بده که چه می گویم . من همین حالا تیلفون می کنم که یک میز ریزرف کنند و تونان را با ما میخوری . ما امروز به سلامتی بقه کوچک بزرگ می نوشیم به سلامتی کسی که مامعه را نان میدهد . اما وقتی لولا گوشک تیلفون را برداشت متوجه یک جسم فلزی کوچک شد که در زیر تیلفون نصب شده بود .

لولا پرسید ، (این یک اختراع نو است ؟)

رای جواب داد: اینرا دیروز نصب کرده اند . بسته کار تیلفون بمن گفت یک نفر در اتنای رند و برق تیلفون کرده و به اثر بر خورد با بر الکماک صدمه شدید دیده بود ، بعد از آن واقعه این آله را بصورت تجربوی در تیلفونها نصب می کنند . اگر چه وزن گوشک تیلفون را زیاد کرده و همچنان بد قواره است . اما ، لولا گوشک را سر جا یش گذاشته روی تیلفون خم شده اظهار نظر نمود : (این یک دیکتافون است و در طولی تمام لحظاتی که ما باهم صحبت کردیم دیگران توانسته اند بحر فهای ما گوشش بد هزند لولا بطرف دیوار بخاری رفته ، سیخ مخصوص پس و پیش کردن آتش را آورده ضربتی محکم بروی قوای فلزی فرود آورد .

انسیکتر الک که در دفتر خود نشسته و تا آن لحظه گوشک را در گوش گذاشته بود ، قلم پندل را روی میز نهاد و آهی کشید .

سیس با دفتر پولیس مرکزی تماس تیلفونی گرفت :

(شما می توانید دیکتا فون نمبر ۹۳۷۱۸ را باز کنید .)

الک کتابچه یاد داشت استینو گرام خود را جمع کرده ، بطرف میز کار خود رفت آنرا در کنار ماشین باطل کننده اسناد گذاشت و وقتی یاد داشت ها بصورت پارچه هایی ریژ ریژ کاغذ تبدیل شد آنها را از کلکین اتاق دفتر به طرف در یشا انداخته ، نگاهی به سطح دریا که انوار طلایی خورشید بر آن می تابید الگند در قلبش احساس آرامش و خوشی کرد .

باقی دارد .

لولا اظهار داد : (پست ! صدای قدمها شنیده می شود و رای بر می گردد . خدا را شکر که ایلافت! آخ امروز چه یک روز بد است ، من هر طرف بقه های سبز را می بینم مانند یکالکولیس که درحالت تخت شدن نشه و بروز ترس موشها سفید را تخیل میکند .)

لولا قوطی طلایی سگرت خود را باز کرده ، سگرتی روشن میکند و گوگرد نیم سوخته را با سرا انگشتان خاموش می سازد سپس چهره دل انگیزش را بطرف رای بر گشانده از روی شانه خود او را می تگرد و بر دی می پرسد: نظر تو راجع به بقه ها چیست ؟ آنها در پوابر خدمات کوچک و کم پولزیدمی پردازند .

رای بصورت او خیره شد . و حیرت زده سوال کرد: (منظورت چیست ؟ آنها مردمان پست فطرتی هستند او باش های هرزه هستند که آدم می کشند .)

لولا سرش را بعلامت نفی شور میدهد همه شان اینطور نیستند که تو می گویی البته جمعیت بقه ها میکنند اینطور عمل کنند . اما بقه های بزرگ دگر رقم مردم هستند . منهم یکی از آنها هستم و برادی هم .)

برادی نیمه خشمگین و با ترس و لرزش حرف لولا را قطع میکند : (لعنت به شیطان ، تو چه جفتک می گویی ؟)

لولا پاسخ داد : (آرام باش لئو ، او باید دیر یا زود بداند او جوان بسیار زرتک و هوشیار است و نمی شود تأذیر وقت او را به بهانه همکاری یا سفارت جاپان بازی داد . چرا نباید بفهمد که او هم یک بقه است ؟)

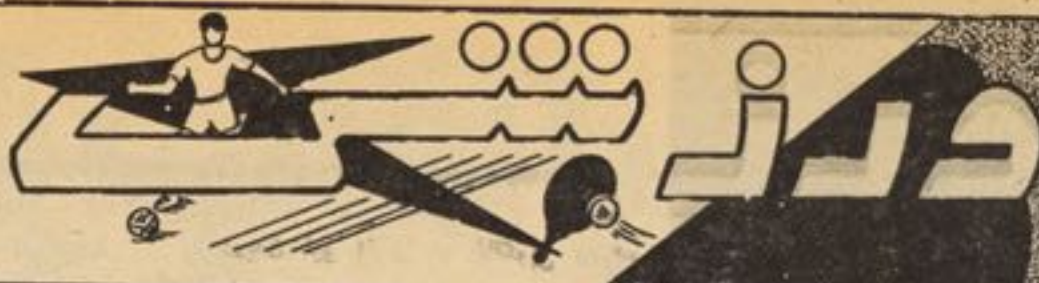
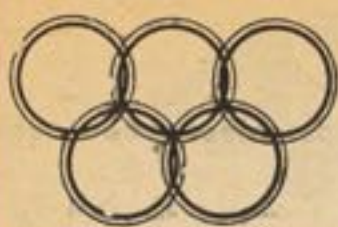
رای در حالیکه موازنه اشرا از دست داده بود دادزد: «یک بقه؟» و بصورت یک ماشین حرفهای لولا را تکرار کرد . لولا خونسرا پشت سر جوگی که رای نشست رسانده گفت : (من نمی فهمم چرا آدم جاسوسی یک کشور خارجی را قبول کند و امداد مملکت خون را به بیگانه ها بفروشد ، اما از وارد شدن در سازمان بقه ها هراس داشته باشد ؟)

ترا از بین هزار ها نفر انتخاب کرده اند زیرا در تو استعداد فوق العاده یافته اند تو نباید بخشم بیایی ، بلکه این یکنوع تملق گوئیست که از تو می شود ، لولا دستهای ظریف و باریک خود را به دور کردن رای حلقه کرد . لولا با زیبایی و رفتار فتنه انگیز خود روح رای را مثل موم در دست خود داشت رای او را بوسید .

رای با تردد پرسید: (کدام عمل؟ راستی بد را از من انتظار نخواهند داشت ؟ من راستی برای چنین کاری ساخته نشده ام که با میله آهنی استخوانهای جمجمه کسی را خرد کنم . اما تو راستی حق بطرف هستی نباید تمام بقه ها را متهم به آدم کشی و جنایت کاری کرد . مخصوصا نباید بقه های بزرگ و رئیس بقه ها را مسؤول اعمالی دانست که نفر های او انجام میدهند .

اما یک مطلب را بتو باید گوشزد کنم که بیچوجه حاضر نیستم روی بازو یم را خالکوبی کنند :)

لولا در حالیکه دستهای ظریفش را دور کردن او می انداخت اظهار کرد : (تو جوانک احمق ! مگر من را کسی خالکو بی کرده است ؟)



مسابقات پهلوانی بین کلب های آزاد

مسابقات پهلوانی بین ده کلب آزاد ورزشی در جمنا زیوم پولسی تخنیک روز اول جدی افتتاح گردید مقصد از دایر نمودن این مسابقات تفهیم، تکنیک های جدید برای پهلوانان کشور، همچنین بلند بردن سطح پهلوانی در کشور است.

این مسابقات که در وزن های مختلف صورت میگیرد، در بین تیم های آزاد، آریانا، جمهوری ریت افغان وطن میوند، همت، برومند آراین، بامیان و پنجشیر اجرا می گردد.

چهره های ورزشی

سید بشیر «میر زاده» یکی از ورزشکاران است که علاقه خاصی به بوکس دارد و وی که دارای اندام سپورتنی بوده و کرکتر سپور تمین را دارد، در کلب ورزشی «میر زاده»

بحیث رهبر و رهنما در میان یک عده علاقمندان بوکس، ایفای وظیفه میکند و میخواهد به این

قسم در تقویه سپورت کشور سهم بگیرد.

«میر زاده» در مورد آینده سپورت در پر تو جمهوریت خوشبین بوده و اخلاق و رویه را در کار و فعالیت سپورتنی ورزشکاران سخت مؤثر میدانند.



سید بشیر:

هنوز برای خود در ورزش باسکتبال در میان انانث رقیب نداشته و همواره در مسابقات که شرکت کرده، موفقیت های را کمالی نموده است که کم نظیر بوده است

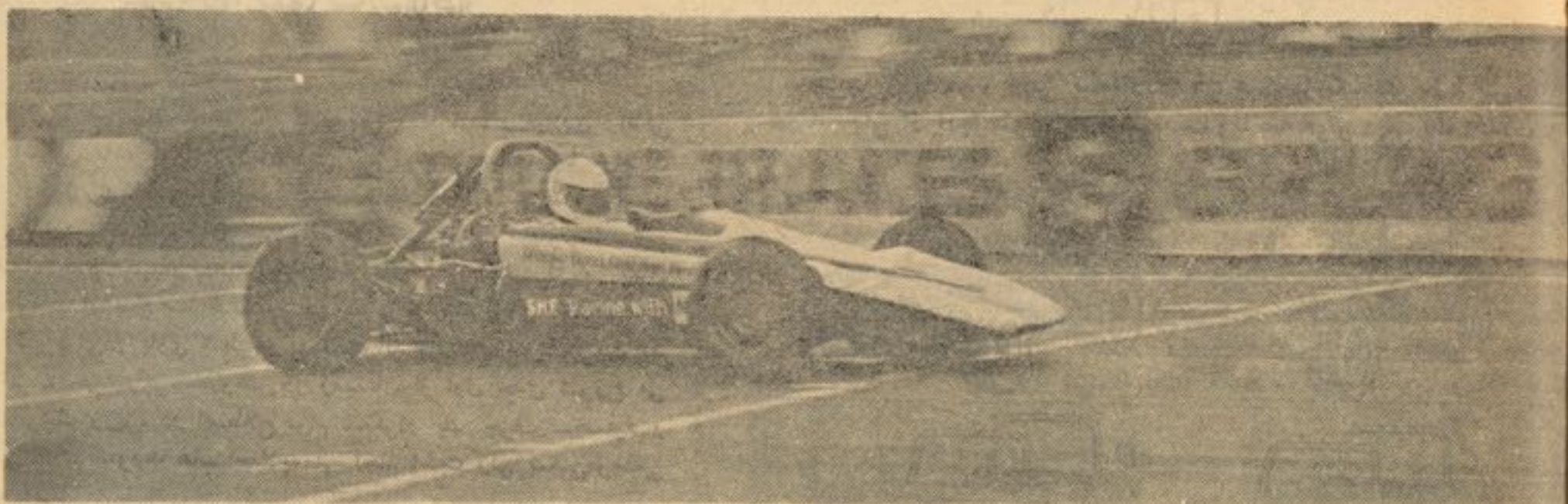
وی که فعلا بحیث معلم در لیسه رابعه بلخی کار می کند، عضو کلب ورزشی پوهنتون بوده، تعدادی زیادی شاگردان لایق در رشته های مختلف سپورتنی تربیه کرده است ظاهره به ورزش والیبال نیز دسترس کامل دارد.



ظاهره:

درخشان ترین چهره ورزشی نسوان در محیط پوهنتون بوده و تا

موتوردوانی



در جهان غرب، از جمله بازی‌های رایج ماشینیسم رو یکار آو رده‌وعدۀ غربیان آنرا می‌پسندد و ورزشی تفریحی است، بنام موتوردانی که سالانه چندین بار مسابقات آن در کشورهای مختلف اروپا یسی دایر میگردد و یکتعداد ورزشکاران درین رشته نظر به ذوق خودشان تربیه میگردد و در مسابقات مهم اشتراک میکنند.

میخواهند لقب قهرمانی این ورزش را اختیار نمایند که بدبختانه عدۀ زیادی از کسانیکه میخواهند درین رشته قهرمان شوند، یا جان خود را از دست میدهند و یا هم جراحت مهم در یکی از اعضایشان وارد میگردد که بس خطیر است.

در عکس بالا مسابقۀ موتوردوانی را مشاهده می‌کنید که در یکی از کشورهای اروپا بی صورت گرفته است.

نشان زنی

از بازی‌های که تاریخ بس کهن دارد، یکی هم نشان زنی به هدف است که اینک تقریباً در کشورهای موجود آن احساس نمیشود، اما در کشورهای دیگر یکتعداد کسانی وجود دارند که علاقه مفراطی به این بازی نشان داده و به آن می‌پردازند.

این ورزش که با تیرو کمان و تفنگچه‌های مخصوص عرض وجود می‌کند مانند هر ورزش دیگر به اثری دست و تمرین زیاد و ورزشکار علاقمند به آن را در کارش قهرمان مینماید و این ورزش را در مسابقات بین‌المللی او لمپیک شامل بوده و تعدادی از کشورهای خاص خاطر اجرای مسابقات آن، اشخاص ورزیده خود را در میدان مسابقات بزرگ اعزام می‌نمایند.



وظیفه مربیان در تربیه ورزشکاران

ورزشکاران که در مسابقات شرکت میکنند و با هم بازی‌های دوستانه بین تیم خود انجام می‌دهند، بایست از اصول و مقررات وضع شده بازی‌های مورد نظر اطلاع کامل داشته و از وضعیت میدان مسابقه، و دیگر شخصیات که در بازی موجود است بی‌خبر نباشند، که در تفهیم این امر مربیان و کسانیکه رهبری تیم‌ها را بدست دارند، نقش ارزنده و مهم را ایفا میکنند در عکس فوق، مربی یکی از تیم‌های باسکتبال را مشاهده می‌کنید که قبل از شروع بازی مادر باره مسابقه با ورزشکاران صحبت میکند.

سو تو قاسم کدام است؟

WATAN PLASTIC SHOE CO.

روغن لاکس - سو دا رنگ

شرکتی صنعت برت سٹیٹ

جواب
نشان

بایوشید ن جو دابها ی زیبا و

شيك اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید

این چیست؟

۱- بزرگترین شاعر انگلستان که از ۱۵۶۴ تا ۱۶۱۶ میلادی زندگی کرد - ۲- آشکار- قاطر - ۳- در زبان ادبی معنی يك را میدهد اما عوام آن را بمعنی آدم زیرك استعمال می کنند - عاقبت ندارد - دانشمور است اما دانش ندارد - حوض میان تپه - ۴- جا یز - ما ، نیمفرو شیم تو سیم سیاه خود نگهدار - صد و یا زده میشود - ۵- مرکز پر تگال - بیت «پشتو» - از مس سا ختہ شده - ۶- از مقامهای موسیقی هندی - به مهره ای در بازی شطرنج که نمیتواند از جای خود حرکت کند گویند - ۷- حرف ججدعربی - معکوشش در زمستان از اول جدی شروع می شود - ۸- کوچک و ریزه در اصطلاح عوام - تکرار يك حرف - تصنیف و ترانه خوانی - ۹- صورت ها - اصلا بمعنی لجام است ولی بمعنی موضعی که یگانه مدخل قریه یا شهری باشد نیز استعمال میشود - از موسیقی دانهای مشهور المان - ۱۰- اشاره بندور - ضمیر جمع متکلم - فهم در یافت مطلب - معکو شش بد است - ۱۱- دیوار شهر ها را در قدیم می گفتند - حیوانی است اهلی که قوتش را واحد طاقت ماشین قرار داده اند - ۱۲- بزرگترین روز در تاریخ ملی افغانستان .

15 11 1 9 8 7 6 5 4 3 2 1
 1
 2
 3
 4
 5
 6
 7
 8
 9
 10
 11
 12

۱- جنگی که ناپلیون در آن شکست خورد دوست همصحب
۲- کوزه شکسته - خروش - ۳- الف الف ندارد ... اگر آب زندگی با
ردهرگز از شاخ بید بر نخوری - زادات ظرف - کافی است - ۴- یک
نوع گل است - اسم فاعلش نالان است در مانده و مبهوت - ۵
ضد قهر و جنگ - بسیار نیست - دوا - ۶- از حیوانات موزی - خوب -
پسوندی است که مشا بهت را می رساند - ۷- شاید باید عدد صددر
پنجم - ۸- گرفتن آفتاب - اسم صوت است و تأثر را میسر -
سازد - خوف - ۹- پوشیدن - جای نشستن و بحث و مذاکره کردن -
شکستن و نیز از جمله اعمال حسابی است - ۱۰- تهی نیست - اسپدم
بریده - دارای روغن - مرغابی - ۱۱- پرده - این نیز پسوندی است که
مشا بهت را میسر سازد - ۱۲- از ماه های قمری - از ولایات سمت شمال.

زنگ تفریح

عمل ضرب آسان

۶۵۴	X	۳۳ (۱)
۱۳۰۸		۱۶
۲۶۱۶		۸
۵۲۳۲		۴
۱۰۴۶۴		۲
۲۰۹۲۸		۱
۲۰۹۲۸		
۶۵۴		
۲۱۵۸۲		

بطوریکه ملاحظه میکنید آخرین عددی که بدست آمده است حاصل مطلوب است، اما اگر عددی که میخواهید نصفه کنید خودش یا نیمه اش قابل قسمت بر ۲ نباشد باز هم آنها را در کنار یکدیگر بنویسید و از عددی که قابل نیمه کردن نیست، يك عدد کم کنید و بقیه را نصف کنید و عدد يك را در يك طرف آن بنویسید تا نشانی شده باشد. وقتی که عمل به آخر رسید، همان عدد یا اعدادی را که نشانی کرده اید با آخرین عددی که بدست آمده است جمع کنید، حاصل جمع، حاصل ضرب خواهد بود، مثلاً میخواهید عدد ۳۳ را در ۶۵۴ ضرب کنید صورت عمل چنین است:

۹۲۶	X	۶۴
۱۸۵۲		۳۲
۳۷۰۴		۱۶
۷۴۰۸		۸
۱۴۸۱۶		۴
۲۹۶۳۲		۲
۵۹۲۶۴		۱

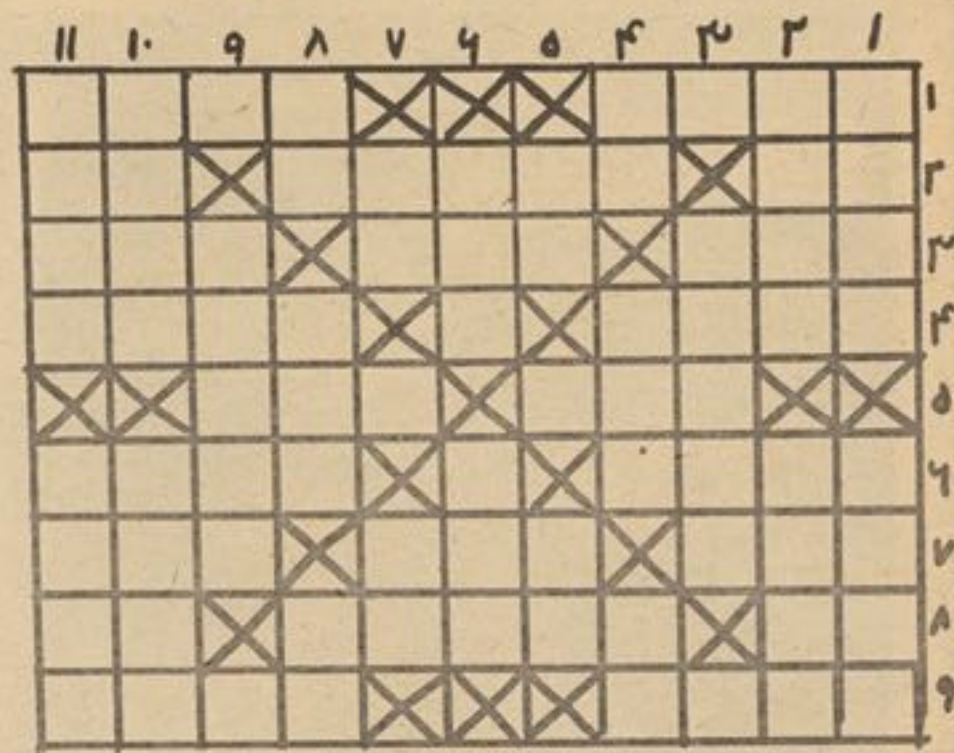
این روش ساده ضرب که در صد ها سال پیش معمول بود میتوانند برای شما يك نوع سرگرمی محسوب شود و البته نسبت به روش معمولی ضرب وقت بیشتری بکار دارد.

دو عددی را که میخواهید در یکدیگر ضرب کنید، در کنار يك دیگر بنویسید بعد یکی را نیمه و دیگری را دو برابر کنید و حاصل هر کدام را در زیر عدد اصلی بنویسید و این عمل را ادامه دهید تا وقتی که عدد نصف کردنی منتهی به عدد يك شود، آخرین عددی که در ستون مقابل بدست آمده است حاصل ضرب دو عدد اولی خواهد بود، مثلاً میخواهید عدد ۶۴ را در ۹۲۶ ضرب کنید صورت عمل چنین است:

جدول کلمات متقاطع شماره (۲)

افقی

۱- از لسا نهایی متد اول و را یچ-اسیر-۲- رطوبت- از میوه های بدون درخت- از ادویه خوشبوی که در میان چای هم می اندازند-۳- آن سوی سقف خانه- آنرا بوستان هم میگویند- سابقا مملکت سوریه را میگفتند-۴- املایی غلط یکی از غذاهای شیرین- میوه ای خوشکباری که در دو ولا یسات باد غیس و سمنگ-ان از همه جا بیشتر بدست می آید-۵- تن- ... اگر سلسله جنبان شود مورثا نند که سلیمان شود-۶- همیشه- يك نوع شیرینی است که بشکل پشم محلول ساخته میشود-۷- در زبان پښتو معنی (داشتن) را میدهند- سرحد- از دات نسبت در زبان پښتو-۸- تکرار يك حرف- از سبزیجات است- نفس-۹- محل شستشوی انسان- نام دیگرش شکر است.



طرح کننده: هونسه بشیری

عمودی:

۱- آنرا طلای سفید میخوانند- کشتیبان-۲- از جهات شش گانه- نمایشنامه-۳- معکوشش یا حذف يك حرف حیوانی است بارکش-۴- موتر سرویا- بشر- مفقود-۵- آب خالص میوه (عربی) ضمیر مفرد متکلم-۶- پروا- آنچه مریض احساس می کند-۷- نصف دروغ- مرد نیست-۸- حیوانی است اهلی از خانواده گوسفند- وسیله هوادادن به تانیر موتر و با یسکل- مایه زندگی-۹- از ترکیب فعل ماضی و امر شستن- حاصل میشود-۱۰- جمع دهم وجودی که برگردن همه حق دارد-۱۱- وقتی که پوست گو سفند ذبح شده را همراه گوشت نگهداری یا طبخ کنند، چنین میشود- بر سه قسم است: اسم، فعل و حرف.



اختلافها را پیدا کنید

در این تصویر چند اختلاف وجود دارد که برای یافتن آنها به کمک شما احتیاج داریم، لطفاً آنها را یافته برای ما بنویسید.

حسن خوش

در شماره های گذشته خواندید:

«واندا» دختر یست که در شرکت عطر فروشی یک وکیل دعوی بنام (ژیو) کار میکند. یکی از همصنفی های دوره شامگردی اش است می رود، و تصادفا در آنجا یک همصنفی سابق دیگرش را که «موریس» نام دارد و را که یک بچه دلپسند است نیز ملاقات میکند. (موریس) و «واندا» متقا بلتا به یکدیگر ابراز دوستی نموده و بعد از چندی باهم ازدواج میکنند. یک روز «واندا» میگوید که انتظار طفلی را دارد و دیگر نمیتواند کار کند. اما «موریس» بخاطر معیشت خو دو همسرش در پهلوی درس، بعد از چا شست کار میکند چند روز بعد طفل تولد میشود. اما (ایرین) همینکه میشوند «موریس» بعد از چاست کار میکند، متاثر میگردد. و اینک بقیه داستان :





متن بیانیه پوهاند دو کتور نوین . . .

انکشاف و امتزاج انواع ثقافت و کلتور آسیا چه اقداماتی باید صورت بگیرد.

این وظیفه چنین یک کنفرانس مهم و بزرگست تا پرابلم هایی را که ملل آسیا به آن در ساحه کلتور مواجه میباشد مخصوصا پرابلم های را که ملل روپانکشاف آسیا در ساحه کلتور دارند تشخیص داده و تصنیف کنند و در راه حل آنها مشترکا بکوشند. در مورد فعالیت های کلتوری بین ممالک آسیا تفاوت های زیادی دیده میشود. چون مناطق مختلف آسیا با همدیگر خیلی متفاوت میباشد لهذا میتوان گفت که آسیا در ساحه کلتور یک مجموعه تنوع است.

جدیت کار این کنفرانس جوابی خواهد بود برای این سوال.

از طرف هیات نمایندگی جمهوری افغانستان پیشنهاداتی را برای نمودن اجتماع ارائه میدارم

یک موسسه جوانان آسیا که مرکز آن در یکی از ممالک روپانکشاف آسیا باشد برای مطالعه مسایل جوانان تاسیس شده میتواند. یک مصوبه باید توسط این کنفرانس به تصویب برسد تا به موجب آن هویت ملی اهل هنر و دانش ممالک دیگر احترام گردیده و دیگران آنها را از آن خود نشمارند.

در این قسمت، شیاعلی رئیس میخواست توجه این مجلس را به این حقیقت ناگوار جلب کند که وقتا فوقتا بعضی ادعاهای نادرست در مورد افتخارات کلتوری و اهل دانش ما صورت میگردد ما امید داریم چنین ادعاهای بیش از این صورت نگیرد. ناجائزیکه به رژیم جمهوری در افغانستان مربوط است از این موقف کلتوری خود جدا دفاع نموده و تحمل آنرا ندارد نامزد استفاده که تجاوز صریح کلتوری نیز نامیده شده میتواند بر افتخارات ملی ما صورت بگیرد.

یک مرکز فولکلوریک آسیایی تاسیس شود تا تحقیقات کلتوری را در ممالک آسیایی انجام بدهد و هفته های فولکلوریک رایبه سویه های مختلف وقتا فوقتا ترتیب نماید. آبدات و آثار تاریخی ممالک آسیا در معرض از بین رفتن قرار دارد و عدم وجود متخصصین و منافع پولی آنچه را نیاکان ما ساخته و پرداخته اند تهدید می نماید.

این امر مساعی زیاد و خطیری را بدوش ما میگذارد. یونسکو درین باره نقش خود را داشته و باین نقش ادامه میدهد.

لیکن یک طرز العمل آسیایی بر ای حل مسایل آسیایی اثر فوق العاده خوب خواهد داشت. در حالیکه ما مساعی چنین موسسات بین المللی را تمجید میکنیم ما معتقدیم که یک کوشش موثر آسیایی هنوز وجود ندارد.

شیاعلی رئیس!
باید این موضوع را بخاطر داشته باشیم که بین مخابرات و مواصلات و فعالیت های کلتوری ارتباط بسیار نزدیک موجود است. مطبوعات و اطلاعات برای داعیه تاسیس شش سلایبی کامل کلتوری بین ممالک خدمات زیادی را انجام میدهد. و در عین حال تهدید مینماید که اشکال و انواع اصیل لثقافتی از بین خواهد رفت. لیک با راهنمایی مفید و مناسب میشود که وسایل تبلیغ و نشر بین نسلها این جرات و آگاهی را بوجود آورد که آنها برای حفظ آنچه بایشان متعلق است و از ایشان نمایندگی میکند مسئولیت دارند. امید وارم این نظریات مورد مطالعه قرار گیرد.

در خانه شیاعلی رئیس، بنماینده هیات جمهوری افغانستان میخوام به شیاعلی سر مشیونسکو و اعضای سکرتریت که این

ایشان از یکطرف از آزادی ابتکار و تسجد بر خود دار باشند و از جانب دیگر ابتاعات هنری را در خدمت مردم بکار برند. استفاده نمودن از هنر و امکانات جهت پیشبرد کلتور مادی و نزدیک ساختن کلتور معنوی با کلتور مادی که امره پیشرفت های ساینس و تکنالوژی باشد.

آشنا ساختن مردم با سنت و رسوم اقوام مختلف کشور در روشنی اهداف مشترک و روحیه وحدت ملی.

مساعی ساختن زمینه برای قبول پدیده ها و انگیزه های کلتور جهانی که قهرای بسوی وحدت و زیست با همی روان است.

تهیه وسایل اطلاعاتی و تزویر کننده که مردم را برای سیمگیری فعالانه در مقابل فعالیت های کلتوری تشویق و ترغیب نماید. علاقمند ساختن مردم با هنر تمثیل و صنایع مستظرفه. تربیت نمودن پرسونل کلتوری که بتواند در حل مسایل جوانان و رهنمایی آنها بسوی مصروفیت های تعمیری نقش عمده ای را ایفا کند.

مجادله با خرافات و ذهنیت های منفی که مانع پذیرش مفکوره های علمی، اجتماعی، بهبود اقتصادی و مبارک بهداشت صحی میباشد.

تشویق مردم برای اشتراک در ورزشها، سرگرمیها و سایر پدیده های کلتوری فزینی.

آماده ساختن زمینه برای انکشاف و تعمیم زبانهای پیشرو و دری و زبانهای محلی از طریق وسایل نشری و تعلیمی.

حمایه جنبه های امیل میراث فرهنگی و جلوگیری از نفوذ جنبه های زشت و منفی

کلتور های بیگانه. تنوع و تحقیق آکادمیک درباره سنت و رسوم ادبیات عامه و سایر عناصر فولکلوریک جامعه. حفظ نمودن تمام آبدات تاریخی و میراث فرهنگی کشور.

معرفی کلتور افغانی بدیگر جوامع و موسسات بین المللی از طریق روابط فرهنگی و تدارکات ها. صحنه تمثیل فلمها طبع و نشر کتب و وسایل موسسات و امور توریسم و سایر ساختن کنفرانس ها و سمینارها و سایر فعالیت های کلتوری.

احیاء و ترویج صنایع دستی و خاص افغانستان.

نکات برجسته و بخصوص که در این پالیسی قابل توجه می باشد حسب آتیه:

باینکه پالیسی مستذکره به پالیسی کلتوری مسمی گردیده پالیسی اطلاعات و کلتور هر دو را احتوا میکند. این پالیسی حاوی اصالت، معیارات و مشخصات ملت افغان و تصمیم رژیم جمهوری در مورد حمایه و انکشاف موسسات کلتوری و اطلاعاتی ملی می باشد.

این پالیسی سندیست که اتخاذ روشها و احتیاجات نوین را در ساحه کلتور سهولت میدهد. بالفاظ دیگر، افغانستان با اساس آن پدیده هایی را که برای اصالت کلتوری آن و نیز برای موقف یک کشور بیطرف مفید باشد، قبول میکند.

پالیسی کلتوری را ادارات مربوط وزارت اطلاعات و کلتور انکشاف میدهند.

تعمیر و تفسیر مینماید و بمنصه عمل میگذارد این ادارات عبارتند از موزیم ها، حفظ آثار و آبدات، موسیقی هنر تمثیلی فولکلور، هنر فلم، کتابخانه ها، رادیو، سمعی و بصری، مطبوعه و غیره.

شیاعلی رئیس!

این نکات مقد ماتی ما را به این سوال منطقی و اساسی رهنمونی مینماید: ملی دهه که پیش روی ماست برای حفظ،

بارائے اینم کوپونہ بنانید گیہای

فابریکے بوسے تعجب از تخفیف

۵۰ فیصد استعار نمایند



بقیه صفحه ۱۸

آیا کنفرانس ژنیو . . .

عربی مصر نتیجه این اجتماع را امید بخش میداند.

و اراضی است از اینکه می بیند لا اقل قدم اولی درین راه برداشته میشود و همکاری دوقدرت بزرگ ایالات متحده امریکا و اتحاد شوروی را در حل این معضله جلب می کند. اردن هم از نتیجه این کنفرانس امیدوار می نماید. اما سایر کشورهای عربی خصوصا سوریه، عراق، لیبیا و الجزایر که سهم شان در بحران شرقیانه در تشکیل جبهه عربی و دفاع از منافع جهان عرب قاطع بوده میتواند در مورد نتایج کنفرانس صلح ژنیو مشکوک معلوم میشوند. از همین سبب است که طرفدار اقدامات جدی تر علیه اسرائیل و کشورهای طرفداران می باشند سایر کشورهای علاقمند بیشتر ازین موضوع اطمینان دارند که بالاخره اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا دو جانب را بسازش و ادار خواهد ساخت. سازش که متضمن حل عادلانه مشکل شرقیانه باشد و عربها را به حق شان برساند. اما اگر این متارکه ها و گفتگوها صرف فاصله های بین دو جنگ را در شرقیانه زیادتیر سازد و از آن هم اسرائیل به نفع خود استفاده برد و آن صورت نمیتواند به آمدن صلح در شرقیانه امیدوار بود و دیربازود عربها خود را مجبور به آزاد ساختن قلمرو های اشغال شده خود خواهند یافت. اگر کنفرانس صلح ژنیو را موافقانه هم تصور نماییم نتایج آن بسیار بعد معلوم خواهد شد. زیرا برقراری او بریند رانمیتواند موقعیتی در پایان این بحران شمرد. چه بار بارها تا حال در شرقیانه او بریند برقرار شده آنچه میتواند آغاز پایان این بحران شمرد شود، آغاز عقب نشینی قوای اشغالگر اسرائیلی از قلمرو های اشغال شده عربی می باشد و هر چه زودتر این کار شروع شود بهتر خواهد بود دیده شود آغاز مذاکرات بین نمایندگان نظامی مصر و اسرائیل در نماینده ملل متحد و ژنیو درین قسمت چه کاری را از پیش خواهد برد ؟

های طرفدار اسرائیل می باشند و حتی اکنون این نظر در الجزایر قوت گرفته است که باید از منابع پولی و طلائی کشور های عربی برای درهم شکستن مو قف پولی امریکا بحت طرفدار اسرائیل استفاده شود و هم این موضوع که کشور های حوزه خلیج قیمت نفت خود را دوچند خواهند ساخت از نیمه هفته پیش اکثر کشورهای های توریذ کننده نفت را نگران داده است.

جراوش استفاده از حربه نفت طرفداری میشود ؟

برای آنکه کشور های عربی تولید کنند نفت یقین ندارند اسرائیل حاضر خواهد شد قلمرو های اشغال شده عربی خارج گردد زیرا آنها چندین بار دیده اند که اسرائیل صرف مدت اشغال سرزمین های را دوام میدهد و ازین فاصله برای تجهیز خود و بدست آوردن موقعیت های مزید علیه عربها استفاده می کند. حتی از گفتار ابابیان وزیر خارجه اسرائیل در پایان کنفرانس صلح ژنیو هم این نیت تل ابیب نمایان میگردد. زیرا او خوش بود از اینکه بگوید راه برای عقب نشینی قوای مصر و اسرائیل در طرف خط متارکه جنگ جون ۱۹۶۷ باز شده است و ممکن است این راه بالاخره به عقب نشستن در امتداد سرحدات مصون و مطمئن برای اسرائیل بیانجامد. و عربها همه میدانند که مقصد از عقب نشستن در امتداد سرحدات مطمئن نزد اسرائیل چیست ؟

زیرا بارها اسرائیل از سرحدات مصون و مطمئن برای خود صحبت کرده و درین سرحدات مصون یک قسمت زیاد قلمرو های عربی را شامل وانمود کرده است. چون منطقه سوق الجیشی شرقی، منطقه غزّه، ارتفاعات جولان و قسمت شرقی شهر بیت المقدس مربوط کشور اردن.

نتیجه اوجه قرار است ؟
نتیجه کنفرانس صلح ژنیو نزد اسرائیل ایالات متحده امریکا، اتحاد شوروی و سر منشی ملل متحد موافقانه است، جمهوری

کنفرانس مهم را به این سویه عالی دایر نموده اند تبریک بگویم. همچنان وظیفه من است تا به اطلاع اعضای محترم برسانم که حکومت جمهوری افغانستان حاضر است

جلسه دیگر این کنفرانس را در افغانستان دایر کند. از شما تشکر میکنم.

خاتمه

تصحیح

در شماره گذشتہ در را پسو (موسسه های حیوانی عده ای منجر به آدم کشی شده) اشتباها نام «محمد طاهر» و «حبیفه» آمده است که از نام اولی ذکر در در دوسریه نشده است و دومی هم اصلا در موضوع دخالتی ندارد. ضمنا دوسریه به ولسوالی میرپنجه رگوت رجعت داده شده است نه در ولسوالی قره باغ. و در دوسریه مورد درمستن راپور ولسوالی «ولسواله» خوانده شود.



گروپ آرین در حال اجرای کنسرت

هنرمند، هنر را باید

بشکلی در آورد که از محیط و طبقات اجتماع
مالهام بگیرد نه اینکه بیگانه باشد.

س - بنیادنی اعظمی چه انگیزه سبب شد
که شما و رفقای هنرمند شما به تشکیل این
گروپ هنری اقدام نمودید ؟

این هفته چهره های جوان يك گروپ هنری
بنام (آرین) به خوانند گان عزیز زوندون
معرفی میگردد .

ج - یگانه عامل که سبب شد که من و
رفقای من این گروپ هنری را بوجود آوریم
تشویق از هنرو هنرمند در طبقه جوان کشور
است. زیرا هنر موسیقی در جهان امروز اهمیت

بسیاری به جوان هنرمند که به غرض مصاحبه
با ما حاضر شده و به سوالات ما جواب دادند

از ایشان تشکر نموده و مصاحبه شانرا از
نظر خوانند گان عزیز گزارش میدهیم .

خاصی داشته و تمام کشور های جهان از
طبقه هنرمند موسیقی با صمیمیت استقبال
می کنند و موسیقی برای کافه مردم

س - بنیادنی رشا اعظمی لطفا خود و
همکاران هنر مند خود را به خوانند گان ما
معرفی کنید ؟

سبب سرگرمی گردیده وآلام زندگی را تسلی
میدهد و سروش های آسمانی سبب میشود
که مسرت و خوشی را در مجامع بخش کند.

ج - اسم من رشاد اعظمی و
رهبری این گروپ هنری را به عهده دارم و
رفقای من عبارت اند از :

ما برای منافع مادی . این گروپ هنری را
بوجود نیا ورده ایم در نگاه ما منافع مادی
و شهرت کاذب موجود نبوده و خواستیم با
تشکیل این جمعیت هنری در زمره گروپ
های هنری محسوب شده و به اجرای پروگرام
های خویش خدمتی برای مردم خویش کرده

بنیادنی محمد اکبر بیرک، بیانو نواز.

بنیادنی داؤد رامش ، اکلادیون نواز ،
بنیادنی عبدالله اعتمادی که به جازین آشنایی

باشیم . و امید داریم که در این عصر نو
ورژیم نو جهان نو که پیش از همه به

دارد ، فریدون رحیمی کنتر نواز ، بنیادنی
صبور انصاری تبله نواز گروپ ما میباشد.



رشاد اعظمی نفر نشسته با همکارانش

ج - به عقیده من از خوانند های محلی
(بار زیبای من) بیشتر در نظرم مرغوب
است .

طبقه جوان موقع میدهد ، ماهم بحیثیک
جوان سپی گرفته و موسیقی را بشکلی که در

خود آنست به مردم خود معرفی و آنرا

گسترش دهیم .

س - نظریه تان در قسمت گروپ های
هنری دیگر چیست ؟

ج - اگر نظر مرا میخواهید میتوانم بگویم
که از گروپ های هنری آن گروپ با ارزش

س - مشوق شما در این هنر چیست ؟

ج - اگر به خود ستایی تعبیر نشود می
گویم استعداد ما ، ذوق ما ، ما را در این

تراست که از تقلید خود را کنار نموده و هنر
را بشکلی در آورند که از محیط و طبقات
اجتماع خود ما الهام بگیرد نه اینکه بیگانه
باشد

رشته تشویق کرد ولی البته بنیادنی خاتم هم

رهنمای حقیقی مان محسوب میشود .

هنرمند امروز به عقیده من خادم اجتماع
خود است خاصه که ما این جمعیت هنری را

س - از تاسیس گروپ هنری شماچند
وقت میگذرد ؟

مخصوص طبقه عوام بوجوه آورده ایم و ما

خود را خوانند گان عوام دانسته و از مجمع
هنری این جمعیت نمایندگی میکنیم وآرزو

ج - این گروپ ما در روز های اول زندگی
قدم می گذارد هنوز بیشتر از دوماه نیست

که ما این گروپ کوچک هنری را تشکیل

دادیم ولی من ده سال است که به این هنر

آشنا بوده و از مدت چهار سال به اینطرف

با رادیو کابل همکاری دارم . و در آرکست

۲۲ نفری رادیو نیز آواز خوانده ام .

هر کشور و مردم آن از خود مقتضیات
خاصی دارند که نمی توان آنرا با دیگر ممالک

س - آواز کدام خواننده بنظر شما جالب
است ؟

مقایسه کرد مثلا آهنگ سازان ما که در اجتماع

جوان امروز مقام شامخی دارند هر چند جوان

هستند ولی چون آهنگ آنها از محیط و اجتماع
ما الهام میگردد در قلب مردم ما تاثیر خاصی
دارد مثلا خلاند و نینواز ...

ج - چون هر يك از خوانند گان ما
مکتب خاصی دارند که يك طبقه بدان علاقمند

است پس گفته نمیتوانم کدام يك از دیگری

بتر است و این قضاوت را به شنوند گان

عزیز میگذارم ولی خود من از خوانند گان

کلاسیک بیش از همه به استاد سر آهنگ

و از خوانند گان جوان به بنیادنی خلاند ظاهر

هویدا و اکبر رامش علاقه دارم و از طبقه
نسوان حنجره میرمن ژیل و قهرگل را ترجیح
میدهم .

س - بیشتر ازین زحمتی نداده میخواهم
از آرزوی اخیر شما استفسار کنم.

ج - محترما آرزوی ما سعادت مردم ما

علاقه مایه رژیم جمهوری ما و وطن ماست
و آرزو مندیم که در آینده نزدیک در اطراف

کشور ما در آستان های دور و نزدیک يك
سلسله کنسرت های را برای مردم

خویش انجام داده و ازین راه آرامش
وجدانی را حاصل کنیم .

هزار و یک



- ۵۹ -

با وجودیکه همه ساله در شروع زمستان ابلاغیه های پولیس مبنی بر احتیاط در قسمت استعمال زغال بلوط نشر میشود باز هم بی احتیاطی هایی صورت میگیرد.

در روزنامه انیس خبر مسموم شدن دوتنفر به اثر گاز زغال چند روز پیشتر نشر شد. فکر میکنم تا وقتی که خانواده ها خودشان متوجه خطر نشوند و بخصوص مستخدمین خود را از استعمال زغال بلوط در اتاق های در بسته و بدون منفذ بر حذر ندارند ابلاغیه پولیس جایی را نمیگیرد. امسال هم طوری که از همین حالا وضع هوا نشان میدهد سردی قابل ملاحظه ای را در زمستان استقبال خواهیم کرد و چون شدت سرما ایجاب میکند وسایل گرم کردن خانه مهیا شود امید است خانواده ها جدی تر بفکر جلوگیری از مسمومیت ها باشند و همین واقعه ای که در انیس نشر شد اولین و آخرین حادثه مسمومیت از گاز زغال در این زمستان باشد.

- ۶۰ -

این خبر که در روزنامه انیس نشر شده است شاید از جمله خبر هایی باشد که شدیداً به احساسات روغن دوستان برخورد نموده ... چپه شدن موتر لاری حامل روغن، آنهم در اثر تیزرانی و بی احتیاطی دریور و آنهم در داخل شهر حادثه ایست جگر خون کننده ... خوبست درین واقعه کسی تلف نشده است. بهر حال وقتی که وضع خراب و چپه شده موتر را در عکس آن مشاهده کردم جگرم خون شد خداوند به این نیز چلان ها انصاف دهد.

- ۶۱ -

در دفتر مجله نشسته بودم که زنگ تلیفون بصدا درآمد، گوشی را برداشتم شخصی بنام «امین» بامن صحبت میکرد.

او گفت :

من میخواستم این مطلب را تحریری بنویسم ... اما بهتراست تلیفونی بشنوید .

گفتم :

- کدام مطلب را ... ؟

- قصه گوشت خریدن و مشکلاتی را که برایم عاید شد .

گفتم :

- بفرمائید ... بنده حاضرم قصه تانرا بشنوم .

او گفت :

- بدنبال گوشت سرو کارم به

کارته رسید ، در آنجا یک دکان قصابی پیدا کردم یک کیلو گوشت

خواستم و یگانه نوت پنجاه افغانیکی را به قصاب دادم بفکر اینکه چون قیمت یک کیلو گوشت مطابق نرخنامه ۴۵ افغانی است، پنج افغانی برایم مسترد خواهد کرد اما غافل ازینکه قصاب انتظار دارد من پنج

افغانی دیگر هم بشکفم، به قصاب گفتم: گل آغا ... تو مگر نرخنامه نداری ... ؟

قصاب بابی اعتنائی گفت: نی آغا.. مه نرخنامه ندارم و قیمت گوشت هم پنجاه و پنج است. اتفاقاً یکی از دوستانم از آنجا میگذشت پنج افغانی از او گرفتم و به قصاب دادم. در کنار سرک پولیس ایستاده بود، جریان را به او گفتم. پولیس گفت:

- اینها خیلی بی انصافند ... شما لطفاً به ماموریت پولیس مراجعه کنید جزای او را میدهند .

به ماموریت پولیس مراجعه کردم مامور پولیس که جوان و وظیفه شناسی بود قصاب را احضار کرد. قصاب وقتی که دید من شکایت کرده ام فوراً گفت : من بالای این شخص (مرا نشان داد) پنجاه هزار افغانی طلب دارم. مامور پولیس که ازین مکاری ها زیاد دیده بود بایک استعلام او را بامن و یک پولیس به بناروالی فرستاد.

موقعی که به بناروالی رسیدیم وکلای صنفی همه جمع شده بودند و از اتفاقات روزگار وکیل صنفی قصابان کاکای همان قصاب بود.



- ای دختر زیبا و قشنگ که گیسوان افشان و اندام زیبا نی دارید و رنگ چشمان تان چون آسمان است و قد رسای تان دل می برد. من عاشق سگ تان شده ام امید است آدرس او را بمن بد هید .

درین موقع میخواستند به ذرایع مختلف قصاب متخلف را رها کنند ولی از آنجائیکه دیروز دیروز بود و امروز امروز است دست های مرئی و نامرئی نتوانست کار کند. قصاب حیلہ گر که چاره را حصر دید یکبار دیگر مقاله ایراکه از برداشت خواند، چشم هارا بست، دست کنار گوش گرفته گفت :

- یا ایها الناس ... این مرد که دعوی دارد من دریک کیلو گوشت مبلغ ناچیزی ده افغانی از او زیادتر اخذ کرده ام، مبلغ سه هزار و چند صد افغانی از من قرضدار است ...

از من گوشت بقرض برده و هر بار یکبار برای گرفتن پولم بخانه اش میروم بابرادران خود من عاجز مسکین را لت و کوب میکند. و با گرفتن این جملات برنگ برنگ گریه کرد .

این حرف های خنده دار، او را طبعاً کسی باور نمیکرد چون او را خانه مرا ندیده بود و ثانیاً من بابرادرانم زندگی نمیکنم. گفتم : - من جهت همکاری با بناروالی که همیشه اعلان کرده اند متخلفین را بما معرفی کنید او را معرفی کردم و بناروالی باید جزای او را در بغلش بگذارد. اما اینکه او بالای من دعوا دارد باید این مسأله را در مرجع دیگری باوی فیصله کنم .

خلاصه درد سر نمیدهم کار ما به رئیس بناروالی رسید و بناروال که آدم جدی و فعالی است گفت : - این بی انصافان ازین حیلہ ها دارند، آنوقت مقابل چشم من ورقه جریمه برای قصاب متخلف نوشته شد.

این بود قصه از قصابانی که هم متخلف اند و هم دروغگو. بعد آن شخص با من خدا حافظی کرد و گوشی را گذاشت .

حادثه در نیمه شب

هغه هواچه سوزنی تنفس .

امله زیاترو داکترانو خپلو دنده
تداوی وې ناروغانو ته سپارښت
کاوه چه په غرنیو سیمو کښی
ژوند وکړی . په پخوا وختو کښی
چه د نری رنځ د ناروغی د تداوی د
پاره کومه دوا موجوده نه وه ، په
دغو سیمو کښی استو گنه پیره
کتوره وه او له همدغه امله یسی
استو گنځی په لوړو ځایو کښی
جوړول تر څو چه په نری رنځ اخته
ناروغان له غرنی پاکي هوا او دلمر
له وړانگو څخه په استفاده کو لو
شړه پر خپله ناروغی بری ومومي .
نن ورځ نری وال د زیاتو نو و
خیرونو له امله په دغه حقیقت پوه
شویدی چه په غرنیو سیمو کښی
استو گنه ولی د انسان د روغتیا د
تامین سبب کیږی ځکه چه په دغو
سیمو کښی د منفي (ایون) اندازه
ډیر زیاته ده خو له بده مرغه د
بیمارونو هود لوگیو اودوپو او غبار
په علت لږه اندازه (ایون) لری .

د انسان هر سلول چه دهغو
میلاردو نو زمونږ بدن جوړوی . د
هغی وړی او حساس دستگاه په
شان دی چه په هغو کښی د انسان
دپاره لازمی او حیاتی مواد لکه
انزایمو نه ، هور مونونه او ویتامینونه
جوړیږی . غذایی مواد غوسلولونه
پرله پسې داخلیږی او لیږی کیدونکی
مواد ورڅخه شړل کیږی او په دی
ډول جذبی مواد سلول ته راځی او
لیږی کیدونکی مواد ورڅخه دباندی
وځی او دغه عملیات تر یوه خاص
نظم لاندی سر ته رسیږی چه په
هغه کښی اختلال ته ناروغی وایو .
دخیلو ناروغیو لکه شریانی تعلب
اوحتی سرطان په وخت کښی سلول
د خپلی وظیفی د سرته رسولو
توان نلری او په نتیجه کښی د
گډو ډی یو راز حالت پیدا کیږی
او په غیر طبیعی ویش لاس پوری
کوی . زېښت هم د همدغه سلولی
عملیاتو داخترال نتیجه ده اوسلولونه
دلیری کیدو نکو مواد و له قید
څخه د ځان د خلاصون توان نلری .
دلمر برتښنا د دغه اختلال په مخنیوی
کښی ډیره مهمه برخه لری او
انسان په حقیقت کښی د برتښناو
پاکي هوا نه په یوه ډک محیط کښی
پا تی په ۵۶ مخ کی

په امریکا کښی پروفیسر
(کور نیکو ها) له منفي ایون څخه د
درد دتسکین او په سوخیدلو ځایو
کښی د غفو نت د مخنیوی د پاره
استفاده کوی او هغه د زکام په
تداوی کښی اغیزه ناک بولی . (میشل
کوکلن) وایی :

کله چه انسان د ناروغانو د مړینی
احصائیی ته متوجه کیږی ، تعجب
کوی کله چه گوری په سرطان ، د
خیگر په سیروز اودقند په ناروغیو
اخته شوی ناروغان زیاتره په ژمی
کښی مری ، زیاته سپره او توده
هوا دواړه د انسان دښمنان دی او
زیاتره ناروغی په همدغه حالت
کښی په انسان باندی بری پیدا
کوی .

ژمی ، دزړه د درید و فصل

دژمی په فصل کښی د زړه د
دریدو احصائیه لوړه ځی او له دی
امله هغه کسان چه په زړه باندی د
درد احساس کوی او دغه درد دزړه
په ناروغانو کښی شته ، باید په
دغه فصل کښی ځان ته پوره پاملرنه
وکړی . آزموینه ښودلی ده چه په
دغه فصل کښی دویو په پلازمانا کښی
دپروتین اندازه جکیږی او همدغه
راز په وینو کښی د هغو گلو بین
او سپین گلوبول شمیر زیاتیږی ،
په دغه فصل کښی د بدن د داخلی
غذوپه تیره بیادتیروئید اودپښتورگو
رگو د یاستی غدی فعالیت زیاتوالی
پیدا کوی ، روحی بحران زیاتیږی
او د ځان وژلو اندازه لوړیږی .

باید وویل شی چه لمریظوفانونه
هم د ناروغیو د زیاتوالی سبب
گرځی . ډاکتر (ساردو درنیس) او
ډاکتر (فارو) د لمریزو طوفانو نو
لهخپرونو څخه دی نتیجی ته رسیدلی
دی چه طوفان د ځان وژلو د زیاتیدو
او دروحی گډو ډیو او نارامیو د پیدا
کیدو سبب دی او دغه راز دزړه د
دریدو او نورو ناروغیو زیاتوالی
منځ ته راوړی دی .

انسانان له پخوا زمانو څخه په
دی یو هیډل چه په غرنیو سیمو
کښی استو گنه او د هغو دلمر له
وړانگو څخه استفاده انسان روغ
او خوښ ساتی او هغه ته جسمی
او روحی انډول وربښی او له همدغه

بانو ازدواج نمایم
داین لحظه لی به اطفالی فکر کرده
تدریس آنها را در این تابستان از دست
داده بود. اطفال گمشده او. تمام اطفال
گمشده و بی پناه جهان. در این جا در
قصر وودی اومی توانست برای آنها خانه بسازد.
می توانست که برای آنها یک پناه گاه
باشد برای اطفال معیوب و آتشی که از
مادر نسا قصی الخلفه زاده شده بودند.
برای اطفال گمراه و پریشان. برای اطفالی
که از زنده بودن رنج می بردند. برای آنها
بی که از موقعیتی که به آن نمی توانستند
و یا نمی توانستند توافق کنند. خاموشی
وانزوا پیشه گرد داند تابیدن ترتیب آخرین
پناهگاه را بیاند قصر وودی برای آنها
آخرین پناهگاه خواهد بود. خانه آرزو
ها خواهد بود. اعضای آنها مردمان تریه
دیده و بصیر تشکیل خواهد داد که ایمان
دارند برای قلب های بسته یک کلید وجود
دارد و آن کلید عشق و پرستیدن است.
لی گفت:

اما تو مرا کمک میکنی جو. همین طور
نیست؟ مسایل زیادی وجود دارد که باید
انجا داده شود من به کمک و مشوره ضرورت
دارم

جوزف خندیده دست او را در دست
گرفته و آترو فشرد و گفت:
- آه، تو به قدر امکان کمک خواهی شد
تومی فهمی که شعبه از مشاورین خوا هستی
داشت. مردمان زیادی وجود دارند که باتوو
صمیمانه همراهی خواهند کرد.

لی گفت:
- میدانم. میدانم اما یک چیزی است
که من از آن می ترسم من یک نفر ضرو رت
دارم. یک شخصی که دروجود او بتوانم تمام
اعتماد، اطمینان، آینده، سرنوشت، بخت و
اقبال را خلاصه کنم.

جوزف گفت:
- فکر می کنم که تو او را یافته باشی چنین
فرصت خوبی برای او قیلا میسر نشده بود.
دراین هنگام که لی از خوشحالی در پوست
نمی گنجید آوازی را شنید که او را به نام
صدای زرد. از جایش بلند شد

در حالیکه پیش دامنه اش را هنوز بکن
داشت دستش را مقابل چشماش گرفته و
از بین چو صد زرد.
- من اینجا هستم برتا. اینجا.
- برای شما تیلیفون آمده. از فاصله
دوری صحبت میکند فکر می کنم پدر تان
باشد.

لی شروع بدویدن نمود. حالا به کسی
ضرورت نداشت که او را رهنمایی کند. همین
طوری که میبود سرش را دور داد تا
جوزف را که از دنبالش می آمد صدایزد
لی گفت:

- من اول با او صحبت می کنم. به او
میگویم که تو کی هستی و بعد تو لطفاً با او
صحبت کن می خواهم که او آواز ترا بشنود.
آه، لی مطمئن بود که جو و پدرش به
زودی یکدیگر رادک خواهند کرد. آنها را
خواهد دید که شانه به شانه همکاری میکنند
مشاهده خواهد کرد که پدرش یعنی مردی
که اول انسان بودن و سالم بودن برا یش
مطرح بود انتخاب او را تحسین خواهد کرد
و در اولین نگاه خواهد دانست که جوزف یک
نابغه است یا یک آدم عادی.

لی گفت:
- یکروز پدرم بمن گفته بود که وقتی من
عاشق شدم خواهم فهمید. و حالا می خواهم
پدرم بداند که من این موضوع را فهمیده ام.
نوشته ام: بنتر بلج مان
ترجمه از: غ زمان سدید
(پایان)

- من با این قصر چه باید بکنم جو؟ لطفاً
جوابم رابده. آنتی ازم خواسته که باید
در اینجا زندگی کنم. آیا در این باشیم؟
جوزف با انگشت سوی نوشته که روی
نخه فلزی کنده شده بود اشاره کرد.
درانجا نوشته شده بود:
هر قدر زود شروع کنی باز هم
ناوقت است.

جوزف گفت:
- فکر میکنم جوابت در انجا باشد.
آنها هر دو روی چوکی که از سنگ مرمر
ساخته شده بود نشستند.

جو متفکرانه و با آهستگی گفت:
- فکر میکنم یکنفر باید متقاعد شود که
عمر تو جای دیگری برای زندگی کردن
نداشت. تصور مینمایم برای او این موضوع
طبیعی و حتی قابل قبول بود در دنیای که فکر
و تپه دستی خارج تصور است زنی سالخورده
و نهنایی مجاز است دریک چنین قصری که
سی تاجیل اطاق ویا زیان تر دارد و چندین
نفر که تعداد شان به هفت هشت به شمول
من میرسد از آن واری و مراقبت میکنند
زندگی نماید؟

و بعد اضافه کرد:
- خوب. ما او را نسبت این کارش
می بخشیم. اما تو خوبتر میفهمی. همین
طور نیست؟

لی تنفس عمیقی کرده و خود را از زیر این
بار رها نیده و گفت:
- پس من با این قصر چیکار کنم. قصر
وودی را بفروشم تا یکنفر دیگر به عین
شکل روان زندگی نماید؟

جوزف گفت:
- آنقدر زیاد مطمئن نیستم که تو بتوانی
این کار را انجام دهی. بسیاری مردم امروز
این طور زندگی نمیکنند. فکر میکنم تو آنرا
به یک کسی بفروشی که بتواند پاره پاره اش
نماید. اگر بتوان آنرا برای مقاصد دیگر
بکار برد میتوان بصراحت گفت که افلاکاری
انجام داده شده است.

لی سوی او دور خورده و گفت:
- چطور؟
جوزف گفت:

- خوب این قصر میتواند مرکز مبارزه
بامعاندین مواد مخدره ویا خانه برای فقراء
باشد وحتی میتواند یک مرکز اجتماع رهبران
دنیا باشد که از گوشه و کنار جهان بیایند
و روی مشکل فقر و تپه دستی بحث و مذاکره
کنند.

نور عجیبی د ر عقب مغزی شروع
بدرخشیدن نمود طوریکه او فکر میکرد چراغی
را در آنجا روشن کرده اند. چراغی که از
بین درزیک دروازه می تابید. دروازه که سوی
آزادی غیر متکی بودن و خوشی باز میشد.

لی گفت:
- مقصد تو اینست که من قصر وودی
را ترک بگویم؟
جو قبل از جواب دادن قدری توقف کرده
و گفت:

- مطمئن نیستم که کسی حاضر شود
آنرا حتی به صفت یک هدیه کوچک از تو
قبول کند اگر چه صایل واری آن از نگاه
مالی قیلا حل شده باشد. اما قسمی که
میدانی موسساتی زیادی وجود دارد و میتوان
قلب لی از جا کرده شد و گفت:

- مو سسه ایلینون. مقصد تو این است
که من تمام پول را روی این موضوع بگذارم؟
تمام آنرا؟ تابیدن ترتیب این پول نتواند
باعث رنج و اذیت من گردد و در عوض
بتواند دیگران را کمک کند جوزف سوی او
خندید و گفت:

- این یگانه راهی است که می توانیم

هغه هواچه موزی تنفس . . .

چه اکسیجن یی د وښود کلو وفیل د عملیاتو په واسطه تا مینیری ، خو پند دی . که دغه عمل یعنی (ایونیزاسیون) لږ شی (لکه د ښارونو د هوا په شان) ، ناروغی زیاتېږي . د زړه د دریدو ناروغی زیاتره د کهپڅ په درې یا څلورو بجو کښی زیات پینښیری اودا هغه موقع ده چه به هوا کښی د منغی ایون اندازه ډیره لږه شوی وی .

د هوا د کیفیت په څېړنه او د انسان په روغتیا باندی د هغی په اغیزه سره ، پوهان په دی فکر کښی لویدلی دی چه په مخصوصو دستگاوو سره هوا (ایونیزه) کړی او دښار هوا ورباندی ککړه کاندی ، مگر دغی ورځی ته تررسیدو پوری د خلکو د روغتیا د تامین د پاره باید دوو ټکو ته پاملرنه وشي : (دلوگی سره مبارزه او دشنه فضا زیاتوالی)

له لمر څخه مسمومیت

دلمر وړانگی د انسان د روغتیا په تامین کښی ستر نقش لوبوی او پوهیږو چه ویتامین (دی) په همدغه وسیله په پوستگی کښی جوړیږي او که انسان له لمر څخه محروم شی د هلو کو د پوستو الی (په ماشومانو کښی) د ناروغی سره به مخامخ شی .

مگر په وروستیو کلو نو کښی دلمر له وړانگو څخه استفاده نسا معقوله بڼه غوره کړیده او د جلدی ناراحتیو سبب شویندی او به حقیقت کښی ویلای شو چه دلمر تر پلوشو لاندی لامبیدل خان ته د خلکو دپاره د تشویش نه ډکه مشغولا جوړه کړیده . له بلی خوا د نوو محصولاتو دزیاتوالی له امله چه ځینی یی د انسان بدن د لمر د وړانگو په مقابل کښی حساس گرزوی ، دلمر عوارض زیات کړیدی .

باید وویل شی چه د انسان بدن ټول منغی عکس العملونه په شنی وړانگی پوری مربوط دی چه د لمر دهغو ټولو انرژيو تقریبا دوه زره برخه تشکیلوی چه دځمکی ته رسیږي دلمر دوړانگو په مقابل کښی د انسان عکس العمل دوه ډوله دی . حساسیت او مسمومیت حساسیت

دپوستگی دوج شوی سور والسی سبب او وروستی عوارض یی د (اگزیم) په ډول دی . حال دا چه له لمر څخه مسمومیت دپوستگی دسور والی او پرسوب په شکل دی چه له خو دقیقو څخه تر څوگړیو وروسته پوری لیدل کیږي . عمومی اغیزی یی د ځینو نارو غیو او د پوستگی د سرطان د پیدا کیدو په شکل دی . باید وویل شی هغه کسان چه سپین پوستکی لری ، له لمر څخه زیات تاوان وینی .

د سرواوتو دو په مقابل کښی د انسان مقاومت

د تودوخی د درجی بدلون که د سړی خواته وی یا تودی خوا ته دناروغیو دزیاتیدو سره یو ځای دی . سره د دی داسی خلک هم شته چه په اصطلاح تود مزاج دی خو په توده هوا کښی فعال او روغ وی او بالعکس ځینی خلک سره هوا خوښوی . په حقیقت کښی ویلای شو چه د خلکو مزاج د سرو او تودو په مقابل کښی توپیر لری او هر څوک دخان د پاره د تودو څی

بقیه صفحه ۶

چرا مصری ها

ادامه دادند . این يك پيروزی نا چيز بود واما برای تقویت روحی قوای نظامی مصر پیروزی عمده شمرده میشود .

يك سال رادر بر گرفت تا يك هیات ریسرج عسکری تحت ریاست جنرال بدزی حقایق کامل را درمورد قوای مسلح مصر از روزیکه قوای مصری در صحرای سینا انتقال داده شد و تا وقتیکه اور بند نافذ گردید ، تهیه نمود .

روز پنجم جون ۱۹۶۸ درست يك سال بعد از حمله اسرا ئیل بر مصر ناصرو ۴۲ نفر از قوما ندا نهایی وی در مقر قوما ندانی قوای مصر راپور بدزی را که با صراحت کامل تهیه شده بود استماع کردند وی در این راپور خود کابی اسناد هدا یات و

مخصوصه درجه لری . به دغه برخه کښی دزی مهم عوامل د خالت لری .

۱- د تیروئید غده ، د تیروئید دغدی د عمل لږ والی ، انسان د سړی هوا په مقابل کښی ناتوان کوی او بالعکس د هغه د ترشح زیاتوالی د دی سبب گرځی چه انسان له تودو څی څخه وتښتی .

۲- عصبی دستگاه ، عصبی مزاجه خلک زیاتره د تودوخی احساس کوی او له همدغه امله د سړی هوا خواته ځی ، په داسی حال کښی چه بالعکس خلک له سړی هواڅخه تښتی .

۳- غوړانساج ، ښځی د نارینه وو په نسبت زیاتره سړه هوا ز غمی ځکه چه د دوی تر پوستگی لاندی وازگی زیاتی دی .

بالاخره باید دی ته پاملرنه ولرو چه که انسان له روحی او جسمی نظره روغ وی ، هم سړه او هم توده هوا په ښه توگه زغمی او خان دهغو سره تطبیقوی او دا هغه ټکی دی چه انسان د سیند غاړی یا کلیو ته په مسافت سره ورتنه متوجه کیږي نو ویلای شو چه روغ او سالم روح د بدن د تودوخی په تنظیم کښی مهم نقش لوبوی .

صد ها مصاحبه با صاحب منصبان و افراد را همراه با راپور های بیطر فانه گنجا نیده بود .

وقتی ناصر در اطاقیکه جنرال جمع شده بودند داخل شده گفت : میخواهم تمام حقایق را بدانم در گذشته چندین بارمرا فریب داده اند و حالا باید حقایق را درک کنیم نواقص خود را اصلاح سازیم تا نبرد آینده ما با اسرا ئیل طور ی باشد که می خوا هیم .

چار ساعت را در بر گرفت تا قرائت راپور بدزی خاتمه یافت این راپور به بسیارصراحت نوشته شده بود و بدزی میگوید در جریان استماع آن رنگ رئیس جمهورتغییر مییافت گویا اینکه مریض شده باشد .

بقیه صفحه ۲۷

بدتر از مرگ

- طبعا . من جفت کلید آن اتاق را برای خودم ساخته ام .

- کار درستی کرده ای . خوشم آمد . بدرهم می خوریم .

بعد آندږ یوس را درقلب خود تحسین کتان ، ترک گفت وپه طرف اتاق خود رفت .

بارچه ښ کوچکی که روی جا کلیدی اتاق خوش گذاشته بود ، تکان نخورده بود . معلوم میشد اتاق اورا جستجو نکرده اند . ازالاماری يك بوتل کیناک بیرون آورده گیلای از آن پرکرد و به داخل روشویه ریخت . بعد نشست وروی يك تکه کاغذ چیزهایی نوشت . این یادداشت مختصر عبارت بود از : «امیرا الکتریک» وزیر آن راهم خط کشید سپس رویا ک خودرا بیرون آورد واز میان آن تیانچه کوچک سمیت میسون کا لیبر ۳۸ را بملامت بیرون آورد وبادقت مرمی های آنرا شمرد .

سپس صدا خلفه کن آنرا بیرون آورده پاک کرد ودوباره بجای خودش گذاشت . کارد بوئر نیز آنجا ریده می شد . گریج بعداز اینکه وسایل خطر ناک خودرا بجای لازم آن گذاشت ، شروع به تفتیش اتاق خود کرد .

بظاهر آنکه مبادا آنجا نیز میکرو فونی نصب شده باشد . نه چیزی نبود . این دفعه کمی کیناک نوشید برای اینکه زود خوابش نبرد . بعد بلند شد واتاق خودرا بقصد اشتراک در ادامه شب نشینی گشتی ، ترک داد .

فصل هشتم

دیگران هنوز در سالون زیبای کشتی بودند ، می نشستند و دانسن میکردند .

ناکسوس با فلییا دست بدست بسوی او آمدند . ناکسوس پرسید :

- خبر را مغایره کردی ؟

- لازم بود بعضی حسابها را قبلا بکنم . هری ، من از معامله باجشم پوشیده چندان خوشم نمی آید .

ناکسوس هم با او شوخی کرد وگفت :

- درآنصورت تو نمی فهمی چطور پول زیاد بدست بیاری . بهتر است بروی و با فلییا دانسن کنی . دیده شود این یکی راهم بلدی یاخیز ؟

هر دورا بهم نزدیک کرده خودش برای آوردن يك گیلای مشروب رفت زیرادستش خالی مانده بود . یکی از کار سونها متوجه شد ، دوان دوان گیلای مملو ازراقی به او تقدیم کرد .

گریج وفلییا به دانسن شروع کرده بودند . زن قوی بود ولی درپازوان او نرم ولطیف میرقصید . دستش را روی شانه عضلاتی او نهاده ، سر را بلند نگه داشته بود چشمان شپای آبی راتش برق مخصوصی بسوی او داشتند . گفت :

- جان ، امیدوارم درکارت موفق شوی . آه . آری شاید .

- اگر به چیزی احتیاج داشته باشی ، ازگفتن آن خود داری نکن . چیزی نیست ، باور کن .

رقص کتان بهارک نزدیک شدند اوبابیا مشغول رقص برد . ودرعین رقص به پیاپی آرکیا لوزی بحث میکرد . گریج آهسته گفت :

- همه چیز خیلی قشنگ است . فلییا تبسم خفیفی بر لب آورده گفت :

- آدم عجایبی است ، نیست ؟

- انهم چطور عجایب ! مگراوغیر از صحبت راجع به کار پاسیو چیزی دیگری نمیداند ؟

- رسام مود است . وراستی هم بهترین رسام مود .

- در پاریس ؟

- نه ، آلفرد ها هم خبر . درونیس باپوسه کار میکند .

«باقیدارد»

نجوم و احکام...

منظومه شمسی

در هیات قدیم، زمین مرکز عالم پنداشته میشد که هفت سیاره بنام قمر، عطارد، زهره، شمس، مریخ، مشتری و زحل در اطراف آن گردش میکردند. هیات امروز آفتاب را به جای زمین مرکز عالم میدانند، آنهم عالمی که در محدوده منظومه شمسی قرار دارد و گرنه هزارها منظومه شمسی با فواصل و ابعاد بزرگتر ازین منظومه وجود دارد.

در هیات جدید از جمله آن هفت سیاره، جای آفتاب را به زمین و جای زمین را به آفتاب داده اند، یعنی آفتاب مرکز عالم شناخته شده و زمین سیاره ای است که گرداگرد آفتاب میچرخد.

در هیات جدید، تنها قمر یعنی همین ماه را که در شبها می بینیم نه بنام سیاره بلکه بنام قمر که تابع سیاره است، گرد نده بدور زمین میدانند و بیسی.

در هیات جدید، سه سیاره دیگر را که قدما نمی شناختند بنام او را - نوس، نبتون و پلوتو، در جمله سیارات منظومه شمسی شامل میداند ما برای شناختن این سیارات نه گانه، بطوریکه در هیات جدید تعریف شده اند، بهتر است که قبل از همه به سراغ زمین خود مان برویم.

دیگر نحس گمان میکردند، عطارد را با سعد سعد و با نحس نحس تصور می نمودند و ماه را اصلا سعد میدانستند اما در بعضی حالات نحس می شمردند ۲- زحل را بسیار سرد و خشک مشتری را بعد اعتدال گرم و تر، مریخ را بسیار گرم و خشک، آفتاب را کمتر از مریخ گرم و خشک، زهره را بعد اعتدال سرد و تر و عطارد را کمتر از زحل سرد و خشک میدانستند اما معتقد بودند که با هر سیاره دیگر نزدیک شود طبیعت آن را می پزد و در باره ماه میگفتند که بسیار سرد و تر است.

۳- مشتری و مریخ و آفتاب را مذکر و زهره و ماه را مؤنث می دانستند، زحل را مذکر میدانستند اما تحت شرايط عطارد را با مذکر، مذکر و بامؤنث، مؤنث تصور میکردند.

۴- زحل و مشتری و آفتاب را نهاری (روزی) میدانستند و مریخ و زهره و ماه را لیلی (شبی) می پنداشتند، در مورد عطارد معتقد بود که هم روزی و هم شبی است و نظیر به مجاور تشس با سیاره یا برج روزی یا شبی درباره آن حکم می کردند.

۵- برای هر سیاره خانه ای از برجها قائل بودند جدی و دلو خانه زحل، قوس و حوت خانه مشتری، حمل و عقرب خانه مریخ، اسد خانه آفتاب، ثور و میزان خانه زهره، جوزا و سنبله خانه عطارد و سرطان خانه ماه شمرده میشد.

از اینگونه پندارها در باره سیارات و همچنان در باره برجهای بسیار اظهار نموده اند که در آینده به بعضی از آنها بخصوص آنچه برای فهم سخن شاعران و نویسندگان پیشین ضروری بنظر رسد با توضیح کافی بیان خواهد شد.

اما دانش امروز، نه تنها این پندارها را نمی پذیرد، بلکه نظر دانشمندان هیات امروز با آنچه ستاره شناسان در باره ستارگان اعم از ثابت و سیاره و سحابی معتقد بودند، بسیار اختلاف دارد که ذیلا به بعضی از این اختلافات اشاره میشود.

بقیه صفحه ۴۳

دزپه خبری

حتی د رخصت اوولکو وخت یی هم هیر کړی چه د پیغلی څه پام شوی نو خپل ملگری ته وایی :
جانانه څه کانی را وشوی !!
بلبلی وینس شوی اوچرگان کوی بانگونه خو مین هم د سهار چرک ته داسی دزپه له سوزه بنیرا شوی. دسهار چرکه غاړی و خوری مادآشناه سینه اوس ایښی لاسونه همدا رنگه (مینی) هم د سهارله

باو څخه داسی شکایت کوی :
دسهار باده نا مرا ده مخ دیاربه لاپولونډو وچ دی کړه نه اوږدی دنیمی شپې داخو ټپې هم ولولې په نیمه شپه چه را په یاد شی لکه یتیم درپسی اوښکی تو یومه په نیمه شپه سندرې وایه خو که چه به زموږ ویشتلې وی بیدار به شینه دشیپې راپاخم ستوری شمارم رادوم دخپل آشنا شینکی خالونه (ته بلی گنی پوری خدای پامان)

سیاره ای بنام زمین :

زمین سیاره ایست که از خود نور ندارد و روشنی خود را از آفتاب می گیرد. شکل آن کرویه است اما نه کروی کامل، بلکه در دو قطب خود فرو رفتگی و در قسمت استوایی خود برآمدگی دارد و به همین سبب قطر قطبی آن با قطر استوایی آن ۴۲ کیلو متر تفاوت دارد یعنی شعاع استوایی آن (فاصله بین خط استوا و مرکز زمین) ۶۳۷۸ کیلو متر و شعاع قطبی آن (فاصله بین قطب و مرکز زمین) ۶۳۵۶ کیلو متر است.

وزن مخصوص زمین ۵٫۵ است و ۷۱ فیصد سطح آن از آب پوشیده شده و ۲۹ فیصد آن خشکه است و مساحت سطح آن ۵۱۰۹۰۰۰۰ کیلو متر مربع میباشد حجم آن یک تریلیون و هشتاد و سه میلیارد و سه صد و بیست میلیون کیلو متر مکعب و وزن آن پنج هزار و نهصد و هشتاد و یک میلیون تن است ولی با این عظمت، در مقابل جهان پهناور هستی حکم ذره ای را در برابر صحرا دارد.

اگر این سیاره را از فاصله ای دور مثلا از کره عطارد یا زهره تماشا کنیم یکی از درخشانترین ستاره های آسمان بنظر میرسد.

حرکت وضعی زمین :

در علم هیات جدید برای زمین دوازده قسم حرکت قائل شده اند که از آنجمله دو حرکت ازهمه مهمتر است: وضعی و انتقالی. حرکت وضعی زمین، چرخشی است که از سمت غرب با استقامت

شرق بدور محور خود انجام میدهد و مدت یک دوره کامل آن ۲۳ ساعت و ۵۶ دقیقه و ۳۶ ثانیه است و در نتیجه آن شب و روز بوجود می آید که ما برای سهولت کار خود آنرا ۲۴ ساعت حساب میکنیم.

حرکت انتقالی زمین :

زمین در مدت ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۹ دقیقه و ۱۷ ثانیه یکبار بدور آفتاب گردش میکند، درین گردش فاصله آن از آفتاب بین ۱۴۷ میلیون تا ۱۵۲ میلیون کیلو متر میرسد که بطور متوسط ۱۴۹۵۰۰۰۰ کیلو متر میشود. این تفاوت فاصله از آنسبب است که مدار زمین بدور آفتاب دایره ای نیست بلکه بیضوی است و همیشه آفتاب در یکی از دو کانون این بیضی که محیط آن تقریبا ۹۳۱ میلیون کیلو متر میباشد قرار دارد و باز برای همین بیضوی بودن مدار است که چهار فصل سال (بهار، تابستان، خزان و زمستان) پدید می آید و گاهی شبها بلند و روزها کوتاه میشود و زمانی روزها بلند و شبها کوتاه میشود.

لطفا بقیه این بحث را در شماره آینده بخوانید.

انیس



مسؤول مدير :

نجيب الله رحیق

معاون روستا باختری

ددفتر تېلفون : ۲۶۸۴۹

دکور تېلفون ۳۲۷۹۸

مېتمم علی محمد عثمان زاده

پته: انصاری واپ

داشتراک بیه

په باندنیو هیوادو کښی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

په کابل کښی ۴۵۰ افغانی

نقش اعداد و ارقام

عملی میشود با اصل منطقه شهر تطبیق میگردد.

بعد تثبیت میگردد که آیا جمع آوری معلومات احصایوی با استفاده از طریق مکاتبه، مصاحبه یا مشاهدات بصورت موثر انجام شده میتواند.

در پهلوی پروگرام تطبیق و جمع آوری، پروگرام مراقبت، نظارت و راهنمایی نیز عملی میشود. تا اعداد، ارقام و معلومات جمع آوری شده قابل اعتماد و اعتبار باشند. در قدم بعدی امور تصحیح و کنترل در باره اعداد و ارقام جمع آوری شده اجرا میگردد و بعد از حصول قناعت در مورد صحت و اعتبار احصاییه های مذکور، معلومات به آمریت اعمال یا پراسس ارقام سپرده می شود تا رمز بندی، تصحیح، تصنیف و ترتیب نموده در سنجش اوسط ها و فیصدی ها توسط کامپیوتر اقدام نماید.

در کدام موارد از احصاییه های جمع آوری شده استفاده بعمل می آید؟ منبع اداره مرکز احصاییه درین باره چنین توضیح کرد:

ازین معلومات در پلان گذاری های اقتصادی و اجتماعی در مطالعات اقتصادی بودن پروژه ها و پروگرام های شامل پلان، در ترتیب قدامت ها بین پروژه ها و پروگرام ها، در پیشبینی های تمایلات قیم و نرخها و تهیه مواد و لوازم مورد ضرورت و بالاخره در پیش بینی های اقتصادی اجتماعی، تحلیل اوضاع اقتصادی، مطالعات

ارتباط و مناسبت اندازه تولیدات صنعتی، تخمین تعداد کارگران مامورین دهقانان، و فهمیدن تعداد بیکاران در کشور استفاده می شود.

منبع افزود:

همچنان در تخمین مجموعی عاید ملی و اندازه عاید فی نفر نیز، از احصاییه های این اداره کار گرفته میشود.

اصل پلان گذاری ملی به مقصد رشد اقتصادی و تکامل اجتماعی و هم چنان سنجش دقیق و استقاده از حد اکثر امکانات و بالاخره هرگونه عملیه علمی و تکنیکال و مستلزم يك سلسله فعالیت های شعوری مسلسل و مستمر به مقصد جمع آوری، ترکیب، توحید سنجش و ارزیابی معلومات و ارقام جهت شناخت حقایق و اوضاع می باشد. در نظام نوین و متمدن جمهوری مرکز، توحید و انسجام فعالیت های احصایوی و مکلفیت های اداره مرکز احصاییه پیشی از هر وقت دیگر حایز ارزش و اهمیت فوق العاده میباشد. زیرا اجرا و تطبیق موفقانه هرگونه تحول بنیادی و هماهنگی بر اساس پلان گذاری و متکی بر پایه ساینس و تکنیکال و می باشد که توسط يك اداره موثر و سازمان قوی و مسلکی احصایوی و تحقیقاتی صورت بگیرد. تخر به کشور های متمدن جهان نیز ثابت می سازد که انکشاف و توسعه متوازن امور اقتصادی و پلان گذاری بدون موجو دیت علمی احصایوی مشکل و حتی ناممکن است.

منبع اداره مرکز احصاییه ضمن يك سلسله بررسی های دیگر پیرامون نقش احصاییه در جهان امر و افزود:

با درك این حقایق و استقاده اعظمی از پرسونل مسلکی موجود مسوده قانون احصاییه و مسوده تشکیل ولایحه و ظایف اداره ملی مرکز احصاییه، برای چهار سال آینده ترتیب و تدوین گردیده است سوال دیگری را اینطور مطرح می سازم، چگونه و از کدام طریق به جمع آوری معلومات احصایوی می پردا زید؟ منبع میگوید:

اولتر باید توضیح کرد که قبل از جمع آوری هرگونه معلومات احصایوی لازمست پروگرام کار دستور ها، سوال های مورد نظر، جدول ها و فورمه های ضروری به مقصد راهنمایی در امور جمع آوری ارقام و اعداد، طرح و ترتیب گردد.

مامورینکه برای تهیه احصاییه های مورد نیاز تعیین میگردد نخست با اهداف پروگرام احصایوی آشنا گردیده و همچنان نقشه و فوتو های منطقه ساحه، که در آن پروگرام

تولیدات تعداد کارگران و سرمایه های جمع شده در همین سال ترتیب شده که از آن ها ظرفیت تولیدی سطح استخدام و اندازه سرمایه در فعالیت های صنعتی بدست آمده می تواند.

همچنان تمام موسسات صنعتی با توضیح محل، نوع تولید و ظرفیت فابریکه ثبت گردیده و به همکاری آن ها معلومات احصایوی جمع آوری شده بصورت مسلسل و مستمر ترتیب و تکمیل شده است.

ازین منبع میخواهیم تا کمی پیرامون احصاییه های جنایی نیز توضیح دهد. میگوید:

احصاییه واقعات جنایی، روزانه از تمام ولایات کشور، از طریق جنای مرکزی بدست می آوریم که در اداره مرکز احصاییه توحید و ترتیب میشود.

اداره مرکز احصاییه يك سلسله احصاییه های نمو توی را، اخیراً رو بدست گرفته است، منبع آن اداره در ینمورد میگوید:

از جمله پروگرام های احصاییه نمو توی میتوان از جمع آوری و نشر احصاییه های نمو توی قیم مواد عمده استهلاکی هفته، از کابل و احصاییه عرارجات، نام برد.

همچنان احصاییه های مامورین و اجیران تمام دوایر برای سالهای ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ جمع آوری شده و از سال ۱۳۵۲ مامورین و اجیران جریان دارد.

تحلیل احصاییه های مامورین و اجیران، بصورت مقایسوی يك سال با سال دیگر سطح استخدام پرسونل را در دوایر دولت نشان میدهد.

منبع اضافه میدهد: يك سلسله احصاییه های صحی نیز تهیه گردیده و در آمریت پراسس تحلیل گردیده است.

در اخیر منبع مذکور بعد از یاد آوری و تذکر مشکلات این اداره و پلان های آینده آن گفت:

معلومات احصایوی مورد نیاز و تفصیل آن در هر کشور، با نوعیت و طرز پلان گذاری، ارتباط نزدیک داشته و دارد، مفید بودن و مطلوبیت متکی به قابلیت، اعتبار و صحت ارقام و اعداد بوده و با بست در این امر توجه خاصی مبذول گردد.

این ارزیابی ها، بدسترس دوایر مربوط گذاشته میشود تا به اساس آن تصمیم ضروری گرفته و با لیبسی های خویش را طرح نمایند.

منبع استفاده از تجهیزات تخنیک و الکترونیک را در امور احصایوی کشور، پدید آمده جدید خوانند و گفت:

این اداره فعلاً از ماشین های حساب برقی، ماشین های پنچ و کامپیوترهای ساده استفاده میکند سوا لی را اینطور مطرح میکنم که در باره جمع آوری ارقام و احصاییه های سال ۱۳۵۲ - با ترتیب و پراسس آن ها، کمی روشنی اندازید.

منبع مذکور به اساس راپور های موثق، اینطور توضیح داد:

این اداره طی سال جاری با وجود مشکلات تخنیک و فقدان پرسونل مسلکی، در ساحه زراعت صنعت، و سایر امور يك سلسله معلومات و احصاییه ها را تهیه نموده که در باره آن ها، اینطور می توان روشنی انداخت.

منبع پیرامون احصاییه های زراعتی، اینطور گفت:

اداره مرکز احصاییه در سال ۱۳۵۲ موفق گردید تا توحید، ترتیب و نشر احصاییه های مقدماتی و تخمین ساحات زراعتی، تولید گندم آبی و للمی، تعداد دهقانان، زمیندار و مالدار احصاییه موالشی، منابع آبی، تعداد قریه جات به تفریق و لسوالی ها را تهیه نماید.

همچنان شاخص های بارندگی در کشور که برای تحلیل و پیشبینی حاصلات زراعتی موثر بوده با احصاییه های تجاری (واردات و صادرات) جمع آوری، ترتیب و توحید گردیده است.

منبع در باره احصاییه های صنعتی گفت:

معلومات احصایوی را جمع به فابریکات و موسسات و صنعتی های صنعتی کشور به تفریق اندازه

بیمار بود . وقتی سر بالینش رفتم ، رنگش بیخی ردد شده بود ، چشمایش در خشننگی را از دست داده بود . به سختی رویش را دور داد و مرا نگرست . از میان لبایش این کلمه ها پرید :

- پسر من بیمارم !
- سرم را پایین انداختم :
- پروا ندارد ... خوب میشوی .
- به سختی زمره کرد .
- این زندگی ما مثل زهر تلخ است !
- بعضی کلویم را فشرود و گفتم :
- پروا ندارد .

احساسات میهمی در وجودم به غلیان در آمد از اتاق بیرون شدم . ختم درنده می اعصابم را خرد ساخته بود احساس می کردم که سخت تنهاسم . احساس می کردم که همه

نسبت به من کینه دارند . نفرت از همه در دلم جوش میزد . فشار زندگی تلخی را بر خودم احساس می کردم - فشار خرد کننده می بود .

از دروازه که بر آمدم ، بقال کوچه رادر انتظار خودم دیدم . بازویم را گرفت و پسا تسخر گفت :

- برادر ، قرضم را میدی یانی ؟
- خیلی جدی پاسخ دادم :
- نی !
- بقال رنگش پرید :
- مفت !

با خشم سویس نگرستم . میخواستیم کلویس را بفشارم . او دور تر رفت و فحشی داد . من دشنامی دادم . باز او به من دشنام داد . بعد ، به سوی او خیز بر داشتم و یخنش را گرفتم . مردم جمع شدند و مانند حلقه ها ما را تنگ در میان گرفتند . زنان سر بامها برآمدند و کودکان در گنج و کنار به تماشا ایستادند . خشم در دلم جوش میزد و بی اختیار فحشهای پخته پخته می به بقال می دادم بقال فریاد کشید :

- پسه امرا می خوری .

جواب دادم :

- ها ، می خورم !

او گفت :

- اگر مردعستی ، بخور !

و من ناکهانی و بی اختیار از دهنم سر آمد :

- مرا بجی پیروی قمارباز میکوبند ...

میهمی ، بجی پیروی قمار باز ؟ !
مردم دخالت کردند و مراسوی خانه بردند

منگ شده بودم و از خودم میپرسیدم :

- آخر چرا این کلمه هارا گفتم ؟

جوابی نداشتم . ذهن در وازه خانه نشستم .

مردم پراکنده شدند . چوت میزدم - مدتها چرت زدم و بیهوش از خودم میپرسیدم :

- چرا این کلمه هارا گفتم ؟

و باز هم جوابی نداشتم .

بعد ، چند نفر نزدیکم آمدند . روی زمین

نشستند و سویم لبخند زدند - از دوستان پدرم بودند . دیده بودمشان که به خانه ما می آمدند - یکی شان شمرده شمرده ده

گفت :

- یادت هست که خانه تان می آمدیم ...؟
- پدرت که زنده بود ... چلی میکشیدیم و

یگان دود هم میزدیم ...

سرم را تکان دادم :

- ها ، یادم است .

و پدرت از ما حق میگرفت .

باز هم گفتم :

- ها ، میدانم .

مرد گفت :

- حالا چطور است که باز بیاییم؟ توجای پدرت را بگیر .

بقیه در صفحه ۶۰

خواست و پدرم را دیدم که با اندام کوچکی از بلندی به پایین غلتید .

پدرم را در حالی که غرق در خون بود ، به کوچه آوردند . گلوله های پولیس به گرده اش خورده بود . بعد به شفاخانه بردندش و در آنجا مرد . خویشاوندان ما آمدند ، چند پدرم را بردند گور کردند سپس همه رفتند دنبال کار خود و ما تنها ماندیم .

...

یک ماه بعد از مرگ پدرم ، وضع ما بسیار بد شد .

کسی نبود که غم ما را بخورد و ما خلای میبب را احساس میکردیم - این خلا در اثر مرگ پدرم به وجود آمده بود وقتی که او زنده بود ، هیچ کدام مادر فکر آب و نان نبود . این برایمان خیلی طبیعی بود که روزانه در خانه چیزی باشد و ما بخوریم .

وقتی صبح از خواب بر میخاستیم ، در چشم همه ما یک چیز خوانده میشد ، به نظر می آمد که هر کس میخواهد ازدیگری بپرسد :

- امروز چه بخوریم ؟

ما درم شبها خواب نداشت . دایم آه می کشید . چهره اش روز بروز چین دار تر میشد . هر هفته چیزی را از خانه میبرد و پس نمی آورد یک روز قالیچه را برد ، روز دیگر ساعت را و روز دیگر پالتهای قالیچه می را سر انجام نوبت گوشو اوه هایش رسید .

آن روز خواهر بزرگم به سختی میگریست

راه...

و میگفت :

- اینها را نفروش مادر ! ... اینها را نفروشی ! ...

آنروز ها مادرم دیگر نمیگریست . سرد و خشک شده بود .

در چشمها یش غضب کینه آلودی برق میزد . در پاسخ گریه های خواهرم بالحن سرد و خشکی گفت :

- که نفروشم ، چه بخوریم ... بگوچه بخوریم ؟ ...

خواهرم جوابی نداشت و همچنان می گریست :

- مادر اینها را نفروش .

و مادرم گوشواره ها را فروخت .

چار ماه از مرگ پدرم گذشت هوا روبه سردی میرفت .

شبها خنک بیشتر میشد و ماهیض می نداشتم . خواهران کوچکم از سرما می لرزیدند و از مادرم میخواستند که آتش کند

روز های اول مادرم با خنده های ساختگی می گفت :

- بابا ، هنوز زمستان گجاست ؟ !

بعد ، کم کم حوصله اش سر رفت و در جواب آنان فریاد میزد :

- من آتش از کجا کنم ؟ بگوید ... از کجا ؟

خواهرانم به گریه میشدند :

- ما از خنک میپیریم !

و مادرم باز هم فریاد میکشید :

- زود تر بمیرید که گوش من آرام شود! درین هنگام ، مانند پدرم ، رنگهای سرخ

رنگی در چشمها یش میدوید و گوشه های دهنش از عصبانیت تکان میخورد .

یکروز صبح مادرم از جایش برخاست

سکوت کرد و بعد فریاد کشید:

- صد سوداگر بمیرد و یک قمارباز نی !

و چون گریه می به بام همسایه چپید صاحب منصب پولیس صدا زد :

- نذارید فرار کند!

چند تا پولیس به دنبال او به بام همسایه رفتند .

دوستان پدرم خاموش و افسرده بودند چند نفر پولیس دستهای آنان را بستند یکی شان رویش را به سویی که پدرم رفته بود

کرد و مثل آنکه نصیحت کند ، فریاد زد :

- پیرو ... آخر همه مرگ است!

کسی پاسخ او را نداد .

توسیده به اتاق آمدم . رنگت مادرم سپید پریده بود . چند بار پشت سر هم

گفت :

- خدایا ... این بار سوم است ...! بار سوم !

سپس از هوشش رفت .

به کوچه دویدم ، آفتاب داغ مستقیمابر کوچه پر از گرد و خاک میتابید مردم جمع شده بودند . همه میگفتند :

- پیروی قمار باز سرکشی کرده !

ولی دیگر در صدای شان تحقیر و نفرت دیده نمیشد .

پدرم از بامی به بام دیگر میرفت . گاهی میایستاد ، سوی مردم میدید و فریاد می زد :

- مرا پیروی قمار باز میکوبند !

باز هم چون گریه می از دیواری می گذشت و به بامی دیگر میرفت .

بعد ، مادرم گریه کنان بر آمد و در کوچه پسر بزاز را دیدیم که مثل همیشه لباسهای پاکیزه می به تن داشت ، او از علت گریه مادرم پرسیدو مادرم از انگشتی سخن گفت و حق حق نالید :

- حق دخترم بود ... حق دخترم ...

به خانه که رفتم ، پدرم آمده بود . وقتی از نزدیک دروازه اتاق پایین

گذشتم ، بوی چرس را شنیدم و آوازه های چند نفر به گوشم خورد . کسی گفت :

- چه باید کرد ؟ آخر همه مرگ است .

دیگران دسته جمعی تصدیق کردند :

- آخر همه مرگ است !

بعد کسی دیگر سخنی زد که من نشنیدم و همه شان را به خنده انداخت . پدرم جمله صحبتش را تکرار کرد :

- عجب مردمی !

در اتاق که در آمدم ، دیدم مادرم پسا چشمهای سرخ شده وورم کرده چرت میزد مایوس و غمزه بود . خواهر بزرگم را نیز چرت برده بود . بعد ، خواهر کوچکم آمد و به مادرم گفت :

- بچه بزاز کارت دارد .

مادرم لغتی درنگ کرد و سپس گفت :

- بگو بیاید بالا .

بچه همسایه مان به درون آمد وانگشتر را به مادرم داد :

- همین است ؟

مادرم حیرت زده آن را قاپید :

- ها ، خودش است ! ... چطور ... چه طور گرفت ؟

پسر جوان سرش را پایین انداخت :

- میداند ، پدرم ادبی خبیث است ... باید از او به زور گرفت .

مادرم از فرط محبت میخواست او را در انوش بگیرد و ببوسد . ولی پسر سرش را به زیر انداخت :

- من بیروم پایین

و رفت نزد پدرم .

مادرم غظه می دراز انگشتر را پسا علاقه نگرست ، چند بار آن را به کلکش کرد . سر انجام به خواهر بزرگم گفت :

- وقتی شوهر کردی ، میدهمت که نگاهش کنی .

ناگهان دروازه کوچه به صدا در آمد وقتی پایین رفتم ، دیدم که پولیسا به حویلی ریختند . یک صاحب منصب پولیس همراه بزاز همسایه ما نیز به حویلی آمدند پولیسا ناشیانه اینسو و آنسو دویندو بزاز اتاق پایین را نشان شان داد :

- قمار خانه آنجاست !

آب دهنش را قورت کرد و باز هم فریاد زد :

- چرسخانه هم همانجاست !

دروازه اتاق پایینی باز شد . پدرم و دوستانش برآمدند . پدرم پرسید :

- چه گپ شده .

پولیسا جوابی ندادندو سوی آنان دویندو کسی مقاومتی نکرد . همه مخمور و بیحرکت بودند . تنها پدرم چون گریه چالاکی سوی بام دوید ، لب بام ایستاد و دست راستش را تهدید کنان سوی بزاز تکان داد :

- خوب ... باتو کار دارم ! ...

بزاز همسایه مان فریاد زد :

- پنج هزار را بده ... میگویم تراعرض نکنند !

پدرم مانند معمول فریاد کشید :

بگو عرض بگیرند... بگو ... مرا پیروی قمار باز میکوبند ! میهمی ... پیروی قمار باز !

بزاز اینبار عاجزانه تقریبا تنها سسر کرد :

- پیرو ، پنج هزار مرابده !

پدرم از لب بام خنده را سر داد لغتی

شماره ۴۱

اعتماد بنفس داشته باشید

نیست؟ آیا فامیل شما فتمند و نجیبی ندارید؟ ویا... در هر صورت هیچوقت فرا موش نکنید که این تنها شما نیستید که به این بدبختی ها دچارید، چه بسا انسان های دیگری که در شرایط خیلی ذیقتر از شما به سر میبرند اگر تحصیلات تان کامل نیست و شما از این لحاظ رنج میبرید و نارا حثید، خوب اینکه آنقدر ها اهمیت ندارد. میتوانید با مطالعه کتب مفید و سودمند بر وسعت دانش و معلومات خود بیفزائید. روز نامه بخوانید، رادیو گوش کنید به اوضاع مهم جهان توجه داشته باشید، در هر ساحه معلومات حاصل کنید، در اجتماعات شرکت کنید و با استفاده از معلومات خود تان با دیگران بحث و گفتگو نمائید، عقاید خود را آزادانه بیان کنید، از مشاجره نترسید. اگر یکی از اطرافیان تان با عقیده و طرز تفکر تان مخالف است، بکوشید با دلایل قانع کننده قناعتش را فراهم آورید. به حرف های دیگران گوش دهید در این صورت متوجه خواهید شد، که نیازی به ششما در برنامه تحصیلی ندارند. ویا اگر در چهره و یا اندام خود نقصی دارید متوجه باشید که همه زنان و دختران جهان بیک شکل نیستند و یا برای موفقیت تنها زیبایی کافی نیست شما هم با قدری توجه و دقت می-توانید نواقص تانرا بپوشانید. مثلا با اتخاذ یک رژیم غذایی خوب و مناسب اندام دلخواه تانرا بدست آورید، البته بدون اینکه از گرسنگی خود را به هلاکت برسانید! بزرگترین دلیل عقده حقارت، کمرویی است شخص کمرو ضعی متفاوت با دیگران دارد. مثلا دختری که قد خیلی بلندی دارد و از آن خجالت میکشد تصور میکند تنها کسی است که چنین قدی دارد و همگان متوجه قد بلندش نبوده و تمسخرش میکنند. غلبه بر کمرویی و حقارت تنها با سعی در ابراز عقیده و معاشرت با دیگران بوجود می آید هرگاه شما موقع حرف زدن با دوستان تان متوجه آنها و حرف های شان باشید، در اینصورت خود را راحت حس کرده و میتوانید خوب فکر کنید و خوب حرف بزنید. نکته

دیگر اینکه شنونده خوبی باشید بوسیله این روش خیلی آسان می-توانید به کمرویی غلبه کنید، لازم نیست حرف های دیگران را تکرار کنید، بکوشید عقیده خود را آزادانه و بدون خجالت بیان نمائید. از مخالفت کردن ورد نظریه دیگران بیم و هراس نداشته باشید. اما اگر همینطور کمرو بمانید و اعتماد بنفس نداشته باشید هرگز در زندگی پیشرفت نخواهید کرد. اگر تنها به خود فکر کنید، برای خود دنیای ساخته اید که خیلی ها کوچک تر و محدود تر از دنیای واقعی است پس بهتر است برای بدست آوردن یک زندگی موفقیت آمیز و برای تحقق بخشیدن به آرزو ها و آمال های خویش قدم به دنیای واقعی بگذارید، حس حقارت و کمرویی را فراموش کنید، از دنیای خیال بیرون بیایید و آرزو های محال و ناممکن را از ذهنتان دور سازید. به مردم احترام بگذارید، خود را به همان شکلی که هستید بپذیرید و هیچوقت ترجیح ندهید در قالب دیگری در آید. از زندگی تان لذت ببرید. چرا در قالب دیگری بروید؟ «پل نسیمس» نویسنده معروف میگوید: «هرگز از خود انتقاد ننموده و خود را با کسی مقایسه نکنید. شما خودتان هستید و همین کافی است غالبا در خصوص سجایا، توانایی ها، اعمال نیک و سودمند، ارزش شرافت حیثیت و بزرگی خود فکر کنید».

راه...

کار دیگری که از دست پوره نیست این هم یک راه است... یک راه پیسه پیدا کردن... یک راه روزی... خیلی طبیعی گفتیم: - ها، این هم یک راه است. او پرسید: - بیایم؟ با لحنی مصمم پاسخ دادم: - بیا پیدا! سوی همدیگر تگریستند لبخند زدند و از دنبالم به حویلی رفتند دروازه اتساق پایینی را باز کردم همه چیز دست نخورده بود کف اتاق با مالمی پوشیده شده بود در اتاق چلمی به چشم میخورد هوا سرد

پنجگه-انگی



صحی این سه برادر و دو خواهر پنجگانه را تحت واریسی مستقیم قرار دهد. یک طبیب روانشناس مانند طبیب اطفال برای مدت سه سال وظیفه دارد حالات روانی پنجگانه را مطالعه و تنظیم کند. قرار است این پنج کودک محبوب ملت پولند «شاهل کود-کستان» شوند. برد نیان ریچر، پدر فامیل کثیرالاعضا، که یک صاحب منصب نظامی ارتش پولند است، برای مدت هفت سال آینده، سالانه ده هزار زولاتی «واحد پولی کشور پولند» جهت تهیه البسه و اعاشه فامیلی خویش بطور فوق العاده در یافت می-دارد.

میرمن ریچر مادر اطفال و مادرش که هنگام تولد اطفال در یک رستوران کار میکردن اجازه یافتند برای مدت سه سال با تمام معاش و امتیازات، رخصت شوند و بکار واریسی اطفال ببرند. فامیل ریچر، امیدوار است تا اواخر سال ۱۹۷۴ به یک خانواده شخصی که وسیع و کافی باشد نقل مکان نمایند. میرمن میرلیو کادیا در حالیکه خندان و شادمان به نظر میرسید گفت: - این اطفال برا یما خوشبختی آورده اند! و سپس افزود: - در این بار که حاشیه بودم تنها انتظار داشتم دختری به دنیا آید و...!

- بر علاوه آدام، پیوتر، ورومان (سه پسر)، ایوا و گنیسکا (دو دختر) که پنجگانه هستند، دو پسر دیگر نیز دارم که واریسی مستقیم آنها را دولت بعهده گرفته است و از این نهایت ممنون هستم! طوریکه میرمن ریچر توقع کرد مقام دولتی وارسا اینک یک خانه چنداتاقی را در یک ویلا نزدیک شهر به اختیار فامیل ریچر قرار داده و برای یکسال اول چند قابله و نرس را جهت واریسی اطفال گماشته بودند و علاوه بر آن نظر مالی و ادویه نیز امداد لازم بانها مینماید. یک طبیب اطفال نیز از نزدیکترین شفاخانه محل موظف است تا وضع

بود... چنین هایشان را مرد شانه هایشان گرفتند... یکی از آنان گوشه بی را زیر تاق نشانم داد: - جای پدرت بشین. گوشه ای که جرت کرد، ولی به آنجا نشستم. یکی دیگر شان گفت: - کم کم کارها را بلد میشوی. گفتیم: - ها، بلد میشوم. و با گفتن این جمله، اداره قمارخانه بی را به دست گرفتیم. در آنوقت سیزده سال داشتیم. (پایان)

خلاند سبگوید...

میسازد، وگرنه همین اکنون خوانندگان حرفه وی مازندگی را حتی دارند و عایدات خوبی که «هم آهنگ» و «رحیم بخش» از آن جمله اند.

من فکر میکنم رادیو میتواند از راه دایر نمودن کنسرت های نما یی هم ساحه فعالیت خود را گسترش دهد و هم امکانات تازه ای را برای تامین وضع اقتصادی هنر مندان خود میسر گرداند؟

ترتیب کنسرت های موسیقی مفکوره خوبی است ولی وظیفه رادیو نیست، دپارتمنت موسیقی میتواند

در این باره تصمیم بگیرد و مثلاً با ترتیب کنسرت های در لیسه ها، پوهنتون، حربی پوهنتون و حتی استودیو های ورزشی و فروش تکت ها به قیمت کم هم بشنوندگان زیادی را جلب نماید و هم به عاید نوازندگان و خوانندگان بیفزاید و زمینه رقابت هنری سالم را نیز میان هنر مندان بیشتر سازد.

بر میگردیم بموضوع اول و پروگرامهای موسیقی رادیو، آوری های خود بگوئید و پروگرامهای تازه ای که نشر نمودید یا آماده نشر دارید؟

رادیو در بخش موسیقی طر حبابی دارد که بمروور عملی میگردد و پروگرامهای جامع تری جا نشین پروگرامهای کنونی میشود، اساس این طرح مامیکو بیم پروگرام های برای تمام مردم افغانستان و در نظر داشت ذوق های گوناگون آنها ترتیب و علی السویه نشر گردد.

ولی در قسمت موسیقی کلیوالی و آرمو نیزه آن توجه بیشتری مبذول خواهد گردید.

پروگرام «کنسرت رادیو پی» که دو مین آن باواز زیلا نشر گردید و سومین آن باواز قمر گل در دست تهیه است پروگرامی است تازه که به همین زودی به پروگرامی پسر

شنونده تبدیل شده است و ما می کوشیم آنرا به شیوه بهتر از این دوام دهیم.

در حال حاضر رادیو دارای چند ارکستر است و توسط چه کسانی رهبری میگردد؟

رادیو دارای چهار ارکستر می باشد، ارکستر بزرگ ۳۵ نفری که استاد سرمست و ننگیالی رهبری آن را به عهده دارند ارکستر کلاسیک که توسط استاد هاشم و احمد بخش

پای صحبت عبدالله شادان

غافل، که باد نیز عنان شکیب خویش دیربست کز نیت غم از دست داده است گوید که ما بگوش جهان، باد بودیم من باد نیستم

اما همیشه تشنه فریاد بوده ام دیوار نیستم اما اسیر پنجه بیداد بوده ام نقشی درون آئینه سرد نیستم

زیرا هر آنچه هستم بیدرد نیستم: اینان بناله آتش درد تپنده را خاموش میکنند و فراموش میکنند اما من آن ستاره دوزخ که آپا

خو نایه های چشم مرا نوش میکنند «درباره شعر باندازه کالی صحبت نمودیم حال از خودت بگو، تو هم شاعری هم نویسنده هم حقو قدان، هم شعر خوان و هم مثل چرا اینطور و وجهت را دزدندگی و کار های هنری تعیین نموده ای؟

در يك كلام من تا هنوز در مرحله آزمایش قرار دارم، شعر و نثر من بیشتر از آنکه در جایی نشر میگردد، لایزال کالذ پاره هایم جای میگیرد و اگر گاهی جرتی میکنم و نوشته ای را بنشر میسپارم بیشتر برای دریافت نظردیگران درباره کارم میباشد، اما بیشتر دوست دارم صرف نویسنده باشم و نوشته من انعکاسی باشد راستین از زندگی مردم.

نوشته های تو بیشتر با سامی مستعار (قله) و (فرهو) چاپ میشود، چرا از گذاشتن اسمت واهمه داری؟

واهمه ندارم اما می خواهم وقتی نوشته ای از من به دست خست خوانده برسد که از نظر خودم و دیگران بمرز تکامل نزدیک شده باشد و من بتوانم آنچه را که از مردم میگیرم به همان شکل باز بپردازم.

تو بکار های هنری عشق داری، مشوق تو کیست و در کار های ادبی ات بجه کسانی مرسوم؟

(من زندگی مادی و معنوی خود را مرسوم احسانهای بیکرانه بمنتظر مردی هستم که داغ سجده های نا قضا دویستانی اشن هوید است، این مرد غلام دستگیر اوری) گساکیم است که خود شاعر و نویسنده است، وقتی کودک نهده ساله ای بودم، گلستان و بوستان را در سم

بقیه صفحه ۳۹

درد دل جوانان

جوانان میتوانند با بکار انداختن فکر شان از ذوق و سلیقه خود در راه های مثبت تر، منطقی تر و درست تر استفاده کنند و در همه جا آدم های با شخصیتی محسوب گردند همان طوریکه خوشبختانه در مقابل این دسته «تقلیدگر محض» دختران و پسران دیگری هم هستند که در زمینه لباس پوشیدن و طرز استفاده از مد و وسایل زینتی و آرایش هم نو جویی خود را حفظ نموده اند و هم به عنوان يك جوان شیک، موقع شناس و با شخصیت و قابل احترام و محبت معرفی شده اند.

پس جوانان عزیز مد را تعقیب کنید اما هماهنگ با موقعیت و شرایط محیطی و زیستی.

(س - غ)

آخرین ساعت

پای صحبت عبدالله...

از نطقان رادیو چه کسانی را تألیف می‌کنی؟

من آواز فریده انوری را زیاد دوست دارم، در صدای او صداقت، صمیمیت و ظرافتی نهایت زنانه وجود دارد، او ممکن است از نظر دکلمه خلاهایی داشته باشد ولی ظرافت خاص آواز او از نظر من بی همتا است. سالها پیش وقتی با رادیو سر و کاری نداشتم شعر خوانی اکسیر عثمان را دوست داشتم و حال هم از نظر من شعر خوان ورزیده است. مسعود خیلی که یازش بغیر، از شعر خوانهای خیلی خوب و خوش آواز است (اقلیم‌مغلی) و (انسه لطف) در کنارشان موفق اند. در مورد نطقان خبر خوان چه می‌گویی؟

اگر صرف نطقی مطرح باشد، ظفر نطق خبر خوان خوبی است و شفیقه حبیبی نیز در همین رده موفق است.

می‌بینم که از دقایقی قبل گاه بگاه زیر چشمی نظری بسا عتس می‌اندازد می‌پرسم:

مثل اینکه وقت تمام شده است؟ بسا حجب و فروتنی می‌گوید تا چند دقیقه دیگر باید برای ثبت پروگرام تراژدی طلایی دراستو دیو حاضر باشد از او خدا حافظی می‌کنم و بقیه صحبت را به آینده می‌گذارم یار زنده و صحبت باقی.

میداد و همو بود که باین سوال: آدم چطور میتواند نویسنده شود؟ به طور مختصر و موجز گفت:

هر گاه توانستی اندیشه و تفکرات را بطور ساده در جملات افاده کنی، آنگاه نخستین قدم رادراهنویسندگی گذاشته‌ای. اجازه بده در باره نطقی سخن گوئیم شعر خوانی از نظر تو یک حرفه است، یا یک هنر؟

شعر خوانی را نمیتوانم یک هنر بگویم اما با آن هم شعر اگر خوب خوانده شود بعضی وقتها تا سرحد هنر پیش میرود یک نطق خوب یک شعر را دو باره می‌آفریند و با آن جان می‌بخشد و این بساز آفرینی چیزی است که حرفه نمیتواند باشد هنر هم نیست بسا قبول نشده است و لی میتوان گفت چیزی است در وسط این هر دو.

موفقیت یک نطق تابع چه شرا یعلسی است؟

سواد و آواز خوب
سواد: منظورت چیست؟
منظور من از سواد در خواندن و نوشتن خلاصه نمیکرد، دسترس‌یابی به کلمات، علم لغت، زبانشناسی و مطالعه کافی در نظم و نثر و حتی معلومات آفاقی نیز می‌گردد شامل آن است.

ما دو باره به ساحل برگشتیم. برای بازگشت تابه ساحل تقریباً نیم ساعت وقت به کار داشتیم، زیرا موتور قایق بد بخانه جالان نمیشد. در خلال این مدت دو ساعت دگر سبزی شده بود. یعنی از وقتی که با قایق از ساحل دور رفتیم و دو باره به ساحل برگشتیم. راجرز یک جست از قایق به خشکه رفت. بطرف عمارتی که

گرایه کرده بود خیره ماند. هنوز چند دقیقه به ساعت ۸ مانده بود. من از او پرسیدم که چرا وضع مضحکی بخود اختیار کرده و حرکات خنده آوری از او سر می‌زند. اما او جواب را نداد. اما دفعاتاً بطرف عمارت نشیمن خود دو بر داشته، دروازه را به

شدت باز کرده داخل آن رفت شاید جریان هوایی که به اثر باز شدن دروازه در داخل عمارت پدید آمد، مسؤول بشمار دادن با قاطعیت زمان در آن نقش داشت. چه عمارت در همان لحظه و در یک چشم بهم زدن بهوا شد. هنوز فکر می‌کنم هنوز یابش را از چوکات بدخل نگذاشته بود گم عمارت منفجر شد. هیچ قابل تصور نبود. با وصف تمام وقت و احتیاط کساری ها راجرز مرتکب دو اشتباه کوچک شده بود خوب بهتر است پول قهوه را پرداخته روان شویم. باقیمانده جریان را در راه برای تان باز گو می‌کنم.

او فراموش کرده بود که همسرش زن بسیار تنبلی هست. به احتمال قوی وقتی راجرز لباس می‌پوشیده او از خواب بر خاسته است و آنقدر صبر کرده تا او از عمارت خارج شود. و آنگاه ساعت را یک

بسیار وقت از خواب بر خاسته - تصور می‌کنم در ساعت ۵ و نیم بوده - چه درست سر ساعت ۶ پشت دروازه عمارت مسن دق الباب کرد. او کاملاً عجله داشت که به جیبش رفته قایقرانی کند. وحالا تیوری من اینطور است: او از خواب بر می‌خیزد لباس را می‌پوشد و راد یوی شمشا ته دار را طوری عیار میکند که درست یک ساعت بعد تر رادیو اجاق را جالان نما ید من این مطالب را صرف از محاسبه با انگشتان خود می‌گویم و حدس می‌زنم که همین طور شده باشد. می‌فهمید که چه می‌گویم؟ من امروز نمی‌توانم راجرز را ببرسم که جریان چطور بوده. خوب قبول می‌کنیم. یک ساعت بعد تر باید ساعت اجاق و رادیو را جالان میکند: در حوالی ساعت ۷ این کار صورت می‌گیرد طبعاً صدای رادیو را از روی احتیاط به درجه بسیار پایین می‌گذارد تا کلاودیسا بهیچوجه از شنیدن آن بیدار نشود. به این ترتیب در جریان ویش موسیقی از رادیو ظرف قهوه جوش به روی اجاق جوش می‌آید.

و من پیش خود فکر می‌کنم که راجرز یک توته کاغذ را بین ظرف قهوه جوش و سیم ریزستنس اجاق قرار میدهد که وقتی اجاق داغ شود، آنرا محترق بسازد یک جرقه آتش بهر حال برای در گرفتن کاغذ کافی میباشد و راجرز پس از اینکه تمام کار هارا سر برآه می‌سازد به آشپز خانه رفته و پایپ گاز بخاری را آنقدر سوراخ می‌گذارد تا گاز پرو پان به تمام اتاق جریان پیدا کند. پرو پان طوریکه گفتیم یک گاز سنگین است و به روی زمین اتاق می‌ماند و به این ترتیب راجرز میدانست که کلاودیا تا وقتی مقدار کافی گاز در اتاقها نریخته متوجه آن نمی‌شود و تا - و حالا کلاودیا از میان رفته - و راجرز بصفت یک مرد زن مرده خوشحال می‌تواند بالیلی خود ازدواج کند.

همه چیز به بسیار خوبی منجیده شده بود. حتی راجع به من هم درست پیشبینی داشت زیرا من می‌توانستم بچیت شاهد راجع به پایپ سوراخ شده گازو جالان کردن اجاق برای تهیه قهوه در محکمه به نفع او شهادت بدهم. خوب اگر پولیس هم مشکوک میشد - می‌توانست شک پیدا کند. اما اثبات لازم بود - آنچه که پولیس هرگز نمیتوانست ارائه کند صبر کنید. من می‌توانم داستان را تا به آخر برسانم و پیش از آنکه مراسم تشیع جنازه آغاز شود همه ماجرا را برایتان حکایت کنم. در کجا بودم؟ صبح، راجرز به دروازه عمارت مسن تق تق زد. ما بیرون رفتیم و خود رابه قایق رساندیم. ماچنگک هارا به آب انداخته، یک ساعت همه چیز عادی بود اما درست یک ساعت بود، یعنی در ساعت ۷ راجرز وضع ناراحتی پیدا کرد و تغییر نمود در قایق ته وبالا می‌رفت و گاهگاهی به طرف ساحل می‌دید. و اما هیچ اتفاقی رخ نداد - مابه ماهیگیری ادامه دادیم در حدود نیم ساعت دگر هم سبزی شد وضع راجرز بکلی تغییر کرده دچار ناراحتی شده بود هر لحظه اصرار میکرد، بیا بهتر است بر گردیم. شما علت اصرار او را می‌فهمید - او می‌توسید از اینکه در یک حصه نقشه اش نقص وجود داشته است که طور دلخواه او عملی نشده است.

حدود ۵۰ متر ازهم فاصله داشت و در شام روز جمعه او نقشه اشرا پیاده کرد امی و من مادر عمارت او بودیم - همه چییز در حد اعلاای ترتیب و نظم بود. البته به نظر من اینطور آمد. راجرز نقش یک شوهر تمام عیار و دوستی و محبت زن و شوهری را بازی میکرد اودگر انتخابی نداشت تا صحنه را همینطور تمثیل مینمود تا کاملاً طبیعی جلوه نماید. او در جریان این بازی ثابت بود که تنها عاشق همسرش می‌باشد بانهایت زورنگی و عوس.

لایب شما میدانید که این عمارت کمینک چطور ساخته شده است در اینجا از لوله های گاز شهر استفاده نمی‌شود.

بلکه از گاز پروپان کار می‌گیرند این گاز مخصوص کمینک بوده در بوتل ها برای استفاده میسر است.

شام روز جمعه مورد نظر هوا قدری سرد بود و راجرز بخاری کمینک را روشن کرد اما درست لحظه ایکه کلاودیا در اتاق نبود او این کار را کرد راجرز حین روشن کردن بخاری گازی بمن تاکید کرد که پایپ گاز در حصه بین بوتل و بخاری سوراخ می‌باشد فی الواقع پایپ سوراخ بود من خودم آنرا بچشم سر دیدم. پروپان از جمله گاز های سنگینی است که طاقت احتراق آن زیاد بود وقتی منقلب شود، خدا نشان نهد، و حشتناک است!

در شام روز وقتی ما همه گرد هم نشسته بودیم، راجرز پرسید که فردا صبح چه پرو گرامی بگیریم، ابتدا باید ظفر خانها پرسیده میشد خوب واضحیت. در گردش های تفریحی اخیر هفته معمولاً چه میکنند پس از صرف ناشتا شاید یک کمی قایق رانی. پس راجرز پیشنهاد کرد که خانها می‌توانند خواب شانرا بگیرند در حالیکه ما دو نفر صبح وقت از خواب برخاسته به قصد صید ماهی سوار قایق می‌شویم و قایق رانی می‌کنیم.

من با این پیشنهاد او موافقت کردم و راجرز اظهار داشت، اما باید سر ساعت ۶ صبح از بستر بیرون بیاییم.

خانها طبعاً چنان قیافه ها یی به خود گرفتند، مثل آنکه حرفهای ما را شنیده باشند و کلاودیا گفت، قطعاً حاضر نیست که آنقدر وقت بر خیزد و برای ما چسای درست کند راجرز خنده دوستانه کرده جواب داد، درست کردن ناشتای صبح اصلاً هم لازم نیست، چه ما میخواستیم پس از صید ماهی در باز گشت از قایق وانی ناشتا کنیم. راجرز با نهایت زورنگی این موضوع را پیش کشید. راجرز گفت، او اجاق برقی را جالان کرده جای جوش را بالای آن میگذارد و آنرا با رادیوی شمانه دار وصل میکند. به این ترتیب برای کلاودیا هم قهوه تازه مهیا شده همراه با موسیقی دلنشینی از خواب بیدار خوا هد شد و البته وقتی ما برگشتیم چنان نگرانی ناشتای مکملی را پس از میخوریم کلاودیا پیشنهاد سخت خوشش آمد.

راجرز همینطور هم کرد. من دگر راهی نداشتم جز اینکه در قید سوگند تمام وقایع را بدقت و یک یک شهادت بدهم تا وقتی که صدای انفجار بلند شد بشما می‌گویم که وقتی عمارت منفجر شد - نه، من چنین چیزی را در زندگی ندیده بودم. تمام عمارت - از بین رفت - یک خاکدان مبدل شد! غیر قابل باور کردن است.

هیچکس نمی‌تواند دقیقانه امروز بگو ید که تمام چیز چطور روی داد راجرز غالباً

ساعت دیر تر عیار میکند - یعنی به ۸ برابر ساخته تا بتواند یک ساعت بیشتر بخوابد.

تا جاییکه حدس می‌زنم، او در ساعتی که اصلاً میبایست عمارت بهوا ببرد، از خواب بیدار شده و احساس نموده که دو بوتل گاز تقصی پیدا شده است. طبعاً او احساس وحشت کرده و به عمارت ما رفته است تا راجرز را پیش از باز کردن دروازه منزل اخطار کند درست دو ساعت بود که سیمهای ریزستنس مثل قو غ آتش بوده، به اثر باز شدن دروازه جریان هوا انفجار را بار آورد.

تصور می‌کنم. عامل بروز انفجار جریان هوا شده باشد. کاغذ محترق شده و همین خود سفر آخرت راجرز را فراهم ساخته است.

آه، صدای اورگ شنیده میشود. ما هم به کلیسا برویم! کمی خود را بطرف من خم کنید - این خوبست آن خانم که چادر سیاه دراز بسر دارد، کلاودیا است. او زیر بار اندوه کاملاً خرد شده و بیچاره هنوز واقعیت را میداند. و آن خانم در آنجا - نی در جوگی دوم از طرف آخر مقبول نیست، هه؟ او لیلی است. بیاید ما هم اینجا می‌نشیم. خدای من، چه اگلیل های مقبول گل ساخته اند! شما باید بدانید که هر دو خانم اورا عیقا دوست داشتند. اما این گلهای قشنگ که به روی تابوت قرار داده می‌شوند، چه پدرد میخورند.

ملوک نیمروز

زال در سیستان مدتی حکم راند تا سر انجام مرگ گلو گیرش شده چشم از جهان که تاریخ سیستان درین مورد به آب و باب سخن میراند و متعقد است که مردمان سیستان به جهت آنکه موی زال را ست به زرشیده بود و سیستان اعمار کرد، از آنرو با افتخار آن سیستان را (زر و رنگ) نامیدند و محلی را که زال ساخته بود «زرنگ» خواند اما اگر در زر فنی مسئله داخل شویم خواهیم دید که این

قول اساس متینی ندارد. زیرا زال بنا به تصریح شاهنامه فر دوسی و

غیره کتب لغت بکسی گفته میشود که موی سفید باشد و تا امروز در زبان مکالمه مردم ماین کلمه زرش و مورد استعمال داشته بزنانیکه موی شان سفید و کهن سال باشند زال میگویند نه بکسی که موی به زرشیده شده باشد.

اسم دیگر این خطه نیمروز است که درین مقاله بیشتر مطمح نظر ماست. مورخان در مورد این اسم

وجوه اطلاق آن نظریات مختلفی دارند که نگارنده این سطور به منظور ایضاح بیشتر مسئله پیرامون آن مطالبی را مینگارند.

مؤلف تاریخ سیستان در مورد وجه تسمیه نیمروز چنین نگاشته است که: (اما نیمروز و قول گویند یکی آنکه خردانرا در سالی یکروز بودی که دآوری یکساله را مظالم کردند آن همه جهان به نیمروز راست گشت).

و مظلومان سیستانی را جداگانه نیمروز بایستی بدین سبب نیمروز نام کردند و بوالفرج گوید نه چنین است: اما حکمای عالم بها نرا بخشش

کردند به بر آمدن و فروشند خورشید به نیمروز، وحد آنچنان باشد که از سوی مشرق از آنجا که خورشید بکوتاه ترین روز و از سوی مغرب از آنجا که خورشید به دراز ترین روزی فرو شود و این علم بحساب معلوم گردد.

مؤلف برهان قاطع ذیل کلمه نیمروز و چنین معلوم ما تی را بدسترس ما میگذارد که: نیمروز معروف است یعنی نصف روز و آنر سیدن آفتاب است بر دایره نصف النهار و ولایت سیستان را نیز گویند، باین سبب چون سلیمان «ع» با نجا رسید زمین آن را بر آب دید، دیوانرا فرمود تا خاک بریزند، در نیم روز پر خاکش کردند و بعضی گویند خسرو چین تا نیمروز آنجا را لشکر گاه کرده بود

داکتر محمد معین نیمروز را از زبان پهلوی ماخوذ دانسته مرکب از «نیم روز پهلوی» میداند. و هم

و نیمروز بمعنی جنوب نیز آمده است (برهان قاطع «۴۹۰» طبع داکتر معین سال ۱۳۳۵).

نویسندگان ممالک المپالک نیز تا حدی جانب نیمروز از لحاظ لغت و علت اطلاق آن بذل توجه

بقیه صفحه ۵

پروگرام تعاونی...

جهانیان هدایت میدهند و پیروزی واقعی را در جهت سعادت همگانی بشریت و انمود میزند و همه کوشش های خود را درین مورد، روی یک اساس و پایه کلی که عبارت از وحدت و همبستگی دنیای انسانیت و همگیری همه در مزیت های بشری است، بنا مینمایند.

اسلام انسانها را باهم چنان یکسان میداند که سادترین و رسالتی تشبیه را در زمینه چنین میفرماید: «انسان ها همه چون دندانه های شانه باهم برابرند». اسلام هنوز هم پیش میرود و اضافه میکند که یگانه راه منحصر بفرد، برای تحقق بخشیدن اهداف بزرگ زندگانی همین رواداری و دستگیری هایی است که میان افراد و جماعات انسانی انجام می پذیرد.

اسلام باین جهان بینی خویش مشکلات و پرابلم های زندگی اجتماعی را حل نموده راه بهتر زیستن و مامون بودن را در میان افراد اجتماع هموار ساخته است. زیرا در شرایط زندگانی کنونی که قبایل مختلف انسان ها با داشتن اختلافات نژاد، مذهب، ملیت و غیره در یک محیط و یک محل زندگی مینمایند و ایجابات حیات، ایشان را پهلوی هم قرار داده، اگر این ارتباطات در میان افراد اجتماع استحکام بیشتر نیابد هرگاه زمینه زندگی آرام و فراهم شدن یک فضای راحت بخش همگانی میسر نخواهد شد.

چرا اسلام باینگونه مسایل بیش از هر چیز زندگی توجه بیشتر بچرخ میدهد و باطریق چه اینقدر موضوع تعاون و همدردی می پیچد؟ برای اینکه آئین اسلام یک آئین جهانی و انسانی بوده برای سعادت کافه

میرسید (سوره الارض ابن حوقل ص ۱۴۹ تا ۱۵۹ ترجمه محمود عرفان طبع تهران سال ۱۳۴۵) ملوک نیمروز که اساس مقاله ما بالای تحلیل امارت آنها استوار است، از سلسله حکام محلی کشور ما در قرون وسطی محسوب میشوند که علی الرغم موجودیت حکومت مقتدرو نیرومند مرکزی، فرمان این دودمان در نیمروز نافذ بوده و درین سر زمین قدرت بهم رسا نیده بودند، ملوک نیمروز از بدو تاسیس حکومت شان در امور داخلی خود مستقل بوده در شیرازه بندی نظام اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی سر زمین خویش تر دستی کاملی داشتند، اما در مسایل خارجی همیشه به حکومت های بزرگتر و با سیطره خراسان متقار بودند که بعد درین باره مطالبی نگاشته می شود.

بقیه صفحه ۳

مذاکرات معین های وزارت خارجه دو کشور به تاریخ اول و دوم جدی ۱۳۳۵ صورت گرفت. طرفین هنگام مذاکره بر علایق و همکاری های دوجانبه اکتشاف روابط دوستانه معنوی بین دو کشور را مورد مطالعه قرار داده آرزو مندی و آمادگی خویش را برای اکتشاف و توسعه همکاریهای شان در همه ساحات مخصوصا در ساحت اقتصادی بر اساس روحیه احترام متقابل مساوات و دوستی بین دو کشور غیر منسلک اظهار کردند.

طرفین ضرورت همکاری تساند و وحدت نزدیکتر را بین کشور های غیر منسلک جهت تطبیق تصامیم کنفرانس سران کشورهای غیر منسلک در الجزایر تأیید کردند.

هر دو طرف لزوم سهمگیری فعال کشور های غیر منسلک را جهت یافتن یک راه حل عادلانه برای معضله شرق میانه و استقرار صلح مستحکم و دایمی در این قسمت دنیا از طریق کمک به کشور ها و ملل عربی و پشتیبانی لاینقطع از مطالبات حق ایشان تأیید نمودند.

طرفین بر پروبلم هاییکه کشور های غیر منسلک با آن مواجه میباشند مخصوصا پروبلم های مربوط به وضع پولی جهان و اوضاع اقتصادی تبادل افکار نمودند.

طرفین راجع به تمایلات و اکتشاف اوضاع در منطقه های مربوطه شان و سایر قسمت های جهان نیز تبادل افکار کردند.

معین وزارت امور خارجه یوگو سلاویا بناغلی یاسکا پتریچ از بناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه دولت جمهوری افغانستان دعوت نمود تا از یوگو سلاویا بازدید بعمل آورند این دعوت بامتنان پذیرفته شد.

دولتی مطبعه

مود و فیشن

دو نمونه جاکت با پتلون که از
نازه ترین مودهای زمستانی است
برای خانم های مود پسند انتخاب
کرده ایم.

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library